



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



رنگ صاف
در وقت فرو بهار

آیة اللہ حاج ملا محمد جواد صافی گلپایگانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارمغان صافی در رد فرقه‌ی بهائی

نویسنده:

علی اکبر مهدی پور

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	ارمغان صافی در رد فرقه‌ی بهائی
۹	مشخصات کتاب
۹	در آستانه‌ی دوازدهمین قرن غیبت کبرای دوازدهمین امام نور
۹	اشاره
۱۰	گرامیداشت پیشتازان عرصه‌ی مهدویت
۱۱	گزینش برترین‌ها
۱۱	جایگاه رفیع خادمان عرصه‌ی مهدویت
۱۱	چهره‌ی برجسته و خادم برگزیده‌ی امسال
۱۱	یادمان نگین فروزان گلپایگان
۱۱	اشاره
۱۲	گلپایگان در گذر تاریخ
۱۲	گلوآژه‌ی «صافی»
۱۲	اشاره
۱۳	خادم الحجّة
۱۳	در کانون خانواده
۱۳	در فضای نورانی
۱۴	در محضر اساتید بزرگ
۱۴	در عرصه‌ی تدریس
۱۴	بر قله‌ی اجتهاد
۱۴	چند نکته
۱۵	از مشایخ اجازه
۱۵	بازگشت به گلپایگان

۱۵	در کنار شیخ فضل الله نوری
۱۶	بازگشت به وطن
۱۶	اشاره
۱۶	در عرصه‌ی تالیف
۱۷	در عرصه‌ی مهدویت
۱۷	در عرصه‌ی شبهه زدایی
۱۸	در عرصه‌ی مبارزه با زورمداران
۱۸	در عرصه‌ی سیاست
۱۹	در عرصه‌ی ادبیات
۱۹	در عرصه‌ی مبارزه با نفس
۲۰	در عرصه‌ی مبارزه با فرقه‌های ضاله
۲۱	در کوی جانان
۲۱	استغاثه به محضر مولا
۲۲	آماری شگفت
۲۳	حافظه‌ی عجیب
۲۳	سیره‌ی ذاتی و سلوک اخلاقی
۲۳	در گفتار دیگران
۲۴	به سوی معبود
۲۴	در جوار کریمه‌ی اهل بیت
۲۴	فرزندان
۲۴	اشاره
۲۴	علی صافی
۲۵	لطف الله صافی
۲۵	منابع ترجمه

۲۵	سیمای باب و بها در منابع بابیان و بهائیان
۲۵	اشاره
۲۶	باب کیست؟
۲۶	اشاره
۲۷	سرآغاز و سرانجام دعوت باب
۲۸	باب در صحرای حجاز
۲۹	باب در اصفهان
۲۹	معتمدالدوله کیست؟
۳۰	باب در تبریز
۳۱	صحنه‌ی تماشایی
۳۳	چگونگی توبه‌ی باب و توبه‌ی نامه او
۳۳	متن توبه نامه‌ی باب خطاب به ولیعهد - ناصر الدین - میرزا
۳۳	جواب توبه نامه
۳۴	پایان کار باب
۳۴	حسین علی (بهاء)
۳۵	توطئه‌ی ترور شاه
۳۵	تحصن حسینعلی در سفارت روس
۳۵	رهایبی از زندان
۳۶	یحیی (صبح ازل)
۳۷	تبعید دسته جمعی بابیان به اسلامبول
۳۷	انشعاب بابیان به ازلی و بهایی و بر پا شدن رستاخیز
۳۸	تبعید حسنی علی به عکا و فرستادن یحیی به قبرس
۳۸	نبوت از نظر باب و بهاء
۳۸	نمونه‌ای از سخنان باب

- ۳۹ بخشهایی از گفته‌های حسین علی بهاء
- ۴۰ خاتمیت
- ۴۲ پاره‌ای از سخنان میرزا
- ۴۳ قائم یا مهدی موعود
- ۴۳ آیا باب مهدی موعود هم هست؟
- ۴۵ اشعار شیوا در رد باب و بها
- ۴۹ پاورقی
- ۵۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ارمغان صافی در رد فرقه‌ی بهائی

مشخصات کتاب

سرشناسه: مهدی پور، علی اکبر، ۱۳۲۴ - گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: ارمغان صافی در رد فرقه بهائی حضرت آیه‌الله آخوند ملامحمدجواد صافی گلپایگانی (قدس سره) / یادمان مولف به قلم علی اکبر مهدی پور.

مشخصات نشر: قم: دلیل ما، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.: نمونه.

شابک: ۲۰۰۰۰ ریال ۸-۴۱۳-۳۹۷-۹۶۴-۹۷۸:

وضعیت فهرست نویسی: برونسپاری (فاپا) (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: عنوان روی جلد: ارمغان صافی در نقد فرقه بهائی حضرت آیه‌الله آخوند ملامحمدجواد صافی گلپایگانی.

یادداشت: کتابنامه: [۱۷۱] - ۱۷۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد: ارمغان صافی در نقد فرقه بهائی حضرت آیه‌الله آخوند ملامحمدجواد صافی گلپایگانی.

موضوع: صافی گلپایگانی، محمدجواد، ۱۲۵۰ - ۱۳۳۷ -- سرگذشتنامه.

موضوع: بهائئگری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شناسه افزوده: صافی گلپایگانی، محمدجواد، ۱۲۵۰-۱۳۲۷.

رده بندی کنگره: BP۳۳۰/م الف ۴ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۶۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۷۶۳۹۹

در آستانه‌ی دوازدهمین قرن غیبت کبرای دوازدهمین امام نور

اشاره

روز نیمه‌ی شعبان امسال (۱۴۲۹ ق) دقیقاً یازده قرن تمام از غیبت کبرای حضرت بقیه الله ارواحنا فداه می‌گذرد و دوازدهمین قرن غیبت کبری در حالی آغاز می‌شود که هنوز یوسف زهرا در پشت پرده‌ی غیبت به سر می‌برد و شیعیان منتظر و شیفتگان ظهور و موفور السرور آن امام نور، از به درازا کشیدن شب دیجور غیبت همچنان در رنجی جانکاه و اندوهی جان سوز، ستارگان را شماره می‌کنند. در این میان دشمنان قسم خورده‌ی اسلام با استفاده از امکانات وسیع و استخدام آخرین فرآورده‌های تکنولوژی جدید، شبهه‌ی تازه‌ای طرح نموده، اردوگاه ایمان را نشانه می‌روند و می‌کوشند که با رخنه کردن در اذهان باور داران و معتقدان به امامت، مهدویت، قائمیت و خاتمیت تنها بازمانده از حجج الهی، خاتم اوصیاء، حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، اعتقاد آنان را کم رنگ نموده، شک و تردید در اذهان آنها ایجاد نمایند. [صفحه ۱۰] مرکز جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه برای مقابله با این تهاجم فرهنگی اقدام به ایجاد کلاسهای روشننگر، کتابخانه‌های تخصصی، تشکیل کنفرانسها، جشنواره‌ها، سایت‌های مهدوی، مراکز پاسخگویی و همایش‌های علمی، در داخل و خارج، در طول سال، به ویژه در دهه‌ی مبارکه‌ی مهدویه نموده، ده‌ها استاد میرز تربیت

کرده، صدها مهدی پژوه متدین و متعهد پرورش داده که در مرکز جهانی اصفهان آموزش دیده، امتحان داده، پایان نامه نوشته، در عرصه‌ی مهدویت تلاش نموده، در زمهری مدافعان سرسخت و مهاجمان نستوه در برابر مخدوش گران فرهنگ مهدوی قرار گرفته‌اند. مرکز جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در طول سالهای گذشته در عرصه‌ی مهدویت به خدمات شایسته‌ای موفق شده که به عنوان دست مریزاد بر تلاشگران این مجموعه به شماری از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- تاسیس شعبه‌هایی در داخل و خارج، مجهز به کتابخانه، سایت، سالن همایش، نشریه، پوستر، مسئولین پاسخگو، برنامه‌های مفید، و کلاسهای عقیدتی. ۲- تاسیس دهه‌ها کتابخانه‌ی تخصصی در دانشگاه‌ها، مساجد، مدارس و مراکز مهدوی، در داخل و خارج، تا سقف ۳۱۳ مورد، به لطف پروردگار. ۳- تاسیس دهه‌ی مهدویه، از دهم تا بیستم شعبان، که از اصفهان آغاز شده و اینک در تعدادی از کشورهای عربی، چون: بحرین، [صفحه ۱۱] کویت و عمان، و برخی کشورهای غربی، چون: آمریکا و انگلستان، و برخی از کشورهای شرقی چون روسیه در حال انجام و گسترش می‌باشد. ۴- همکاری با همایش‌ها و کنگره‌های مهدوی در سطح کشور و در مواردی خارج از کشور. ۵- تاسیس کلاسهای عقیدتی در طول سال، به ویژه در دهه‌ی مبارکه‌ی مهدویه، در مرکز، شعبات و برخی دانشگاه‌ها. ۶- راهپیمایی عظیم مردمی روزهای نیمه‌ی شعبان از میادین مهم شهر به سوی قائمیه اصفهان. ۷- همکاری با هیئت امنای قائمیه‌ی اصفهان که ۵۰ سال قبل توسط آیه‌الله شهید شمس آبادی تاسیس شده و همه ساله در دهه‌ی مهدویه برنامه‌های با شکوهی با شرکت مبلغین ورزیده از سراسر کشور در آن مرکز برگزار می‌شود. ۸- نصب پوستر، بنر، تراکت‌های تبلیغاتی در میادین شهر، در ایام دهه‌ی مهدویه و دیگر مناسبت‌ها، چون ساروز فاجعه‌ی سامرا و امثال آن. ۹- دعوت از ره یافته‌ها، از سرتاسر جهان برای مصاحبه و سخنرانی در مرکز و دیگر شعبه‌ها در طول سال، به ویژه در دهه‌ی فرخنده‌ی مهدویه. ۱۰- نشر کتاب، جزوه، بروشر، در عرصه‌های معرفتی و مهدوی، که تا کنون ده‌ها عنوان کتاب از این مرکز انتشار یافته، که از آن جمله است: (۱) شرع‌التسمیه، از مرحوم آیه‌الله میرداماد (علیه السلام) [صفحه ۱۲] (۲) شرح صحیفه‌ی سجادیه، از ایشان. (۳) شرح مقدمه‌ی تقویم الایمان، از ایشان. (۴) پرتوی از دهه‌ی مهدویه، از نگارنده. (۵) وظایف موعودیان، از حجة‌الاسلام و المسلمین سید محمود بحر العلوم (۶) فریاد، از ایشان

گرامیداشت پیشتان عرصه‌ی مهدویت

مرکز جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه همه ساله در آخرین روز دهه‌ی مبارکه‌ی مهدویه، یکی از پیشتانان عرصه‌ی مهدویت را معرفی نموده، با نشر کتاب، جزوه، بروشور، لوح تقدیر و... از مقام شامخ خدمتگزاران صدیق و با اخلاص این عرصه تجلیل به عمل می‌آورد. در سال‌های گذشته از شخصیت‌های برجسته عرصه‌ی مهدویت تجلیل به عمل آمد، که شماری از آنها به قرار زیر است: ۱- حضرت آیه‌الله میرزا محمد باقر فقیه ایمانی، متوفای ۱۳۷۰ ق. که ۲۹ عنوان از آثار تالیفی ایشان به حوزه‌ی مهدویت اختصاص دارد، که از آن جمله است: (۱) فوز اکبر (۲) سوز هجران (۳) شیوه‌های یاری قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۴) ویژگیهای حضرت مهدی علیه‌السلام و ۲۵ عنوان دیگر که در کتابخانه‌ی فرزند برومندش آیه‌الله حاج [صفحه ۱۳] شیخ مهدی فقیه ایمانی در اصفهان محافظت می‌شود. [۱]. (۲) آیه‌الله سید حسن میرجهانی، متوفای ۱۴۱۳ ق. صاحب کتاب ارزشمند «نواب الدهور فی علایم الظهور» که در چهار جلد بزرگ چاپ شده است. [۲]. (۳) آیه‌الله حاج شیخ حیدر علی محقق، متوفای ۱۴۲۱ / ۱ / ۹ ق مساوی ۲۰ / ۵ / ۱۳۷۹ ش. از اساتید برجسته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، که از حسنات دهر بود و شاگردان مبرزی در عرصه‌ی مهدویت پرورش داده است. برای مرحوم آیه‌الله شیخ حیدر علی تشریف بسایر جالبی در مدرسه‌ی باقریه (درب کوشک) اتفاق افتاده، که به تقاضی مرحوم نهانندی آن را به خط خود نوشته و مرحوم نهانندی آن را از روی دست نوشته‌ی ایشان در کتاب گرانسنگ «عبری» ثبت کرده است. [۳]. محقق ارجمند مرحوم علامه‌ی رحمانی صاحب کتاب «فاطمه الزهراء بهجة قلب المصطفی» در یکی از سالهایی که در مرکز جهانی اصفهان سخنرانی داشتند، این تشریف را به نقل از مرحوم آیه‌الله آخوند همدانی

نقل کردند، و چون مطلع شدند که ایشان در قید حیات هستند، به خدمتشان مشرف شده و این داستان را دقیقاً همانگونه که در کتاب عبقری آمده، از ایشان استماع نمودند. [صفحه ۱۴]

گزینش برترین‌ها

برای انتخاب برترین‌ها عرصه‌ی مهدویت به حدیث جالبی از حضرت امام سجاد علیه‌السلام اشاره می‌کنیم که در فرازی از یک حدیث طولانی خطاب به «ابو خالد کابلی» می‌فرماید: «ان أهل زمان غیبه، القائلین بامامته، و المنتظرین لظهوره، أفضل اهل کل زمان، لأن الله تعالی ذکره، أعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة، ما صارت به الغیبه عندهم بمنزله المشاهده، و جعلهم فی ذلک الزمان بمنزله المجاهدین بین یدی رسول الله بالسیف، اولئک المخلصون حقا و شیعتنا صدقا، و الدعاء الی دین الله سرا و جهرا؛ اهل زمان غیبت آن حضرت، که معتقد به امامت و منتظر ظهور وی باشند، از اهل هر زمانی برتر هستند، زیرا خداوند متعال آنقدر عقل، فهم و معرفت به آنها عطا فرموده که غیبت در نزد آنها همانند مشاهده شده است. خداوند آنها را در عصر غیبت همانند کسانی قرار داده که در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر کشیده پیکار نمایند. آنها برستی با اخلاص هستند و به درستی شیعیان ما می‌باشند، که در آشکار و نهان به سوی دین خدا فرا می‌خوانند. [صفحه ۱۵] سپس فرمود: انتظار الفرج من أعظم الفرج؛ انتظار فرج از برترین فرج‌ها می‌باشد. [۴].

جایگاه رفیع خادمان عرصه‌ی مهدویت

معیار و الگویی که حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام برای گزینش برترین‌ها در حدیث بالا بیان فرموده‌اند، عبارت است از: ۱ - اعتقاد به امامت آخرین امام نور ۲ - انتظار ظهور موفور السرور آن حضرت ۳ - شناخت کامل و اعتقاد راسخ و ایمان استواری که در پرتو آن دوران غیبت همانند عصر ظهور و شهود باشد. ۴ - اخلاص واقعی ۵ - پیروی حقیقی ۶ - فراخوانی به سوی دین حق در آشکار و نهان اگر کسی با داشتن این امتیازات بتواند نام خود را در لیست خادمان عرصه‌ی مهدویت ثبت کند، جایگاه والایی دارد که امام صادق علیه‌السلام به آن اشاره کرده می‌فرماید: و لو ادر کته لخدمته آیام حیاتی؛ [صفحه ۱۶] اگر من زمان آن حضرت را درک می‌کردم. همه‌ی عمر دامن خدمت به کمر می‌بستم. [۵].

چهره‌ی برجسته و خادم برگزیده‌ی امسال

امسال قرعه‌ی فال به نام عبد صالح، خادم برجسته‌ی حضرت ابوصالح، تلاشگر صدیق عرصه‌ی مهدویت، فقیه وارسته، انسان شایسته، عالم عامل، مجاهد از قید تعلقات رسته، به مقام شامخ خدمتگزاری عرصه‌ی مهدویت پیوسته، فقیه اهل بیت عصمت و طهارت، حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمد جواد صافی گلپایگانی (قدس سره) اصابت نمود. وه چه انتخاب شایسته‌ای؟! امسال نهمین سال برگزاری «دهه‌ی فرخنده‌ی مهدویه» می‌باشد و خادم برگزیده‌ی امسال همان نهمین اختر فروزان آسمان امامت، حضرت جوادالائمه علیه‌السلام می‌باشد و یکی از آثار گرانسنگش کتاب شریف: «التحف الجوادیه فی المناقب المهدویه» می‌باشد. جالب‌تر این که نگارش این سطور نیز در شب میلاد مسعود حضرت جوادالائمه (۱۰ رجب ۱۴۲۹ هـ) انجام یافت. [صفحه ۱۷]

یادمان نگین فروزان گلپایگان

چهره‌ای نامدار و عالمی خدمتگزار در دوران غیبت فقیهی وارسته و مدافعی سرسخت از حریم اهل بیت عصمت و طهارت، دانشمندی فرزانه و اندیشمندی فرهیخته از هادیان امت، اسوه‌ی تقوا و فضیلت، پیشتاز عرصه‌ی مهدویت، کافل ایتم اهل بیت در عصر غیبت، زبان گویای روحانیت، افشاگر یاوه‌سرای‌های بابت و بهائیت، با قلم و بیان و تلاش در برترین حد توان و قدرت، حضرت مستطاب آیه‌الله حاج ملا محمد جواد صافی گلپایگانی قدس سره. به مناسبت پنجاهمین سالگرد ارتحال آن فقید علم و فضیلت، با اشاره‌ای کوتاه به سوابق درخشان زادگاه آن فقید راحل.

گلپایگان در گذر تاریخ

گلپایگان از شهرهای قدیمی کشور، در عهد باستان: «گلپادگان»، «گلپاتگان» و «گریپایگان» و در زبان پهلوی: «گریپاتگان» به معنای [صفحه ۱۸] «آتشگاه» نامیده می‌شد. [۶]. تعریب شده‌ی آن: «جرباذقان» می‌باشد، که یاقوت آن را «جرباذقان» ضبط کرده است. [۷]. گلپایگان همواره مهد فرهنگ و تشیع بود، یکی از خاندان‌های معروف آن سامان «آل ماکولا» در قرن پنجم هجری بود، که در عهد آل بویه در بغداد دارای منصب‌های امارت، قضاوت و ریاست بودند. «آل ماکولا» از نسل «ابو دلف عجلی» بودند و چهره‌های سرشناسی داشتند که از آن جمله است: ۱- ابوسعید، عبدالواحد بن احمد بن ماکولا، وزیر جلال‌الدین دیلمی و متوفای ۴۱۷ ق. ۲- ابوعلی، حسن بن علی بن جعفر بن ماکولا، وزیر جلال‌الدین، متوفای ۴۲۲ ق. ۳- ابوالقاسم، هبه‌الله بن علی بن جعفر ماکولا، صاحب کتاب «المختلف و المؤلف» که یاقوت در شرح حالش می‌نویسد: وی اهل «جرباذقان» (گلپایگان) بود و در آن زمان در بغداد برای او نظیر نبود. [۸]. [صفحه ۱۹] ۴- ابو عبدالله، حسین بن علی بن جعفر بن ماکولا، متوفای ۴۴۷ ق. قاضی القضاة بغداد. ۵- ابونصر، علی بن هبه‌الله بن علی بن جعفر بن ماکولا، متوفای ۴۷۵ ق. نسابه، محدث، شاعر، ادیب و رجال شناس. [۹]. نسب این خاندان به «ابو دلف عجلی» متوفای ۲۲۵ ق. می‌رسد. ابو دلف، قاسم بن عیسی بن ادریس، امیر کرج بود، که پدرش عیسی بن ادریس، کرج را بنیاد نهاد، سپس پسرش قاسم، مشهور به «ابودلف» آن را توسعه داد و در آن امارت پرداخت. [۱۰]. یاقوت در شرح حال «حسن بن احمد العطار» متوفای ۵۹۹ ق. نیز از گلپایگان نام برده می‌گوید: او یک شبه از «جرباذقان» برای اخذ حدیث تا اصفهان رفت. [۱۱]. از بررسی تاریخ گلپایگان به این نتیجه می‌رسیم که این شهر همواره مهد ادب بوده، شاعران فرهیخته‌ای از این شهر برخاسته‌اند. زواره‌ای در میان مادحان حجة الاسلام شفتی از شاعر فرهیخته‌ای به نام «ملا محمد» متخلص به «قانع» از اهل گلپایگان نام برده، نمونه‌ای از اشعارش را می‌آورد. [۱۲]. [صفحه ۲۰] از مرجع اعلا‌ی جهان تشیع، مرحوم آیه‌الله بروجردی قدس سره نقل است که می‌فرمود: وقتی که در اصفهان بودم، فضلالی درجه‌ی اول حوزه‌ی اصفهان اهل گلپایگان بودند، هنگامی که به نجف اشرف مشرف شدم دیدم که شخصیت بارز و اول فاضل حوزه‌ی پر عظمت آخوند خراسانی، شیخ عبدالله گلپایگانی بود. شیخ عبدالله گلپایگانی (۱۳۲۷ - ۱۲۸۵ ق) صاحب کتاب «التبر المسکوک»، «فصل القضاء» و تقریرات فقه و اصول مرحوم آخوند. [۱۳]. نمونه‌ی بارز و مصداق روشن فرمایش آیه‌الله بروجردی، بیت رفیع صافی گلپایگانی، آقا جمال گلپایگانی و مرجع عالیقدر جهان تشیع مرحوم آیه‌الله گلپایگانی قدس سره می‌باشد. [صفحه ۲۱]

کلوازه‌ی «صافی»

اشاره

تخلص و نام خانوادگی خاندان «صافی» داستان جالبی دارد که در طلیعه‌ی سخن به آن اشاره می‌کنیم: امام حسین علیه‌السلام غلام با صفایی داشت که نامش «صافی» بود. روزی با شماری از اصحاب وارد باغ شد و صافی را مشاهده کرد که گرده‌ی نانی به دست

گرفته، نصف آن را جلوی سگ می‌اندازد و نصف دیگرش را خود می‌خورد. چون از راز آن پرسید، عرضه داشت: من غلام شما هستم و این حیوان از باغ شما پاسداری می‌کند، هر دو نشسته بودیم و از سفره‌ی ارباب متنعم بودیم. امام حسین علیه‌السلام او را در راه خدا آزاد کرد، باغ را به او بخشید و ۲۰۰۰ دینار به او عطا کرد. صافی در پاسخ گفت: من نیز این باغ را وقف یاران و شیعیان شما نمودم. [۱۴]. [صفحه ۲۲] بیت رفیع آیه‌الله صافی، نام خاندان خود را برای تبرک از غلام با صفای سالار شهیدان «صافی» انتخاب کرده‌اند. مرجع عالیقدر حضرت آیه‌الله حاج شیخ لطف الله صافی مد ظله العالی این داستان را به نظم در آورده، در پایان عرضه می‌دارند: غلام «صافی» تو «صافیانند» پر از مهر تو از پیر و جوانند همه از مرد و زن اهل ولایت محب و جان نثاران شمایند به الطاف شما امیدوارند غلامان شما را بنده وارند به این اسم و به این عنوان «صافی» ز حق خواهند هر یک فیض وافی [۱۵].

خادم الحجة

خادم برگزیده‌ی عرصه‌ی مهدویت که به حق شایسته‌ی لقب «خادم الحجة» می‌باشد، در ماه متعلق به مولایش حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف، در ۲۷ شعبان، در یک خانواده‌ی مذهبی و روحانی، که نام خاندان خود را به نام غلام با صفای دربار حسینی «صافی» برگزیده، در خدمت به آستان ملک پاسبان حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام از صفای خاصی برخوردار بودند، دیده به جهان گشود. سال تولد او را پدر بزرگوارش در حاشیه‌ی نسخه‌ای از قرآن کریم [صفحه ۲۳] ۱۲۸۷ ق. ثبت کرده [۱۶] ولی حجت تاریخ علامه‌ی تهرانی، به نقل از خودش آن را به سال ۱۲۸۸ ق. ثبت نموده [۱۷] و لذا غالب مورخان به پیروی از ایشان ولادتش را در سال ۱۲۸۸ ق. قید کرده‌اند. [۱۸]. پدر بزرگوارش: آخوند ملاعباس، اهل دانش و فضیلت بود، ولی در کنار خدمات فرهنگی برای تأمین هزینه‌ی زندگی به تجارت نیز مشغول بود. [۱۹]. مادر مکرمه‌اش: زهرا خانم، دخت گرامی ملا محمد باقر ادیب دائی ارجمندش: ملا محمد رضا قطب، آشنا با علوم غریبه پدر خانمش: ملا محمد علی گلپایگانی، هم حجره‌ی میرزای شیرازی، که از این رهگذر به اصحاب سامرا پیوند می‌خورد و از چشمه‌ی زلال اصحاب سامرا جرعه نوش عشق سوزان و ارادت بی‌کران به جان جانان، صاحب عصر و زمان، حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه می‌باشد. [۲۰].

در کانون خانواده

مرحوم صافی در مکتب پدر دانشمند، مادر فاضله، عموهای اهل دانش [صفحه ۲۴] و فضیلت (میرزا احمد و ملا- ابوالقاسم) و دائی‌های با فضیلت (ملا محمد رضا و ملا ابوالقاسم قطب) و دیگر فرهیختگان گلپایگان که تعدادشان در آن ایام کم نبود، مدارج ترقی را به سرعت در نوردید، از آغاز نوجوانی به تحصیل علوم دینی پرداخت و حوزه‌ی گلپایگان را برای اشباع خواسته‌های درونی‌اش کافی ندید، برای استفاده از محضر اساتید مبرز حوزه‌ی اصفهان، راهی اصفهان شد.

در فضای نورانی

یکی از بزرگترین عنایات حضرت احدیت در مورد مرحوم آیه‌الله صافی فضای روحانی و نورانی حوزه‌ی اصفهان در آن ایام بود. آیه‌الله صافی از نخستین روزهای ورودش به حوزه‌ی اصفهان در میان فرهیختگانی از بزرگان حضور یافت، که همگی از نوادر عصر و حسنات دهر بودند، که از آن جمله است: (۱) آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (۱۳۶۵ - ۱۲۸۴ ق.) (۲) آیه‌الله حاج آقا حسین بروجردی (۱۳۸۰ - ۱۲۹۲ ق.) (۳) آیه‌الله حاج سید حسن چهار سوقی (۱۳۷۷ - ۱۲۹۴ ق.) (۴) آیه‌الله حاج آقا رحیم ارباب (۱۳۹۶ - ۱۲۹۷ ق.)

در محضر اساتید بزرگ

آیة‌الله صافی با اندوخته‌ی علمی فراوان، با عشق سرشار، ذهن و قاد و استعداد خداداد، در سال ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ ق. وارد حوزه‌ی پربار اصفهان [صفحه ۲۵] شده، از خرمن علمی هر یک از اساتید فن خوشه چینی نموده، در مدت کوتاهی به قله‌ی رفیع اجتهاد گام نهاده، از محضر اساتید بزرگوارش اجازه‌ی اجتهاد دریافت نموده است. اسامی شماری از اساتید آیة‌الله صافی در اصفهان به ترتیب سال وفاتشان به شرح زیر می‌باشد: (۱) میرزا محمد علی تویسرکانی، متوفای بعد از ۱۳۱۱ ق. (۲) سید محمد باقر صاحب روضات (۱۳۱۳ - ۱۲۲۶ ق.) (۳) ملا محمد باقر فشارکی، صاحب عنوان الکلام، متوفای ۱۳۱۴ ق. (۴) میرزا بدیع درب امامی، متوفای ۱۳۱۸ ق. (۵) شیخ محمد علی ثقة الاسلام، برادر آقا نجفی (۱۳۱۸ - ۱۲۷۱ ق.) (۶) میرزا محمد هاشم چهار سوقی، برادر صاحب روضات (۱۳۱۸ - ۱۲۳۵ ق.) (۷) جهانگیر خان قشقائی (۱۳۲۸ - ۱۲۴۳ ق.) (۸) شیخ محمد تقی، مشهور به: آقا نجفی اصفهانی (۱۳۳۲ - ۱۲۶۲ ق.) (۹) میرزا محمد تقی مدرس (۱۳۳۳ - ۱۲۷۳ ق.) (۱۰) آخوند ملا محمد کاشانی (۱۳۳۳ - ۱۲۴۹ ق.) (۱۱) سید محمد باقر درچه‌ای (۱۳۴۲ - ۱۲۶۴ ق.) (۱۲) آقا نورالله اصفهانی، برادر آقا نجفی (۱۳۴۶ - ۱۲۷۸ ق.)

در عرصه‌ی تدریس

آیة‌الله صافی از عنایات ربانی حوزه‌ی تدریس نیرومندی داشت که [صفحه ۲۶] شاگردان مکتب امام صادق علیه‌السلام از محضرش بهره می‌بردند و از اندوخته‌های فراوان علمی‌اش خوشه چینی می‌کردند. حوزه‌ی تدریس او در مدرسه‌ی «نیم‌وارد» اصفهان دایر بود، وی در این مدرسه به تدریس فقه و اصول می‌پرداخت و شاگردان برجسته‌ای تربیت نمود، که برخی از آنها بر مسند مرجعیت تکیه دادند، که از آن جمله بود: آیة‌الله حاج سید جمال‌الدین گلپایگانی (۱۳۷۷ - ۱۲۹۵ ق.)

بر قله‌ی اجتهاد

آیة‌الله صافی به سال ۱۳۱۰ ق. که بیش از ۲۳ سال از عمر شریفش نمی‌گذشت پس از نگارش رساله‌هایی در مسائل مشکل فقهی به دریافت اجازه‌ی اجتهاد از استادش آیة‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی نایل آمد که عینا موجود است [صفحه ۲۹] فرازهایی از اجازه‌ی اجتهاد حضرت آیة‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی قدس سره، به حضرت آیة‌الله حاج ملا جواد صافی قدس سره: ... ثم ان من جمله من من الله تعالى عليه باحسانه، و اختاره و اجتبه من بين امثله و أقرانه، جناب العالم العامل، و المهذب الفاضل، العلم الغطريف، و المتبحر العريف، الأريب الأديب، و الفقيه البيب، صاحب الملكة الراسخة، و القوة القدسية الشامخة، الغائض في بحار معرفة الله؛ أخی و خلیلی: الشیخ محمد جواد الگلپایگانی، و فقه الله تعالى لمراضه، فانه سلمه الله تعالى، قد استفاد منی دهرا من الأوان، و برهه من الزمان، فوجدته - وله الحمد - بحرا دخارا متلاظما أمواجه، أو جبلا شامخا صعبا سبيله و منهجه. فان تكلم؛ تكلم عن ذهن وقاد، و ان سکت؛ سکت عن فهم نقاد. فبلغ بجوده قريحته و استقامه طريقته الى أمتع درجه من ملكة الاجتهاد، و أسنى مدرجه من مدارج الفضل و السداد، فله أن يعمل بما استنبطه من الأحكام، و استخراجه من مسائل الحلال و الحرام، و يحرم عليه التقليد. ... و لعمری ما وجدت في الحاضرين من يقربه في سعة صدره و نباهة قدره و جودة فهمه و متانة عزمه و حسن سليقته و استقامه طريقته. يكشف عن معضلات الدقائق بذهنه الثاقب، و يفتح عن مقفلات الحقائق بفهمه الناقد، عديم النظير في نباله و فقيده البديل في أمثاله و أقرانه.... [۲۱]. [صفحه ۳۰]

چند نکته

با توجه به شخصیت والای آیه‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی، که از شاگردان مبرز صاحب کفایه، صاحب عروه، میرزای شیرازی و میرزا حبیب الله رشتی بود، [۲۲] و با توجه به تاریخ اجازهی فوق که در ۲۳ سالگی آیه‌الله صافی نگارش یافته، و با توجه به تعبیرات بلند آن که فرازهایی از آن نقل گردید، مقام شامخ آیت‌الله صافی در آن سن و سال، آن هم در یک حوزه‌ی درسی بزرگ که در حدود یک هزار نفر در آن شرکت می‌کرد، به خوبی روشن می‌شود. [۲۳]. در همان ایام اجازهی دیگری از سوی استادش آیه‌الله شیخ محمد تقی اصفهانی، مشهور به «آقا نجفی» (۱۳۳۲ - ۱۲۶۲ ق) برادر بزرگتر حاج آقا نور الله، صادر شده که عینا موجود است. او نیز با تعبیرات بلندی آیه‌الله صافی را ستوده، برداشتن ملکه‌ی نیرومند اجتهادش گواهی داده، اجازهی عمل به استنباطش را صادر نموده است. [۲۴].

از مشایخ اجازہ

آیه‌الله صافی از شماری از اساتیدش اجازهی روایتی دریافت کرده، [صفحه ۳۱] که از آن جمله است: (۱) شیخ محمد تقی، مشهور به آقا نجفی (۲) شیخ محمد علی، ثقة الاسلام (۳) شیخ نور الله اصفهانی (۴) میر محمد تقی مدرس (۵) میرزا حسین خلیلی تهرانی و خود از مشایخ اجازهی آیه‌الله مرعشی نجفی بود، که متن اجازهاش در کتاب «المسلسلات فی الاجازات» همراه با شرح حال مختصری به طبع رسیده است. [۲۵]. اجازهی روایتی آیه‌الله صافی برای آیه‌الله مرعشی در غره‌ی محرم الحرام ۱۳۵۵ ق. صادر شده است. [صفحه ۳۳]

بازگشت به گلپایگان

مردان بزرگ همواره مراکز بزرگ را برای پیشرفت خود مناسب‌تر می‌یابند. و در شهرهای کوچک راه ترقی و پیشرفت را بسته می‌بینند، از این رهگذر تلاش می‌کنند که به شهرهای بزرگ روی بیاورند تا به کمالات بیشتری نایل شوند. ولی به ندرت افرادی پیدا می‌شوند که به همه‌ی مقامات و مناصبی که فرا روی خود می‌بینند، پشت پا زد، خود را متعلق به زادگاه خود بدانند و بگویند: من اهل این آب و خاک هستم و باید همه‌ی استعدادهای خدادادی‌ام را در این سرزمین به کار بندم و با تمام قدرت در خدمت مرز و بوم خود باشم. آیه‌الله صافی از این افراد نادر بود که پس از رسیدن به برترین مدارج علمی به زادگاه خود بازگشت و ۶۰ سال تمام (۱۳۷۸ - ۱۳۱۶ به جز سالهای ۱۳۲۷ - ۱۳۲۵ ق.) در گلپایگان رحل اقامت افکند، چون شمع سوخت و زوایای تاریک کوهپایه‌های گلپایگان را روشن نمود و مردم قدرشناس گلپایگان نیز او را چون نگینی فروزان در میان گرفتند، اوامرش را گردن نهادند، توصیه‌هایش را با گوش جان شنیدند، از خرمن علمی‌اش خوشه چیدند و از ارشادات و روشن‌گری‌هایش بهره‌مند شدند.

در کنار شیخ فضل الله نوری

به هنگام اوج گیری نهضت مشروطه و توجه مرحوم شیخ فضل الله نوری [صفحه ۳۴] به حفظ هویت اسلامی آن و به اصطلاح آن روز «مشروع» بودن مشروطه، که چون با اندیشه و مقاصد انگلیس و ایادی آنها در تضاد بود، و آنها از اشخاصی به نام ملیون و آزادی خواه حمایت می‌کردند و مشروطه را در قالب ضد اسلامی آن ترویج می‌کردند، این گروه از مشروطه خواهان فرنگی مآب با مرحوم شیخ فضل الله به معارضه و مقابله پرداختند. آیه‌الله صافی در این اوضاع وارد تهران شد و مورد استقبال و احترام علمای بزرگ آن زمان، چون میرزا ابوالقاسم صاحب حاشیه، امام جمعه و مرحوم شیخ فضل الله نوری قرار گرفت، و بر اساس افکار صاف و بی‌غل و غش اسلامی، و درک و شناختی که شیوه‌ی سیاسی اسلامی داشت و اسلام را جدا از سیاست و حکومت نمی‌دانست، با مرحوم شیخ که طرفدار مشروطه‌ی مشروع بود، هم صدا شد و مسالهی مشروطه‌ی مشروع، به اصلاح قانون اساسی در مسیر اسلام

منتهی گردید. شیخ فضل الله نوری نفس نفیس خود را در این راه فدا کرد و از داری که پیرم خان ارمنی و دیگر آزادی خواهان قلابی و مزدور انگلیس، سر پا کرده بودند استقبال نمود. آیه الله صافی از جمله تعبیرات لطیفی که از مرحوم شیخ فضل الله نقل می کرد این بود که: «کسی نیست از این مردم پرسد که چرا انگلیسی ها این همه پول خرج می کنند تا در کشور ما به اصطلاح مجلس عدالت بر پا شود؟!» [صفحه ۳۵] از نمونه های شجاعت، صلابت و صراحت مرحوم آیه الله شیخ فضل الله نوری، تن به دادن او به پذیرش سلطه‌ی بیگانه، به بهای از دست دادن جاننش بود. آیه الله صافی نقل می فرمودند: در ایامی که مجاهدین تهران را مسخر کرده بودند و مستبدین، چه آنانکه با مشروطه مخالف بودند، یا آنها که طرفدار مشروطه‌ی مشروعه بودند، مورد آزار و دستگیری و ترور بودند و مرحوم شیخ در منزل خود تحت محاصره بود، سید عبدالله بهبهانی تبعید شده و در مورد شیخ احتمال اعدام به صورت جدی مطرح بود، از من پرسیدند: چه باید کرد؟ گفتم: امروز مشیر السلطنه در بین راه مورد سوء قصد قرار گرفته، مجاهدین به سوی او شلیک کرده، او خودش را در کالسکه انداخته، سورچی او را به منزل رسانیده، او فوراً از سفارت روس درخواست کرده، و آنها پرچم روسیه را بر سر منزلش نصب کردند، تا از تعرض مجاهدین مصون بماند. فرمودند: یعنی می گوید من هم به روسیه پناهنده شوم؟! گفتم: مطلب از اینها گذشته، شما را به ارتباط با سفارت روس متهم کرده اند و به نام شما نامه‌ای منتشر کرده اند که به سفارت روس نوشته‌اید؟! فرمودند: شما آن نامه را دیده‌اید؟ گفتم: من می دانم که تهمت و افترا می باشد، مقصودم این است که در خارج این گونه شایعات هست. [صفحه ۳۶] فرمودند: روز عاشورا هنگامی که حضرت سیدالشهداء در مقام اتمام حجت بر آمد، فریاد می کردند و هیاهو سر می دادند، تا نگذارند سخنان آن حضرت شنیده شود. اکنون نیز وضع به همان منوال است، نمی گذارند من حرفم را بزنم و از تهمت‌هایی که به من می زنند پاسخ بگویم. آیا جایز است که من برای حفظ نفس خود به کفار پناهنده شوم؟! و پرچم روس را بالای منزلم بزنم؟! من در نظر کفار و اجانب از علمای طراز اول اسلام به شمار می آیم - چه باشم یا نباشم - اگر من برای حفظ جان خود پرچم کفار را بر سر خانه‌ام بزنم مثل این است که اسلام به کفر پناهنده شود! اگر اینها مرا بکشند برای من آسان تر و گوارا تر است از این که از بیم جان خود به کفار پناهنده شوم. پس از شهادت شیخ و دگرگونی اوضاع به نفع دشمنان دین مرحوم آیه الله صافی تاب دیدن آن وضعیت و تسلط پیرم ارمنی، سردار اسعد بختیاری و محمد ولی خان تنکابنی را نداشت، و لذا تهران را ترک کرده، از مسیر قم و اصفهان رهسپار گلپایگان شد. [۲۶].

بازگشت به وطن

اشاره

پس از شهادت آیه الله شیخ فضل الله نوری در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ ق. [صفحه ۳۷] آیه الله صافی به زادگاه خود بازگشت و تا پایان عمر در آنجا رحل اقامت افکند و از همه‌ی مناصبی که در حوزه‌های علمیه در انتظار ایشان بود چشم پوشید. آیه الله صافی ۶۰ سال تمام در گلپایگان مشغول تألیف، تدریس، تحقیق، تهذیب نفس، تربیت طلاب، مبارزه‌ی بی‌امان با فرقه‌های گمراه، درگیری شدید با حکام دولتی، خوانین محلی، رویارویی با کشف حجاب و مفاسد دوران رضاخان و احیای شعائر مذهبی، ترویج مجالس عزاداری در ایام عاشورا و فاطمیه، تاسیس مجالس جشن و سرور در اعیاد مذهبی، به ویژه در ایام نیمه شعبان شد. آیه الله صافی شخصیتی جامع الاطراف و کثیر الابعاد بود، شرح خدمات و مبارزات ایشان در این صفحات نمی گنجد، ولی از باب «ما لا یدرک کله لا یترک کله» اشاره‌ای کوتاه به ابعاد مختلف تلاشهای ایشان در عرصه‌های متفاوت می شود:

در عرصه‌ی تألیف

آیه‌الله صافی از طبعی روان، قلمی شیوا، خطی زیبا، بیانی گیرا و اسلوبی دلپذیر برخوردار بود، از این رهگذر آثار ارزشمندی به نظم و نثر، در فقه، اصول، معارف، اخلاق، مباحث، مراثی، اجتماعی و سیاسی از خود به یادگار نهاده که با عناوین آنها در اینجا آشنا می‌شویم: (۱) اجتماع الامر و النهی (۲) اشعار شیوا، در رد باب و بهاء [صفحه ۳۸] (۳) اصول فقه منظوم (۴) الأمر بالشئ یقتضی النهی عن ضده (۵) بشارت میلادیه، چاپ تهران، ۱۳۳۰ ش. (۵۵ صفحه رقعی ۶) بیع الوقف (۷) التحف الجوادیه فی المناقب المهدویه - عربی (۸) التسامح فی ادله السنن (۹) التعادل و التراجیح (۱۰) الجمع بین الدلیلین (۱۱) حاشیه بر رسائل شیخ انصاری (۱۲) حاشیه بر قوانین میرزای قمی (۱۳) الدرر البهیة، منظومه‌ای در اصول فقه، به سال ۱۳۲۳ ق. سروده، به سال ۱۳۳۰ ق. بازخوانی نموده، به سال ۱۴۲۴ ق. در ۲۷۹ صفحه‌ی وزیری، از سوی موسسه‌ی گنج عرفان منتشر شده است. (۱۴) دیوان شعر، شامل ۱۵۰۰۰ بیت در مباحث و مراثی پیشوایان معصوم، به ویژه جان جانان حضرت مهدی صاحب الزمان علیه‌السلام. (۱۵) رساله فی الاجزاء (۱۶) رساله فی الخمس (۱۷) رساله فی خیار الشرط (۱۸) رساله فی خیار العیب (۱۹) رساله فی الشبهه التحریمیة (۲۰) رساله فی الشبهه المحصوره [صفحه ۳۹] (۲۱) رساله فی الظن المطلق (۲۲) رساله فی القطع و الظن و الشک (۲۳) رساله فی المؤمن التي تصرف فی الغلات (۲۴) صافی‌نامه، چاپ تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۰ ش. ۶۴ صفحه رقعی (۲۵) غنیة الأریب فی شرح التهذیب [۲۷]. [صفحه ۴۰] (۲۸) گنج عرفان، شامل ۱۰۰۰ کلمه، از کلمات قصار مولای متقیان علیه‌السلام به نظم، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۲۷ ش. ۱۹۸ صفحه رقعی. (۲۹) گنجینه‌ی گهر، شامل ۱۰۰۰ کلمه، از کلمات قصار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به نظم، چاپ ۱۳۵۶ ق. تهران، ۲۲۶ صفحه رقعی و چاپ سوم آن ۱۳۷۴ ق. قم، ۲۲۳ صفحه رقعی. (۳۰) مراثی پیامبر اکرم و ائمه‌ی اطهار علیهما‌السلام (۳۱) مصباح الفلاح و مفتاح النجاح، در دو مجلد، چاپ سنگی ۱۳۲۲ ق. تهران و چاپ سربی ۱۳۷۴ ق. تهران، مصطفوی، ۴۳۸ به اضافه ۳۹۲ صفحه رقعی (۳۲) نفایس العرفان، که جلد دوم آن در امامت و رد بهائیت می‌باشد.

در عرصه‌ی مهدویت

آیه‌الله صافی یکی از دلباختگان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بود، که همه‌ی عمر با برکتش به نام مولی، به یاد مولی، به عشق مولی، به انتظار مولی و چشم به راه ظهور مولی سپری شده است. این عشق سوزان و اشتیاق فراوان از سطر سطر آثار به ویژه در لابه‌لای اشعار نغز و پر مغز او جلوه‌گر است. او علاوه بر آثار ارزشمندی چون: (۱) بشارت ظهور (۲) التحف الجوادیه فی المناقب المهدویه (۳) صافی‌نامه [صفحه ۴۱] هزاران بیت در جایگاه رفیع منجی بشریت، اظهار اشتیاق به ظهور موفورالسرور یوسف زهرا، ناله‌های جانکاه از طول غیبت، ابراز سوز و گداز از طول انتظار و دلدادگی و دلباختگی و تانیه شماری برای رسیدن دوران وصال، از اعماق دل سروده، با اشک دیده بر چهره روان ساخته، با خون دل بر لوح ضمیر ثبت نموده است. این اشعار قسمت اعظم دیوان بزرگ او را تشکیل می‌دهد که تعداد ابیات آن بالغ بر ۱۵۰۰۰ بیت می‌باشد.

در عرصه‌ی شبهه زدایی

پاسخ به بداندیشان یکی از وظایف مهم پاسداران مرز ایمان و مرزبانان کشور عقاید و معارف است. پس از جنگ جمل و بروز شبهات اعتقادی در میان باور داران، مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام، ۱۰ نفر از فرهیختگان مکتبش را برگزید و به «عبیدالله بن ابی‌رافع» دستور داده که هر هفته روز جمعه اسامی آنها را برای مردم قرائت کند، تا هر کس شبهه‌ای دارد آنها را پاسخگو باشند. اسامی این افراد را که به «ثقات امیرالمؤمنین» مشهور شده‌اند، مرحوم کلینی در کتاب «الرسائل» آورده است. [۲۸]. هنگامی که امام صادق علیه‌السلام در کتاب «جامعه» دیر زیستی حضرت بقیه الله، طول غیبت و پدیدار شدن شک و شبهه در میان شیعیان را مشاهده [صفحه ۴۲] نمود، همانند مادر داغ فرزند دیده به حال شیعیان آخرالزمان گریست. [۲۹]. آیه‌الله صافی برای شبهه زدایی و پاسخ

گویی از شبهاتی که فرقه‌ی ضاله و مضله‌ی بهائیت در آن زمان در منطقه پراکنده کرده بود، دو جلد از آثارش را به نقد گزافه‌های آنان اختصاص داد: (۱) اشعار شیوا، در رد باب و بهاء (۲) نفایس العرفان - جلد دوم

در عرصه‌ی مبارزه با زورمداران

آیه‌الله صافی از تبار صالحان، از نوادر زمان و از نوابغ دوران بود که در آن دوران تاریک و ظلمانی، بر خلاف جریان آب شنا می‌کرد، نه تنها از وضع حاکم پیروی نمی‌کرد، بلکه تلاش می‌کرد که رنگ محیط را دگرگون ساخته، متجاوزان به حقوق مردم را سر جای خود بنشانند. از حوادث جالب که در آن رابطه رخ داد، مبارزه‌ی ایشان با «امیر مفخم بختیاری» بود. امیر مفخم شخص متنفذ و عنان گسیخته‌ی کمره و گلپایگان بود، روستاهای فراوانی را در منطقه به زور تصاحب می‌کرد و قباله می‌نمود. او به قدری مست قدرت شده بود که روزی دستور داد افرادی در مسیر قوام السلطنه، که وزیر داخله‌ی وقت بود، بایستند و او را از درشکه پایین آورده، به خانه‌ی امیر مفخم در حسن آباد بیاورند و در صدد بر آمد که او را چوب بزند. [صفحه ۴۳] در چنین شرایطی آیه‌الله صافی با او درگیر شد و از گسترش نفوذ او در منطقه جلوگیری به عمل آورد و نفوذ او در کمره محدود گشت. امیر مفخم انتظار داشت که آیه‌الله صافی حداقل سکوت کند و چون نتوانست او را به سکوت وادارد، در مقام تهدید، آزار و توهین برآمد. امیر مفخم شخصی را به نام «شهاب لشکر» با جمعی تفنگدار برای جلب ایشان به گلپایگان فرستاد. ولی برای جلوگیری از شورش ارادتمندان ایشان نامه‌ای نوشت که حضور شما برای پاره‌ای از مذاکرات در کمره لازم است، شهاب لشکر با جمعی از ماموران مسلح مأموریت دارد که در خدمت شما باشد. اهالی گلپایگان که از روح سازش‌ناپذیری آیه‌الله صافی مطلع بودند به شدت نگران شدند و احساس خطر جانی نمودند و لذا سعی کردند که شهاب لشکر را چند روزی معطل کنند تا چاره‌ای بیندیشند. شهاب لشکر شخصا به در منزل آیه‌الله صافی آمده و پاسخ نامه را مطالبه کرد. آیه‌الله صافی برای جواب رد به قرآن کریم متوسل شد، با این آیه‌ی شریفه مواجه شد: «و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین و کفی بربک هادیا و نصیرا» بدین سان برای هر پیامبری دشمنی از تبه‌کاران قرار دادیم، پروردگارت به عنوان هادی و یاور تو را بس است. [۳۰]. [صفحه ۴۴] با استمداد از آیه‌ی شریفه شخصا به درب منزل آمد و گفت: چه می‌خواهی؟! شهاب گفت: جواب نامه را. آیه‌الله صافی به او و امیر مفخم کلمات درشتی نثار کرد و به درون خانه رفت. شهاب لشکر آن چنان مرعوب شد که از آنجا بازگشت و دیگر در آنجا دیده نشد. امیر مفخم تا پایان عمر از او بیمناک بود و بعدها که قدرت قبلی را نداشت و یک خان معمولی بود، واسطه‌هایی می‌فرستاد که با ایشان دیدار کند، ولی ایشان هرگز نپذیرفت.

در عرصه‌ی سیاست

آیه‌الله صافی در گوشه‌ی منزل نشسته با نگاه تیزبین خود حوادث جاری کشور را تجزیه و تحلیل می‌کرد و به هنگام نیاز اقدامات لازم را انجام می‌داد. هجرت او به تهران و دفاع جانانه‌اش از شیخ فضل‌الله نوری حاکی از عمق بینش او در مسائل سیاسی بود. کشف الحقایق امام جعفر صادق علیه‌السلام علمای امت را موظف می‌داند که از آنچه در پیرامون آنها می‌گذرد آگاه باشند تا شبهات افق دید آنها را تاریک نسازد، آنجا که می‌فرماید: العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوایس؛ [صفحه ۴۵] کسی که آگاه به زمان باشد، شبهات بر او هجوم نیاورد. [۳۱]. هنگامی که رضاخان با شیطنت خاصی برای خود طرح ریاست جمهوری می‌ریخت و می‌خواست از علمای بلاد با زور و تهدید امضاء بگیرد، آیه‌الله صافی نه تنها امضاء نکرد، بلکه علمای بزرگ دیگر، چون: شیخ محمد سعید گلپایگانی و برادرش میرزا محمد باقر امامی را به مخالفت واداشت، که مشکلاتی را برای آنها در پی داشت. آیه‌الله صافی همواره پهلوی را دست‌نشانده‌ی انگلیس می‌دانست و بر آن تاکید می‌کرد و دلایلی اقامه می‌نمود. هنگامی که رضاخان به

لغو قرار داد امتیاز نفت داری تظاهر کرد، رئیس شهربانی گلپایگان فرصت را غنیمت شمرده به خدمت آیه‌الله صافی رسید و از او خواست که تلگراف تبریکی به رضا خان مخابره کند، ایشان فرموده بود: من هر چه می‌اندیشم نمی‌توانم بپذیرم که رضا خان که نوکر انگلیس است و با دسیسه‌ی آنها به قدرت رسیده، بدون اذن آنها به چنین کاری اقدام کند. آیه‌الله صافی دسیسه‌های دولت مکار انگلستان را به خوبی شناخته و برای آگاهی امت آنها را به نظم در آورده، به صورت کتابی به نام: «کلمه‌الحق» از خود به یادگار نهاد. جالب توجه اینکه پس از فرار رضاخان، عاقبت پسرش را پیش بینی کرده می‌گوید: [صفحه ۴۶] اگر چه رفت آن مردود گمراه ولی آوخ که شد فرزند او شاه نخواهد داشت جز ظلم و ستم کار مثل باشد: نزاید مار جز مار [۳۲].

در عرصه‌ی ادبیات

شاعر دو زبانه‌ی ما آیه‌الله صافی طبعی روان، قرحه‌ای سرشار و ذوقی لطیف داشت، لطائف ادبی و محسنات بدیعی را در شعر پارسی و تازی رعایت می‌کرد، حقایق تابناک عقیدتی و تعالیم درخشان معرفتی را با بیانی رسا در قالب اشعاری شیوا به نظم می‌کشید. آیه‌الله صافی به پیروی از بیان دربار حضرت رضا علیه‌السلام که فرمود: فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لا تبعونا؛ اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را می‌دانستند از ما پیروی می‌کردند. [۳۳]. با همت عالی، دانش کافی و بیان وافی خود کلمات قصار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را گرد آورده، ۱۰۰۰ کلمه برگزید، با بیانی رسا به فارسی برگردانید، سپس به نظم درآورد و آن را «گنجینه‌ی گهر» نام نهاد. آنگاه ۱۰۰۰ کلمه از کلمات مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام را به نظم کشیده، آن را «گنج عرفان» موسوم کرد. وی همچنین یکصد پند و اندرز از آیات نورانی قرآن و سخنان دربار [صفحه ۴۷] ائمه‌ی اطهار علیهماالسلام را برگزیده به نظم روان برای فرزند بزرگوارش آیه‌الله حاج آقا علی صافی دام ظلّه به یادگار نهاده است. او نه تنها برای مدایح و مراثی، نقد فرقه‌های گمراه و افشای دسیسه‌های حکام جور، زبان شعر را برگزیده، حتی معضلات علم اصول را نیز با زبان شعر گشوده، منظومه‌ای در علم اصول سروده و آن را «الدرر البهیة» نام نهاده است. آیه‌الله صافی بالبداهة شعر می‌سرود، اشعار ارتجالی او نیز آکنده از نکات ادبی، هدفمند و در خدمت معارف اهل بیت بود. در آستان ملک پاسبان حضرت ولی عصر ارواحنا فدا، شعر ذوقافیتین با مطلع زیر سروده: عید گشت و خواهم از شاه فلک درباربار تا ز فیضش بازباید طبع گوهر بار بار او در همین رابطه شعری به صنعت جمع و تفریق که از مشکل‌ترین صنایع شعری است، به مطلع زیر سروده است: به فیروزتر زمان به زیباترین بهار به نیکوترین شبی به روشن‌ترین نهار یکی روح خرمی یکی جان آدمی یکی چون صبح وصل یکی چون رخان یار [۳۴]. در همین رابطه برخی از غزل‌های حافظ را تضمین کرده، شاهکاری پدید آورده است. [۳۵]. [صفحه ۴۸]

در عرصه‌ی مبارزه با نفس

آیه‌الله صافی فقیهی وارسته، عالمی دلسوز، مجتهدی متبحر، مجاهدی نستوه، ادیبی فرزانه، زاهدی قناعت پیشه، در بعد امر به معروف و نهی از منکر تبرز خاص داشت. دارایی ایشان به یک باغچه محدود می‌شد که خود نیز در آن کار می‌کرد و از آن امرار معاش می‌کرد و از سهم مبارک امام علیه‌السلام استفاده نمی‌کرد. او به غذایی ساده بسنده کرده بود، زهد و قناعت را شیوه‌ی خود قرار داده بود، فضایل اخلاقی و کمالات معنوی را با مظاهر مادی و زخارف دنیوی معامله نمی‌کرد. او همواره در نهایت وارستگی زیست، هرگز کسی از او ناشکری نشنید، در قضاوت حق را ملاک قرار داد و همه چیز را فدای حق نمود. در بیان حقایق صراحت لهجه داشت، در حفظ و حراست از حریم اهل بیت بسیار متصلب بود، در مبارزه با انحرافات دست از پا نمی‌شناخت، فرقه‌های گمراه را از منطقه فراری داد، خان‌های گستاخ را به جای خود نشاند، آثار سوء تبلیغات دست نشاندگان اجانب را از ریشه و بن بر کند. با موضع‌گیری‌های تند و حاد زورمداران را شکست داد، در مرزبانی از کشور ایمان و پاسداری از مرز عقاید با تمام قدرت تلاش

نمود.

در عرصه‌ی مبارزه با فرقه‌های ضاله

یکی از خدمات بزرگ آیه‌الله صاف مبارزه‌ی بی‌امان ایشان با فرقه‌های [صفحه ۴۹] گمراه، به ویژه فرقه‌ی ضال و گمراه بهائیت می‌باشد. با توجه به وضعیت خاص گلپایگان، به عنوان زادگاه میرزا ابوالفضل مبلغ بزرگ بهائیان، صاحب کتاب «فرائد» (۱۳۳۷ - ۱۲۶۰ ق) مورد توجه خاص فرقه‌ی بهائیت بود، آنها می‌خواستند به هر وسیله‌ای این شهر به صورت مهد بهائیت و کانون تبلیغاتی آنان در آید. میرزا ابوالفضل در مدرسه‌ی صدر اصفهان مشغول تحصیل علوم دینی بود، به جهت مسامحه در احکام شریعت از مدرسه اخراج شد، به تهران رفت، به جهت فقر اقتصادی توسط «ابن‌ورقاد» در جرگه‌ی بهائیان درآمد و با استفاده از سواد کمی که داشت به عنوان مبلغ بهایی به همدان رفت، در سال ۱۲۹۹ ق. در تهران دستگیر و زندانی شد، پس از رهایی از زندان برای تبلیغ به عکا، عشق آباد و آمریکا رفت، سپس در قاهره به صورت منزوی زیست و روز ۲۴ صفر ۱۳۳۷ ق. در قاهره درگذشت. عبدالسلام آخوندزاده، شیخ الاسلام قفقاز، کتابی در رد فرقه‌ی بهایی نوشته، این کتاب به نام: «رد برایقان» به سال ۱۳۱۴ ق. در تفلیس به چاپ رسیده است. میرزا ابوالفضل گلپایگانی کتابی در رد آن نوشت و آن را «فرائد» نام نهاد، این کتاب به هزینه‌ی بهائیان، به سال ۱۳۱۵ ق. در قاهره به چاپ رسید. نام اصلی او: «فضل الله ساوهای» بود، ولی خود را گاهی: «ابوالفضل سیاح»، گاهی: «ابوالفضایل»؛ گاهی مقیم قاهره، گاهی مقیم سمرقند و بخارا؛ گاهی صاحب کتاب: «فصل الخطاب» و گاهی صاحب کتاب: «الدرر البهیة» معرفی می‌کرد. [صفحه ۵۰] وی برادر فاضلی داشت به نام: «میرزا هدایت الله» و از طرف مادر به امام جمعه‌ی گلپایگان منسوب بود. برادر فاضل دیگری داشت به نام «میرزا نصر الله» که امام جماعت بود. میرزا هدایت الله پسری داشت به نام «شیخ جعفر هدایتی» که در کسوت روحانی بود، پس از فوت پدر به جای او به امامت پرداخت. او در اصفهان سابقه‌ی تحصیل داشت و برای شماری از طلاب کتاب شمسیه تدریس کرده بود. او بعد از نماز جماعت منبر می‌رفت و به نکوهش روحانیان در قالب نکوهش از علمای سوء می‌پرداخت. به این وسیله سر و صدایی ایجاد کرد و جمعیت انبوهی پای سخنرانی‌اش گرد آمدند، به طوری که صف‌های مسجد به بیرون مسجد کشیده می‌شد. او مخفیانه به تبلیغ بهائیت می‌پرداخت، برخی از افراد موجه و ساده لوح را دور خود جمع کرده، از آنها کمک مالی می‌گرفت. او با دولتی‌ها نیز سر و سری داشت و به هنگام مسافرت رضا شاه به اصفهان به استقبال رفته، تا کنار کالسکه حضور یافته بود. یهود منطقه نیز از او حمایت می‌کردند. [۳۶]. [صفحه ۵۱] گروهی از بهائیان و در راس آنها سرلشکر علایی و برادرش (همسر بانو قدس ایران) [۳۷] با تمام قدرت از او حمایت می‌کردند، او نیز با حمایت و پشتیبانی آنها به ترویج افکار خرافی و پوشالی خود، تحت عنوان نکوهش از علمای سوء می‌پرداخت. در آن ایام عالمان خدمتگزار در منطقه کم نبودند، جز اینکه برخی از آنها حوصله‌ی درگیری با عوامل دولتی، به ویژه سرهنگ علایی را نداشتند. برخی دیگر معتقد بودند که «الباطل یموت بترک اسمه» و تصور می‌کردند که اگر با آنها درگیر شوند، آنها بزرگ می‌شوند. آیه‌الله صافی در چنین شرایط سخت و بحرانی تصمیم گرفت که ریشه‌ی فتنه را بخشکاند و با تمام قدرت با او برخورد فیزیکی کند. در گام اول در مجالس رسمی به او بی‌اعتنایی کرد و برای او بلند نشد، ولی دیگران هنوز از او تجلیل می‌کردند. در گام دوم او را از مسجد بیرون کرد و عالم وارسته‌ای به نام «حاج آقا کمال» که بسیار متدین و امام زمانی بود به جای او نصب کرد. در گام سوم به صاحبان حمام‌های عمومی دستور داد که ایشان را به [صفحه ۵۲] حمام مسلمانان راه ندهند. در آن ایام حمام خانگی مرسوم نبود و همه از حمام‌های عمومی استفاده می‌کردند. او یکبار به حمام یهودیان رفت، آنها نیز بعدها به او راه ندادند. سرلشکر علایی سخنرانی کرد و به شدت از محدود کردن حمام‌ها انتقاد نمود، پس از سخنرانی او به حمام رفت، به حاکم خبر دادند، حاکم به معاونش دستور داده که موضوع را بررسی کند. طباطبایی، معاون حاکم، آدم تریاکی بود، حال و حوصله‌ی برخورد نداشت، به مردم گفت که الآن دیر شده، تا من

بروم او بیرون رفته است، اگر یکبار دیگر به حمام مسلمانها برود به من خبر دهید. مردم شخصا دست به کار شده به حمام رفتند و او را کتک مفصلی زدند، او با لنگ به خانه‌اش فرار کرد، نامه‌ای به رئیس شهربانی نوشت که در بدن من جای سالمی نمانده است. رئیس شهربانی دکتری فرستاد و دکتر ادعا او را تایید نکرد. در گام چهارم آیه‌الله صافی دستور داد که با خود علایی برخورد فیزیکی بشود، او هر وقت می‌آمد بچه‌ها به او سنگ می‌زدند، او به رئیس شهربانی شکایت می‌کرد، رئیس شهربانی می‌گفت: شما هر کسی را می‌گویید ما دستگیر کنیم. رئیس شهربانی عده‌ای از ضاربین شیخ جعفر را دستگیر کرد و حاکم کمره فرزندان آیه‌الله صافی را تهدید کرد، آیه‌الله صافی فرمود: آنچه از دستش بر می‌آید دریغ نکند. [صفحه ۵۳] به همسر آیه‌الله صافی گفته بودند بی‌گمان آقا را از بین خواهند برد. آیه‌الله صافی فرموده بود: مانعی نیست، مرا از بین ببرند، ولی عقیده به مهدویت در منطقه مخدوش نشود. حاکم کمره به تهران تلگراف کرده، وضع متشنج منطقه را گزارش داد، شیخ جعفر را احضار کرده، از شهر بیرون کردند و زندانی‌ها را آزاد نمودند. اگر این موضع‌گیری حاد و سختگیری شدید آیه‌الله صافی نبود، گروه زیادی به وی می‌پیوستند و منطقه‌ی گلپایگان به صورت دژ محکم فرقه‌ی ضاله در می‌آمد. در پرتو روشنگری‌ها و پایداری‌های ایشان همه مریدان شیخ جعفر برگشتند و به طوری از او متنفر شدند که همه‌ی نمازهایی که در پشت سر او خوانده بودند قضا کردند. به دلیل اهمیت این شهر ترفند دیگری به کار بسته مبلغانی آوردند و تحت عناوین اجتماع هنری، تجمع‌هایی ترتیب داده، بلیط فروختند و تبلیغ نمودند، آیه‌الله صافی همه‌ی نقشه‌ها را نقش بر آب کرد و پیش از آنکه چنین اجتماعی تشکیل شود، آنها را از منطقه بیرون کردند. در پرتو این تلاشها، الحمدلله منطقه از لوٹ آنها پاک شد، حتی یک نفر بهایی در منطقه باقی نماند. البته خطر بسیار جدی بود، حتی برخی از تحصیل کرده‌ها را به خود جذب کرده بودند که همگی به آغوش اسلام باز گشتند. [۳۸]. [صفحه ۵۴]

در کوی جانان

آیه‌الله صافی عشق و علاقه‌ی خاصی به مسجد مقدس جمکران داشت، و لذا هر وقت به قم مشرف می‌شد، ملتزم بود که با پای پیاده به کوی محبوب شرفیاب شود. تا جایی که نگارنده سراغ دارد اول کس که در اسلام با پای پیاده به سوی کوی محبوب گام سپرد حضرت فاطمه بنت اسد بود، هنگامی که مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام فواطم را از مکه به سوی مدینه حرکت می‌داد، اشتری را در برابر مادر بزرگوارش خوابانید و فرمود: مادر جان سوار شو، عرضه داشت: من با پای پیاده می‌روم. فرمود: راه دراز و سنگلاخ است، گفت: ولی به سوی شهر حبیب می‌روم، سرانجام این مسیر طولانی را با پای پیاده پیمود. پیشوایان معصوم این سیره را در مسیر حج به کار بستند، امام حسن مجتبی و امام سجاد علیه‌السلام از مدینه تا مکه با پای پیاده می‌رفتند و مرکب‌ها برای نقل و وسائل سفر اختصاص می‌یافت. به زیارت سالار شهیدان با پای پیاده تاکید فراوان شده، برای هر قدمی حسنه‌ای و خود از رستگاران نوشته می‌شود و فرشته درود پروردگار را به زائر پیاده‌ی امام حسین علیه‌السلام ابلاغ می‌کند [۳۹] و لذا علمای نجف در ایام زیارتی، فاصله‌ی نجف اشرف تا کربلا را با پای پیاده طی می‌کنند. [صفحه ۵۵] برخی از مراجع بزرگ تقلید، چون آیه‌الله حاج سید محمد تقی خوانساری (۱۳۷۱ - ۱۳۰۵ ق.) و آیه‌الله شیخ محمد علی اراکی (۱۴۱۵ - ۱۳۱۲ ق.) مسیر قم تا مسجد مقدس جمکران را پیاده می‌رفتند ولی آیه‌الله صافی ملتزم بود که همواره این مسیر را با پای پیاده طی کند.

استغاثه به محضر مولا

در زمان ائمه علیهما‌السلام مرسوم بود شیعیانی که مشکل داشتند به محضر امام زمان خود «عریضه» می‌نوشتند و حاجت خود را با حجت خدا در میان می‌نهادند و از حجت زمان خود می‌خواستند که در حق آنها دعا کنند. در زمان غیبت صغری نیز شیعیان عریضه‌های خود را توسط نواب اربعه به پیشگاه حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه ارسال می‌کردند و پاسخ دریافت می‌کردند که شماری

از توقیعات حضرت در پاسخ به همین عریضه‌ها می‌باشد. برای دوران غیبت کبری نیز متون عریضه‌ای رسیده که آنها را بنویسند خطاب به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، سپس آن را به داخل ضریح یکی از معصومین و یا در آب جاری و یا چاه بیندازند، چهار نمونه از این متون عریضه به حضرت صاحب الزمان را علامه‌ی مجلسی نقل فرموده است. [۴۰]. از این رهگذر در طول قرون و اعصار مرسوم بود که در کنار مساجد [صفحه ۵۶] مهم شهر چاه عریضه‌ای باشد و شیعیان عریضه‌های خود را در آن بیندازند. نگارنده یک سال پیش از زلزله بم شب نیمه‌ی شعبانی در بم برنامه داشتیم، صبح نیمه به دیدن «ارگ قدیم» رفتیم، اولین غرفه‌ای که در کنار در ورودی غرفه‌ی چاه عریضه بود. روی این بیان چاه عریضه‌ای که در کنار مسجد مقدس جمکران وجود دارد، یکی از همین چاه‌ها می‌باشد که از گذشته‌ی دور در کنار مساجد وجود داشت. و اینک متن عریضه‌ای را که مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام به: «ابوالعباس بن کشمرد» در عالم رویا تعلیم فرموده و او به برکت این عریضه از قتل نجات یافته، تبرکا در اینجا می‌آوریم: بسم الله الرحمن الرحيم من العبد الذليل - قلان بن فلان - الى المولى الجليل، الذى لا اله الا هو الحى القيوم، و سلام على آل يس، و محمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين و على و محمد و جعفر و موسى و على و محمد و على و الحسن و حجتك يارب على خلقك. اللهم انى لمسلم، و انى أشهد انك الله الهى و اله الأولين و الآخرين، لا اله غيرك، أتوجه اليك بحق هذه الأسماء التى اذا دعيت بها أجت، و اذا سئلت بها أعطيت، لما صليت عليهم و هونت على خروجي، و كنت لى قبل ذلك عياذا و مجيرا ممن أراد أن يفرط على أو يطغى. [صفحه ۵۷] آنگاه فرمود: سوره‌ی يس را بخوان و آنچه می‌خواهی از خدا بخواه که خدا اجابت می‌فرماید و غم و اندوهت را بر طرف می‌کند. سپس دستور داد که این عریضه را در داخل گل قرار بده و آن را به دریا بینداز. ابن کشمرد عرضه داشت، من اینجا زندانی هستم و به دریا راه ندارم، فرمود: در چاه و یا چشمه‌ی آب بینداز. همان روز به اعجاز مولای متقیان و به برکت این عریضه از زندان و اعدام نجات یافت. نگارنده گوید: داستان ابن کشمرد بسیار جالب و خواندنی است. [۴۱].

آمارى شگفت

یکی از مشاهد مشرفه‌ای که زائران بسیاری را به سوی خود جذب کرده؛ «مشهد رأس الحسين» علیه‌السلام در قاهره است، که بر اساس نقلی سر مقدس امام حسین علیه‌السلام در عهد خلفای فاطمی به آنجا انتقال یافته است. روزهای سه‌شنبه روز زیارتی آنجاست و غالب عروسی‌ها در قاهره روزهای سه‌شنبه انجام می‌گیرد و حتما عروس و داماد در شب عروسی یا روز عروسی به این حرم مطهر مشرف می‌شوند و می‌گویند که روز سه‌شنبه روز عروسی امام حسین علیه‌السلام بوده است. [صفحه ۵۸] شیخ ابوالفضل خلوتی دچار بیماری شدیدی می‌شود که پزشکان اظهار عجز می‌کنند، او همه روزه به زیارت مشهد رأس الحسين می‌رود، جز اینکه روزهای سه‌شنبه را به جهت ازدحام فوق‌العاده نمی‌رود. شبی در عالم رؤیا به خدمت امام حسین علیه‌السلام می‌رسد و توسط آن حضرت شفا پیدا می‌کند، جز اینکه حضرت می‌فرماید: چرا زیارت مرا در روزهای سه‌شنبه قطع کردی؟ مگر نمی‌دانی که روز سه‌شنبه روز عروسی من است؟ [۴۲]. مرجع والامقام حضرت آیه‌الله حاج شیخ لطف الله صافی فرمودند: در مصر عریضه نویسی بسیار رایج است، ساکنان قاهره شخصا به مشهد رأس الحسين علیه‌السلام مشرف شده، عریضه را در ضریح می‌اندازند، ساکنان دیگر بلاد عریضه‌های خود را توسط پست ارسال می‌کنند، بسیار جالب توجه، بلکه موجب شگفت است که در یکی از سالها اداره‌ی پست مصر اعلام کرد که در یک سال تعداد عریضه‌هایی که توسط پست به حرم حسینی ارسال شده به یک میلیون رسیده است. مرحوم آیه‌الله صافی شیدا به عریضه نویسی معتقد بود و به هنگام مشکلات به پیشگاه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه عریضه می‌نوشت. یکبار آیه‌الله صافی به سر درد عجیبی مبتلا می‌شوند که پزشکان گلپایگان کاری از پیش نمی‌برند، به اقوامشان در تهران می‌نویسند، آنها [صفحه ۵۹] به اطبای تهران مراجعه می‌کنند و احوال ایشان را بازگو می‌کنند و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

یک روز این سر درد به قدری شدت پیدا می‌کند که ایشان را به کلی از پا می‌اندازد. همسر مکرمه‌شان که اهل دعا و توسل بود به ایشان پیشنهاد می‌کند که عریضه‌ای به محضر مولا و صاحب ما بنویسد. ایشان می‌فرماید: کسی به نیابت از من این کار را انجام بدهد، ایشان اصرار می‌کند که باید خودتان بنویسید. آیه‌الله صافی با آن حال کسالت عریضه‌ای می‌نویسد. دقیقاً مقابل منزلشان مسجدی بوده که در کنار آن چاه عریضه بوده است، دستور می‌دهد که آن را در چاه بیندازند. باز همسرشان اصرار می‌کند که باید به دست خودتان این کار انجام شود. ایشان با زحمت و مشقت فراوان حرکت می‌کند و به دست خود عریضه را در چاه مجاور مسجد می‌اندازد، به خانه بر می‌گردد، هنوز به حیاط خانه و یا اطاق استراحت خود نرسیده بود که درد آرام می‌شود و به کلی رفع می‌شود و هرگز تا پایان عمر مبارکشان دچار سر درد نمی‌شوند. [۴۳].

حافظه‌ی عجیب

دکتر زریاب خویی که محضر ایشان را در دوران طلبگی اش درک [صفحه ۶۰] کرده می‌گوید: ایشان تمام «مجمع الفصحاء»، «حبيب السیر»، «روضه‌ الصفا» و تاریخ کامل ایران و اسلام را حفظ بود، در دقایق زبان و ادب فارسی تسلط کامل داشت. [۴۴].

سیره‌ی ذاتی و سلوک اخلاقی

در صفحات پیشین با نکات برجسته‌ای از سیره‌ی ذاتی و سلوک رفتاری مرحوم آیه‌الله صافی آشنا شدیم، در اینجا اضافه می‌کنیم که: شیوه‌ی رفتاری او زبازرد همگان بود، همه‌ی کسانی که با او مراد داشتند از کمالات نفسانی و ملکات اخلاقی او یاد می‌کنند. او سعه‌ی صدر، وسعت نظر، بیشن عمیق، نظری صائب، بیانی صریح، شجاعت در گفتار، صراحت در رفتار، صداقت در کردار، امانت در نقل، زهد در دنیا، عشق به عقبی، روحی سلحشور، همتی والا، بیانی شیوا، طبعی رسا و قلمی گیرا داشت. او در عین تواضع و ساده زیستی، از ابهت خاصی برخوردار بود که هرگز مسئولان دولتی جرأت اهانت و خارج از نزاکت را نداشتند. او با آن همه تقید به آداب و رسوم سنتی، همسر و دخترانش را به تحصیل علم تشویق نموده، با قلم و تالیف آشنا کرده بود. او با آن همه نبرد بی‌امان با فرقه‌های صوفی، خود شیوه‌ای زهد پیشه است. [صفحه ۶۱] او در مسند تدریس به فقه و اصول بسنده نمی‌کرد، معارف دینی، مباحث اخلاقی، مطالب تفسیری، موضوعات حدیثی، آموزه‌های توحیدی و معرفتی را به شاگردان مکتبش می‌آموخت. او در کنار مبارزه با خوانین، نبرد با بی‌دینی، درگیری با وابسته‌های دولتی، پاسداری از حریم عقیده و مرزداری و مرزبانی از کشور ایمان را در اولویت رفتار خود قرار داده بود. او در کنار آموزش طلاب، به تهذیب نفس و تربیت روحی آنان همت می‌گماشت. او در کنار اقامه‌ی جماعت، تعمیر مساجد، اعانت به فقرا و مستمندان، به تعظیم شعائر، تأسیس مجالس عزاداری سالار شهیدان و محافل جشن و سرور در اعیاد مذهبی، به ویژه در ایام نیمه‌ی شعبان پای می‌فشرد.

در گفتار دیگران

فرازهای بلند از تعبیرات بسیار معنی‌دار استادش آیه‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی را در صفحات پیشین تقدیم نمودیم. حجت تاریخ مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی پس از دیداری که در سال ۱۳۶۶ ق. به هنگام تشریف به عتبات عالیات با ایشان داشتند، ایشان را به عنوان: عالم، فقیه، ادیب، فاضل، جلیل‌القدر، و از حسنات دهر ستوده است. [۴۵]. [صفحه ۶۲] مرجع والای جهان تشیع مرحوم آیه‌الله بروجردی قدس سره که از دوران تحصیل در اصفهان با ایشان حشر و نشر داشتند، هر وقت با ایشان دیدار می‌کردند، می‌فرمود: «شبی نیست که من شما را فراموش کنم» [۴۶]. منظورشان در دعای قنوت نماز وتر می‌باشد. از شیخ الفقهاء حضرت آیه‌الله بهجت نقل است که فرمودند: روزی مرحوم آخوند ملا محمد جواد صافی در مسجد بالای سر به من برخورد کردند، دست

مرا گرفتند و به سوی نقطه‌ای بردند و فرمودند: در آینده، در این نقطه، مرا فراموش نکنید. آن نقطه بعدها محل قبر ایشان شد. [۴۷]

به سوی معبود

روح پرفتوح مرحوم آیه‌الله صافی پس از یک عمر تلاش، تقوا، مبارزه با نفس، درگیری با معاندان و ملحدان، اطاعت حق و بیزاری از ناحق، تحقیق، تألیف، خدمت رسانی به خلق و جلب رضای خالق، سرانجام در شب ۲۵ رجب المرجب ۱۳۷۸ ق (مساوی ۱۵ / ۱۱ / ۱۳۳۷ ش. و ۴ / فوریه / ۱۹۵۹ م) در شب شهادت جانگداز امام کاظم علیه‌السلام در زادگاه خود به سوی آسمانها پر کشید و در ملاً اعلی در زمهری رجبیون مأوا [صفحه ۶۳] گزید. «عاش سعیدا و مات حمیدا» [۴۸].

در جوار کریمه‌ی اهل بیت

بیکر پاک عبد صالح خدا پس از تشییع جنازه‌ی با شکوه در گلپایگان به سوی حرم اهل بیت و عش آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم انتقال یافته، تشییع جنازه‌ی شایسته‌ای با شرکت مراجع عالیقدر تقلید، علما و فضلا و طبقات مختلف، از مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام تا حرم مطهر کریمه‌ی اهل بیت حضرت معصومه علیه‌السلام به عمل آمد، مرجعیت اعلای جهان تشیع حضرت [صفحه ۶۴] آیه‌الله بروجردی بر پیکرشان نماز خوانده، در جوار بارگاه ملکوتی آن حضرت به خاک سپرده شد. به امر مرجعیت مجلس ترحیم با شکوهی در مسجد بالای سر منعقد گردید، آنگاه مجالس متعددی در قم، تهران، اصفهان و نجف اشرف برگزار شد. روز ارتحال ایشان در گلپایگان عزای عمومی و تعطیل رسمی شد و مجالس ترحیم تا چهلم آن فقید سعید ادامه یافت. نیم قرن تمام از ارتحال آن فقید راحل می‌گذرد ولی آثار، خدمات، تألیفات و مساعی جمیله‌اش زبانزد خاص و عام می‌باشد.

فرزندان

اشاره

آیه‌الله صافی در کنار میراث علمی و شاگردان برجسته‌ای که تربیت نمود، فرزندان شایسته‌ای از خود به یادگار نهاد که از مفاخر زمان و حسنات دهر می‌باشند. دو دختر به نامهای: صدیقه خانم و بتول خانم، که یکی در عهد پدر و دیگری پس از وی در گذشته‌اند، که هر دو فاضله، عقیفه و متدینه بوده‌اند. و سه فرزند ذکور:

علی صافی

ایشان در سال ۱۳۳۲ ق. در گلپایگان دیده به جهان گشود، مقدمات را در زادگاه خود در محضر پدر بزرگوار و دانی دانشمندان مرحوم ملا [صفحه ۶۵] ابوالقاسم قطب فرار گرفت، در حدود ۱۳۵۰ ق. به حوزه‌ی علمیه قم مهاجرت نموده، سطوح عالی را در محضر آیه‌الله میرزا محمد همدانی (۱۳۶۵ - ۱۳۱۵ ق.) فرا گرفته، خارج فقه و اصول را در محضر دو مرجع والا مقام آیه‌الله حاج آقا حسین بروجردی (۱۳۸۰ - ۱۲۹۲ ق.) و آیه‌الله سید محمد حجت (۱۳۷۲ - ۱۳۱۰ ق.) تلمذ نموده، به مقام والای اجتهاد نایل آمده به تدریس، تألیف، تحقیق و تربیت طلاب پرداخت. از آثار پر بارش: ۱ - ذخیره‌ العبی، در شرح عروه‌ الوثقی، که چهار مجلد آن منتشر شده، احتمالاً به ۴۰ مجلد برسد. ۲ - المنحجۃ فی تقریرات الحجۃ، تقریرات اصول مرحوم آیه‌الله حجت، در دو جلد. ۳ - در انتظار وصال، شامل: ۵۹ قصیده، غزل و مخمس به مناسبت میلاد مسعود حضرت بقیه‌ الله. ۴ - رساله‌ی علمیه و مناسک حج ۵ - تقریرات

درس آیه‌الله بروجردی و ده‌ها اثر چاپ نشده‌ی دیگر. آیه‌الله صافی در علم، تقوا، اخلاق، منش، تواضع، صراحت لهجه، تصلب در دین، دفاع از حریم اهل بیت و دیگر ملکات فاضله یادآور صفات برجسته‌ی والد معظمشان می‌باشد.

لطف الله صافی

از مراجع عالیقدر شیعه که در ۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۷ ق. در گلپایگان [صفحه ۶۶] دیده به جهان گشود، مقدمات و سطوح متوسطه را در خدمت والد معظم و دایی مکرمشان در زادگاه خود فرا گرفت، به سال ۱۳۶۰ ق. به حوزه‌ی علمیه‌ی قم مهاجرت نمود. در قم از محضر حضرت آیات عظام: (۱) سید محمد تقی خوانساری؛ (۲) سید محمد حجت؛ (۳) سید صدرالدین صدر؛ (۴) سید حسین بروجردی؛ (۵) سید محمد رضا گلپایگانی استفاده نمود. آنگاه به نجف اشرف مشرف شده، از محضر حضرات آیات: (۱) شیخ محمد کاظم شیرازی؛ (۲) سید جمال الدین گلپایگانی؛ (۳) شیخ محمد علی کاظمی بهره برد و به عالی‌ترین درجه‌ی اجتهاد نایل آمد. بیش از یکصد اثر از ایشان در تفسیر، حدیث، فقه، اصول، رجال، تراجم، عقاید، کلام و... چاپ و منتشر شده است. اثر جاوید و پر بار «منتخب الاثر» جامع‌ترین کتاب پیرامون حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه می‌باشد. [۴۹]. دو سال پیش از سوی دانشگاه آزاد اردبیل همایشی به عنوان تجلیل از پدید آوردندگان آثار مهدوی برگزار گردید و از ایشان با ۶۳ اثر در عرصه‌ی مهدویت به عنوان برترین تلاشگر در حوزه‌ی مهدویت تجلیل به عمل آمد. (۳) مرحوم آقا فخر الدین که تحصیلات حوزوی را ادامه نداد، ولی [صفحه ۶۷] اهل مطالعه، به ویژه در تاریخ اسلام بود و خط زیبایی داشت.

منابع ترجمه

شرح زندگانی مرحوم آیه‌الله صافی در منابع فراوان، از جمله در منابع زیر آمده است: (۱) تربت پاکان - مخلوط (۲) ستارگان حرم، ج ۴، ص ۲۲۸ - ۲۰۹ (۳) شرح حال دانشمندان گلپایگان، ج ۱، ص ۱۲۴ - ۱۰۶ (۴) فهرست کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۳۰۸ (۵) گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۶، ص ۴۲۱ (۶) مولفین کتب چاپی، ج ۲، ص ۴۲۱ (۷) مجله مسجد، شماره‌ی ۲۸، ص ۱۰۵ - ۹۸ (۸) المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۲۶۹ (۹) المفصل فی تراجم الاعلام - مخطوط - (۱۰) مقدمه‌ی صافی‌نامه، ص ۱۶ - ۱۱ (۱۱) مقدمه‌ی الدرر البهیة، ص ۱۶ - ۱۲ (۱۲) مقدمه‌ی گنج دانش، ص ۴۰ - ۱۳ (۱۳) مکارم الآثار، ج ۸، ص ۲۹۴۹ (۱۴) نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۳۱ [صفحه ۶۸] به هنگام نگارش این مقدمه به همه‌ی منابع بالا- مراجعه کردیم، جز اینکه عمده‌ترین منبع ما متن سخنان حضرت آیه‌الله حاج آقا لطف الله صافی بود. ۱۳ رجب ۱۴۲۹ ق. سالروز میلاد مسعود مولود کعبه امیرمؤمنان علیه‌السلام در حریم کریمه‌ی اهل بیت حضرت معصومه علیها‌السلام علی اکبر مهدی پور [صفحه ۷۰]

سیمای باب و بها در منابع بایان و بهائیان

اشاره

- مرحوم آیه‌الله صافی در اشعار شیوای خود به نکات ظریفی اشاره کرده‌اند که ممکن است برای برخی از خوانندگان روشن نباشد، از این رهگذر فرزند بزرگوارشان حضرت آیه‌الله حاج آقا لطف الله صافی پاورقی‌های ارزشمندی بر آن مرقوم فرموده‌اند که در پاورقی بخش منظوم کتاب آمده است. ناظم این اشعار را به هنگامی سروده‌اند که مخاطبین آن دقیقاً در جریان فتنه‌های باب و بها بوده‌اند، اینک با گذشت حدود یک قرن تاریخچه‌ی باب و بهاء به زباله‌دان تاریخ پیوسته، برای روشن شدن پاره‌ای از مطالب کتاب ناگزیر شدیم سیمای باب و بها را از درون منابع با بایان و بهائیان استخراج نموده در این صفحات تقدم کنیم، به این امید که

خوانندگان را در فهم بهتر متن کتاب سودمند باشد. [صفحه ۷۱]

باب کیست؟

اشاره

نخستین روز محرم سال ۱۲۳۵ قمری، در شیراز طفلی به دنیا آمد که والدینش او را علی محمد نامیدند. چندی نگذشت که پدرش سید محمد رضا رخت از این جهان بربست و وی را با مادرش فاطمه بگم تنها گذاشت. سید علی محمد پس از مرگ پدر به سرپرستی دایی خود حاج سید علی درآمد و چون به هفت سالگی رسید، نزد شیخ عابد معلم که نام اصلی‌اش محمد و از گروه شیخیه بود، به تحصیل پرداخت، او در کتاب بیان به یاد دوران تحصیلش می‌گوید: «یا محمد یا معلمی لا تضربنی فوق حد معین»؛ ای محمد، ای آموزگار من، مرا بیش از حد معین مزن. سالیانی بدین منوال گذشت تا اینکه او جوانی هفده ساله شد و به همراه دایی‌اش حاج سید علی به منظور بازرگانی رهسپار بوشهر گردید. نزدیک پنج سال در آن شهر اقامت گزید، ولی در خلال این مدت هیچگاه به کارهای بازرگانی روی خوش نشان نداد و بیشتر [صفحه ۷۲] اوقات خود را در گوشه‌ی حجره یا پشت بام با ذکر، دعا، نماز، زیارت عاشورا و با نوشتن جزواتی پیرامون این امور و یا در مدح و منقبت اهل بیت عصمت علیهماالسلام گذرانید؛ به حدی که کم‌کم در میان مردم به سید ذکر معروف گردید. در بیست و دو سالگی که بساط تجارت را برچید و به شیراز بازگشت، بیکار نشست و رهسپار عتبات عالیات شد و مدت دو سال یا قدری کمتر و بیشتر در کربلا از درس سید کاظم رشتی استفاده نمود. پیروان سید علی محمد درس خواندن او را نزد سید رشتی پایین‌تر از شأن او یافته و چنین پنداشته‌اند که اگر دانسته شود او به منظور ادامه‌ی تحصیلات به عتبات رفته و مدت دو سال در کربلا به درس سید رشتی حاضر شده دیگر نمی‌توان گفت اگر گفته‌های باب از جانب خدا نبوده پس چگونه می‌توانست مرد بی‌سواد فارسی زبان با واژه‌های تازی سخن گوید یا چیزی نویسد؟ از این رو، به چاره‌جویی برخاسته، گروهی از مسافرت او به عتبات و اینکه وی در این مدت کجا بوده و چه می‌کرده، اصلاً سخنی به میان نیاورده‌اند. البته برخی هم گفته‌اند مسافرت او به عراق به منظور زیارت اعتاب مقدسه بوده، نه تحصیل و درس، و با سید رشتی نیز بیش از چند بار ملاقات نکرده است. یکی از مریدان متعصب باب به نام حاج میرزا جانی در کتاب خود نوشته است: باب به درس سید رشتی حاضر نمی‌شد، بلکه به مجلس موعظه‌ی او می‌رفت؛ آن هم برای افاضه نه استفاضه. [صفحه ۷۳] بهاییان باید بدانند استفاده‌ی سید علی محمد از سید رشتی چیزی نیست که بتوان آن را انکار نمود. زیرا کسی که از سخنان، سبک تأویلات، مطالب و طرز تفکر شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی مطلع باشد و نوشته‌های باب مانند احسن القصص و صحیفه‌ی عدلیه و بیان را خوانده باشد، خیلی زود می‌فهمد که بیشتر مطالب این نوشته‌ها از تفکرات و تخیلات آنان سرچشمه گرفته و سید علی محمد مرهون و مدیون آن دو نفر بوده است و این خود دلیل روشنی بر استفاده و دنباله روی باب از آنان می‌باشد. این موضوع به اندازه‌ای روشن است که نویسندگان بهایی از ترس رسوایی نه تنها نوشته‌های او را زینت بخش صفحات کتابهایشان قرار نداده‌اند، بلکه شرم داشته‌اند که حتی چند جمله از آن را به عنوان نمونه نقل کرده، سند و گواه گفته خویش قرار دهند. اگر شما مقاله‌ی شخصی‌سیاح، الکواکب الدریه، تلخیص تاریخ نبیل، نظر اجمالی به دیانت بهایی و کتاب فرائد که همه پر از تعریف و تمجید آیات باب است و دیگر کتب بهاییان را بنگرید، یک آیه از آیات باب را نمی‌توانید در آنها بیابید. جالب‌تر آنکه شما هیچ فرد بهایی را نمی‌یابید که از آثار و کتب باب کوچک‌ترین اطلاعی داشته، یا حداقل آنها را دیده باشد و اگر برسید چگونه شما با این کتب و آثار ناآشنایید، در حالی که پایه‌ی آیین شما بر اینها استوار است، زیرا حسین علی بهاء خود را منصوب از سوی باب می‌داند و مظهریت باب هم بستگی به ثبوت و حجیت این آیات دارد؛ [صفحه ۷۴] در پاسخ می‌گویند: آنها هر چه بود نسخ شده و آیات و

احکام بهاء جای آنها را گرفته است، دیگر چه نیازی بدانها داریم. گاهی قدم فراتر نهاده، در انتساب این کتابها و الواح به باب تردید کرده، یا به کلی آن را منکر شده، می‌گویند: آثار قلمی و آیات و الواح حضرت اعلی (!) در غایله‌های اوایل بایه از میان رفته است. ما ناگزیر کاری را که آنان می‌بایست انجام دهند انجام داده، نمونه‌ای از آیات برجسته‌ی باب را به نقل از دلائل سبعه‌ی او در اینجا می‌آوریم: بسم الله الفرد ذی الافراد، بسم الله الفرد ذی الافراد، بسم الله الفرد ذی الفرد، بسم الله ذی الفوارد، بسم ذی الفرادین، بسم ذی المتفارد، بسم الفرداء، بالله الله ذی الفرداء....

سر آغاز و سرانجام دعوت باب

سال ۱۲۵۹ بود که سید کاظم رشتی، سر سلسله‌ی شیخی‌ها از جهان رخت بر بست و برای خویشان جانشین معرفی نکرد، پیروانش برای یافتن رکن رابع و شیعه‌ی خالص به تکاپو افتادند. پس از مدتی، چندی از آنان دور حاج محمد کریم خان کرمانی که از شاگردان رشتی و تا اندازه‌ای مرد مطلعی بود گرد آمدند و برخی دیگران را انتخاب کردند و گروهی متحیر بودند، تا اینکه در سال ۱۲۶۰ سید علی محمد به دستگیری ملا حسین بشرویه‌ای خود را رکن و جانشین سید رشتی و سرانجام باب امام غایب خواند و این گروه را پیرامون خود گرد آورد. به درستی معلوم نیست آیا سید علی محمد از آغاز هوای مهدویت [صفحه ۷۵] و قائمیت و سودای رسالت و پیامبری در سر می‌پروراند و دنبال موقعیت مناسب می‌گشته تا آنچه در دل خویش پنهان ساخته علنی و آشکار سازد، یا چنین منظوری نداشته و در ابتدا همه‌ی خواسته‌اش همان بابت بوده که بر زبان می‌رانده، و سرانجام درگیری‌ها و حوادث پیش بینی نشده این فکر را در وی پدید آورد و مسیر او را عوض نمود، تا آنجا که خود را قائم، مهدی، نقطه، رب و خدا نامید! آنچه مسلم است وی در اوایل، فقط مدعی بابت بود و خود را از ناحیه‌ی حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف مامور قلمداد می‌نمود و همه‌ی گفته‌ها و نوشته‌های خود را به طور علنی به آن حضرت نسبت می‌داد و از مهدویت و قائمیت و نسخ احکام اسلام و تأسیس آیین جدید هیچ سخنی به میان نمی‌آورد. این حقیقت را دلایلی چند به اثبات می‌رساند. ۱ - باب در کتاب احسن القصص که در آن دوره تألیف نموده، در سوره‌ی ملک که نخستین سوره‌ی آن کتاب است چنین می‌گوید: «الله قد قدر أن یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علی عبده لتکون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغا» و نیز در پنجاه و هشتمین سوره‌ی همین کتاب گوید: «یا سید الاکبر ما أنا شیء الا قد اقامتني قدر تک علی الامر [صفحه ۷۶] ما اتکلت فی شیء الا الیک و ما اعتصمت فی الامر الا علیک. و انت الکافی بالحق و الله الحق من ورائک المحيط، یا بقیه الله قد افدیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا-القتل فی محبتک.» باب در این گفته با صراحت تمام و بدون هر گونه اجمال و ابهام، خود را مامور از جانب بقیه الله می‌داند و مطالب و گفته‌های خود را به وی نسبت می‌دهد و او را با نام و نام پدر و نیاکان بزرگوارش تا علی بن ابی طالب علیه السلام معرفی می‌نماید. ۲ - اشراق خاوری در کتاب تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۱۳۰ می‌نویسد. باب در مراجعت از مکه چند روزی در بوشهر اقامت نمود و قدوس را پیش از خود فرستاد و رساله‌ای به او داد و دستور داد به چیزهایی که در آن رساله نوشته شده عمل کند. از جمله‌ی دستورها این بود: بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه «اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقیه الله» را اضافه کنند؛ یعنی: گواهی می‌دهم علی پیش از نبیل (چون نبیل و محمد هر دو به حساب ابجد ۹۲ هستند، باب صلاح دانسته از علی محمد به علی پیش از نبیل تعبیر کند) باب بقیه الله است. ۳ - در صفحه ۳۱۷ همین کتاب چنین آمده است: «در شب دوم پس از وصول حضرت باب به تبریز، جناب عظیم را احضار فرمودند و علنا در نزد او قائمیت اظهار نمودند. عظیم [صفحه ۷۷] چون این ادعا را شنید در قبول متردد شد، حضرت باب به او فرمودند: من فردا در محضر ولیعهد و حضور علما و اعیان ادعای خود را علنی خواهم کرد و برای اثبات ادعا به آیات، تحدی خواهم نمود و به جز آیات به سایر مطالب متمسک نخواهم شد، عظیم گفت من آن

شب تا صبح نخواییدم. بالآخره پس از فکر و تأمل به قانمیت او ایمان آوردم. چون باب چنین دید، گفت: بین امر چقدر مهم است که امثال عظیم‌ها به شک می‌افتند. آیتی در الکوآب الدریه صفحه ۴۹ می‌نگارد: اینجا لازم است گفته شود که در ابتدای طلوع، عموماً از کلمه‌ی باب چنین استنباط می‌شد که مراد از باب کسی است که واسطه بین آن حجت موعود و خلق است، و نیز از کلمه‌ی مبشر ظهور که گاهی در حق او گفته می‌شد و در کلمات اولی نیز زیاد گفته شده گمان می‌رفت که مراد مبشر ظهور محمد بن الحسن یا اینکه مبشر ظهور مهدی است. وی تا رویداد مجلس ولیعهد در تبریز، یعنی سال ۱۲۶۳ ه. ق ادعایی جز بابت نداشت و هیچ کس حتی نزدیک‌ترین یاران و اصحاب باب، نه تنها ادعای قانمیت را از وی نشنیده بودند، بلکه احتمال چنین چیزی را هم نمی‌دادند. چنانکه عظیم در این تاریخ برای اولین بار، آن را شنید و متردد و حیران گردید و هر چه درباره‌ی بعثت او در همین کتابها و غیر اینها نوشته شده دروغ، افسانه و کاملاً بی‌اساس است. به عنوان نمونه یکی از آن دروغها این است که آیتی در الکوآب الدریه می‌نویسد: [صفحه ۷۸] «شب جمعه پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری نقطه اولی بغتۀ در منزل خود نزد ملا حسین بشرویه‌ای اظهار مقصد خود نمود، در حالی که از شب سه ساعت و یازده دقیقه گذشته بود و از سن شریفش بیست و پنج سال و بالجمله نزد ملا حسین، مهدویت و قانمیت اظهار نمود.

باب در صحرای حجاز

در پیامد ادعای بابت و نیابت خاصه‌ی حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - گروهی از شیخیان که شمارشان از هیجده نفر تجاوز نمی‌کرد، دعوت باب را پذیرفته، به وی گرویدند. او آنان را حروف حی نامید. چون در روایات وارد شده که حضرت قائم علیه‌السلام از مکه خروج کرده به پشت کوفه (نجف) خواهد آمد و در این هنگام پرچم‌های سیاهی از جانب خراسان بلند خواهد شد. باب چنین اندیشید که اگر به مکه رفته، جنجالی به راه اندازد و از آنجا به نجف آید و بشرویه‌ای را به خراسان فرستد تا پرچم‌های سیاهی به حرکت آورد؛ وضع او با روایات منطبق شده، اذهان عوام برای پذیرش دعوتش مهیا خواهد شد. تذکر این نکته لازم است که اصل رفتن باب به مکه محل تأمل است و پژوهشگران این سفر را تکذب کرده‌اند. بدین منظور بشرویه‌ای را به مشهد فرستاد و خود عازم مکه شد و به سایر پیروانش گفت در عتبات منتظر او باشند. چون به مکه رسید از کثرت جمعیت مرعوب شده، اوضاع را نامساعد [صفحه ۷۹] دید و از فکر خود به کلی منصرف گشت، به طوری که نه در آنجا سخنی به لب آورد و نه به عتبات مسافرت نمود، بلکه راه ایران را پیش گرفته، یکسره از راه دریا وارد بوشهر گردید. آیتی در «الکوآب الدریه» می‌نویسد: باب نزد خانه‌ی کعبه داعیه‌ی خود را علنی نموده، بدین نغمه‌ی بدیعه تغنی نمود: انا القائم الذی تنتظرون: ای مردم من همان قائم که انتظار او را می‌کشید! و چون این ندا به گوش عام و خاص رسید در اطراف پیچید! عبدالحمید اشراق خاوری نیز در کتاب خود از این تغنی و همهمه نامی نمی‌برد و فقط می‌گوید: باب در نزد حجر الاسود به میرزا محیط کرمانی از تلامذه سید رشتی اظهار مقصد خود نمود و او را به دین خود دعوت کرد. او نیز قول داد از باب پیروی کند، ولی بعدها به وعده‌اش وفا ننمود. باب نامه‌ای هم به شریف مکه نوشت و چون شریف مشغول کارهای دنیایی بود به نامه‌ی باب توجهی ننمود. ناگفته پیداست زیر گوشه‌ی با میرزا محیط سخن گفتن و نامه سر به مهر به شریف مکه نوشتن را - اگر از اصل دروغ نباشد و ما تردید نداریم که این هم یکی از صداها دروغی است که در نوشته‌ها وارد کرده‌اند - نمی‌توان ادعای علنی قانمیت نامید. در تلخیص تاریخ نبیل، صفحه ۱۴۲، چاپ دوم آمده است: حضرت باب قبلاً در ضمن توقیعی به پیروان خویش فرموده [صفحه ۸۰] بودند: پس از سفر مکه هیکل مبارک به عتبات تشریف می‌آورد. لذا جمعی از مؤمنین در آن اقلیم منتظر بودند. نیز نوشته است: باب به بشرویه‌ای گفت: پس از اتمام برنامه‌ی مسافرت خراسان به عراق مسافرت کن. من هم پس از اتمام اعمال حج به عراق مسافرت می‌کنم. و سرانجام چنین نوشته است: در مدت قلیلی که از نوروز سال ۶۱ سپری شد، توقیعی از حضرت اعلی از طریق بصره برای احبابی که در عراض منتظر بودند

رسید. در آنجا تصریح کرده بود: آمدن من به عتبات ممکن نیست و احباء در اصفهان بمانند تا تعلیمات لازمه به آنها برسد. خلاصه باب از مسافرت عتبات منصرف شد و به سوی شیراز حرکت نمود. چون به بندر بوشهر رسید به دستور والی فارس حسن خان، مأمورین حکومت دستگیرش نموده، تحت الحفظ به شیراز آورده، محبوسش ساختند. سپس با حضور علما مجلسی آراسته، درباره‌ی گفته‌های باب به بازجویی پرداختند و چون جز چند جمله‌ی غلط و بی‌پایه چیزی از وی شنیده نشد، محفلیان به ریشخندش گرفتند و حکومت بنا بر تنبیهش گذاشت. باب که اوضاع را نامساعد دید، چاره را در تسلیم دانست و نخست در مجلس حاکم، سپس در مسجد و کیل بر بالای منبر، گفته‌هایش را پس گرفت و همه را انکار نمود و با این تدبیر خود را از چنگ میر غضبان حاکم خلاص کرد و پس [صفحه ۸۱] از آنکه قول داد دیگر ساکت و آرام نشیند و دوباره جنجال راه نیندازد به خانه‌ی خود شتافت. با همه‌ی اینها باز هم آسوده نشست و پنهانی به کارهای خود مشغول بود.

باب در اصفهان

باب که در شیراز اوضاع و احوال را نامساعد و خود را در نظر اشخاص منفور و در دست حکومت محدود دید، به فکر مسافرت افتاد و چون با معتمدالدوله والی اصفهان روابط پنهانی داشت، تصمیم گرفت به اصفهان رود و در پی فرصت می‌گشت که منظورش را عملی سازد. در شوال سال ۱۲۶۲ ه. ق شیوع نا به هنگام بیماری و با در شیراز، هر کس را به خود مشغول ساخته، چنین فرصتی را نصیب باب کرد. او نیز راه اصفهان را پیش گرفت و با همراهی سید کاظم نامی پا به فرار گذاشت. چون به نزدیکی اصفهان رسید نامه‌ای به معتمدالدوله نوشته، او را از آمدن خود آگاه ساخت. معتمدالدوله چند نفر را به استقبال باب فرستاد تا او را با احترام وارد شهر کنند. آیتی و اشراق خاوری نوشته‌اند: معتمدالدوله امام جمعه را وادار کرد در منزل خود از باب پذیرایی نماید، او نیز گفته‌ی معتمدالدوله را پذیرفته، در آغاز باب را به منزل خود راه داد و چهل روز از او پذیرایی نمود. باب که خود را در حمایت خان حاکم و در خانه‌ی امام جمعه از مخاطرات مصون دید، حس موقعیت طلبی‌اش را برانگیخته شد و به تعقیب هدفش [صفحه ۸۲] پرداخت و در نتیجه در اصفهان نیز مانند شیراز سخن او بر سر زبانها افتاد و احساسات مردم مسلمان علیه او تحریک شد. باب در اصفهان به حمایت معتمدالدوله در حرمرای وی به خوشی می‌زیست. میزبان همه‌ی وسائل آسایش و خوشی را برای میهمان عزیز فراهم ساخته، با گرمی و صمیمیت از وی پذیرایی می‌نمود، به طوری که دختر یا زنی را در همان روزها به ازدواج او در آورد. وضع بدین منوال می‌گذشت تا اینکه پس از چهار ماه معتمدالدوله جان سپرد.

معتمدالدوله کیست؟

وی منوچهر خان گرجی از اهالی تفلیس قفقاز است که در یک خانواده‌ی مسیحی چشم به جهان گشوده است. گفته می‌شود او بر خلاف برادرش میرزا ابراهیم که تا پایان عمر مسیحی باقی ماند، از آیین خود برگشته و به اسلام مشرف شده بود. منوچهر خان در دوره‌ی فتحعلی شاه به دستگاه حکومت و دربار ایران راه یافت و در تاریخ ۱۲۴۲ ه. ق به منصب ایشک آقاسی ارتقا یافت و به لقب معتمدالدوله مفتخر گشت. در ربیع الاول ۱۲۶۳ ه. ق افسانه زندگی معتمدالدوله به پایان رسید و او از این جهان رخت بر بست. حاج میرزا آقاسی نامه‌ای به علمای اصفهان نوشت که قسمتی از آن چنین است: در خصوص شخص شیرازی که خود را باب و نائب امام نامیده [صفحه ۸۳] چون ضال و مضل است، بر حسب دین و دولت باید مورد سیاست واقع شود. و در آخر نامه می‌نویسد: بلی من حقیقت احوال او را بهتر می‌دانم که گفته‌های او همه از نشئه حشیش است و در نتیجه مداومت با چرس و بنگ است و من فکری که برای سیاست او کرده‌ام این است که او را به ماکو بفرستم و در قلعه ماکو حبس مؤبد گردد. در اواخر رجب ۱۲۶۳ باب را در ماکو تحویل علی خان نامی دادند و او هم به دستور مرکز، وی را در قلعه‌ای که در کوه و دور از آبادی قرار

داشت، زندانی نمود. مولف نقطه‌الکاف مدت اقامت باب را در قلعه‌ی ماکو نزدیک به یک سال می‌نویسد و می‌گوید: پس به دستور یحیی خان حاکم رضاییه او را از ماکو به چهریق برده، محبوس نمودند. عبدالبهاء مدت اقامت باب را در قلعه ماکو نه ماه دانسته، در مقاله‌ی سیاح نوشته: پس از نه ماه او را به قلعه‌ی چهریق بردند و پس از سه ماه توقف در قلعه‌ی چهریق به دستور مرکز به تبریزش آوردند. آواره در الکواکب الدریه و اشراق خاوری در تلخیص تاریخ نبیل از میرزا عباس پیروی کرده و نه ماه را تأیید نموده‌اند. در هر صورت در مدتی که باب در قلعه ماکو و چهریق محبوس بود، مشغول نوشتن کتاب بیان به فارسی و عربی شد، لیکن نتوانست آن [صفحه ۸۴] را تکمیل نماید و این خود موجب گفتگو میان بایان و غیربایان و همچنین بهایان و ازلیان شده است. باب در مدت اقامتش در قلعه ماکو با رئیس زندان که علی خان نام داشت سازش کرد و علی خان به دولت متبوع و ملت خود خیانت ورزیده، باب را در قلعه آزاد گذاشت، هر کسی می‌خواست پیش او می‌رفت و به هر کسی می‌خواست نامه می‌نوشت و شب و روز مشغول فعالیت بود. دستیاران خیال پرور و سوداگرش، مانند ملا حسین بشرویه‌ای (باب‌الباب) حاج ملا محمد علی بار فروش (قدوس)، قره‌العین، پسران میرزا بزرگ نوری (میرزا حسین علی و میرزا یحیی) و غیر اینها با شور و شوق توصیف ناپذیر، سرگرم تحریک و تهییج مردم بودند. هرج و مرج اوضاع عمومی ایران و سررشته داری حکمرانان نالایق و از خود راضی، شیرازه‌ی امور کشور را از هم گیسخته، زمینه‌ی مساعدی برای دخالت همه جانبه‌ی سیاست‌های استعماری فراهم ساخته بود. محمد شاه و حاج میرزا آقاسی خطر را احساس کرده بودند، اما مبارزه با همه‌ی مشکلات و سامان دادن به اوضاع را در توان خود نمی‌دیدند، به ناچار در حوادث جاری کشور و پیش آمده‌های نابهنگام با شتاب زدگی و بدون کمترین دور اندیشی فرمان‌هایی صادر می‌نمودند و این گونه دستورهای زیان بار، خود مشکلی بر مشکلات می‌افزود. از جمله‌ی این سیاست‌های غلط، رویه‌ای بود که درباره‌ی باب و بایان پیش گرفتند. اگر باب را آزاد می‌گذاشتند و مردم می‌توانستند با وی [صفحه ۸۵] ملاقات کرده، سخنانش را بشنوند رفته رفته معلوم می‌شد که این مهدی موعود یا پیامبر تازه به دوران رسیده یا خدای از عرش فرود آمده، هیچ بهره‌ای از فضل و کمال ندارد و تنها مزیتش بر دیگران این است که جملاتی غلط به عربی می‌سازد و مهملائی می‌بافد. به تدریج دروغ او فاش می‌شد و زمینه‌ی تبلیغ و ماجراجویی وی به کلی از بین می‌رفت. اگر تردیدی در گفته‌ی ما دارید این شما و این مشتی از سخنان باب: «الحمد لله الذی قد اظهر ذاتیات الحمدانیات باطراز طرز الطراز الطرزانیة و اشرق الکیونان اللذاتیات باشراق شوارق شراقیة و الاح اللذاتیات البازخیات بطوالع بدایع وقایع منابع مجد قدس متناعیة و اظهر انوار نیات متلائحات بظهورات آیات فردانیة، استحمده حمدا ما حمده احد من قبل و لا یستحمده احد من بعد حمدا اطلع و اضاع و تشعشع و اشرق و انار و برق فابارفار تفع و تسطع و فامتنع حمدا شراقا ذوالاشتراق براقا ذوالابتراق شقاقا ذوالاشترقاق رقاقا ذوالارتقاق براقا ذوالارتیاق رفاقا ذوالارتفاق حقاقا ذوالاحتقاق سباقا ذوالاستباق فراقا ذوالافتراق حداقا ذوالاحتدقاق علاقا ذوالاقتدقاق. مردم هر چه ساده‌اندیش باشند با این مهملائی کسی را امام یا پیغمبر نمی‌دانند. تنها آن زندانها و تبعیدها بود که باب را درانظار برخی امام مظلوم یا پیغمبر محکوم جلوه داد و کار را به جایی رسانید که انقلاباتی به وقوع پیوست و خونهایی ریخته شد. [صفحه ۸۶]

باب در تبریز

در مدتی که باب در زندان ماکو و چهریق به سر می‌برد از طرف هواخواهان وی در نقاط مختلف کشور اغتشاشاتی به وقوع پیوست و چنان که اشاره شد محمد شاه و حاج میرزا آقاسی تدابیری برای فرو نشاندن انقلابات اندیشیدند و به کار بستند. از آن تدابیر یکی نامه‌ای بود که ولیعهد (ناصرالدین میرزا) از طرف شاه و وزیر دریافت نمود. در آن نامه آمده بود: عده‌ای از مردم که نیک و بد را تشخیص نمی‌دهند، از دور و نزدیک فریفته‌ی میرزا علی محمد باب شده و باعث اغوا و ضلالت گشته‌اند. هم اکنون دستور ده تا او را از قلعه‌ی چهریق به درگاه آورند و علما شهر را انجمن کن تا به سخنان او گوش فرا دهند. ولیعهد بر طبق دستور، باب را از قلعه

چهریق به تبریز آورد و در خانه کاظم خان فراش بازداشت نمود و فردای آن روز جلسه مباحثه تشکیل گردید.

صحنه‌ی تماشایی

داستان گفتگوی باب با علمای تبریز بسیار جالب توجه است. جوان شیرازی که به پا خاسته و نام خویش را بر سر زبانها انداخته بود؛ گاهی خود را نماینده‌ی ویژه‌ی امام غایب شیعیان قلمداد کرده و نوشتاری به نام احسن القصص نگاشته بود و آن را به جای قرآنی که بر طبق معتقدات شیعه در نزد امام زمان عجل الله تعالی فرجه به ودیعت گذاشته [صفحه ۸۷] شده، به رخ مردم می‌کشید و زمانی نغمه‌ی دیگری ساز کرده، پیغمبری - یا به تعبیر خود مظهریت - ادعا نموده، دم از تأسیس کیش جدید و پایان یافتن دوران اسلام می‌زد، و هنگامی که زمینه را مساعد دیده قدم فراتر گذاشته، خود را رب جلیل و خداوند حی و قیوم معرفی می‌نمود و چنان سماجت به خرج می‌داد که به هیچ وجه حاضر نبود از گفته‌هایش دست بردارد. در این آشفتگی، حکومت مرکزی برای فرو نشاندن آتش انقلاب و آرامش مردم سید باب را که از شیراز به اصفهان فرار کرده بود، از اصفهان به ماکو و از ماکو به زندان چهریق فرستاد، تا شاید بتواند با این اقدام جلو هیجانات عمومی را گرفته، پیروان باب را مرعوب سازد تا دست از آشوبگری بردارند. این اقدامات دور از تدبیر چنان که گفتیم نه تنها سودی نبخشید، بلکه نتیجه‌ی معکوس داد، در مراحل نهایی زمامداران چاره را در این دیدند که محفلی آراسته، علما و دانشمندان و رجال سرشناس را گرد آورند و به باب فرصت دهند سخنان خود را بدون هر گونه ترس و واهمه بازگوید و دانشمندان محضر با استدلال و برهان با او روبرو شوند و اغلاط گفته‌هایش را به او گوشزد کنند و باب به پرسشهای آنان پاسخ گوید، و این بدین منظور بود که باب را از راه دلیل و منطق قانع سازند و سخنان او را در معرض افکار عمومی گذاشته، صاحبان انصاف را به داوری بخوانند. عالی جنابان آخوند ملا محمد مامقانی و حاج مرتضی قلی مرندی [صفحه ۸۸] (علم الهدی) و جناب حاج میرزا علی اصغر (شیخ الاسلام) و حاج ملا محمود نظام العلماء و سید کمال در مجلس حضرت شاهزاده معظم حضور یافته، و پس از مدتی پرسش آغاز گردید. نظام العلماء: حکم اعلی حضرت شاهنشاهی چنان است که شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمایید تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد. اگر چه من اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم، تصدیق من خالی از فایده نخواهد بود و مرا از شما سه سوال است: اولاً: آیا این کتبی که بر سنت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست یا نه؟ و آیا آنها را شما تألیف کرده‌اید و یا به شما بسته‌اند؟ باب: از خدا است. نظام العلماء: من چندان سواد ندارم، اگر از شما است بگویید آری و الا نه. باب: از من است. ناظم العلماء: آیا معنی کلام شما که گفتید از خدا است این است که زبان شما مثل شجره‌ی طور است؟ روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی این همه آوازاها از شما بود؟ باب: رحمت به شما، همین طور است. نظام العلماء: شما را باب می‌گویند، چه کسی، کی و کجا بر شما این [صفحه ۸۹] اسم را گذاشته است؟ معنی باب چیست؟ و آیا شما به این اسم راضی هستید یا نیستید؟ باب: این اسم را خدا به من داده است. نظام العلماء: در کجا؟ در خانه‌ی کعبه، بیت المقدس یا بیت المعمور؟ باب: هر کجا باشد اسم خدایی است. نظام العلماء: البته در این صورت راضی هم هستید، معنی باب چیست؟ باب: انا مدینه العلم و علی بابها (من شهر علم و علی در آن است). فرموده‌ی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم. نظام العلماء: شما باب مدینه‌ی علم هستید؟ باب: بلی. نظام العلماء: حمد خدا را که من چهل است قدم می‌زنم که به خدمت یکی از ابواب برسم، مقدور نمی‌شود، حال الحمدلله در ولایت خودم بر سر بالینم آمد، اگر چنین شد و معلوم گردید شما بایید، منصب کفشداری را به من دهید. باب: گویا شما حاج ملا محمود باشید؟ نظام العلماء: بلی. باب: شأن شما اجل است. باید منصب بزرگی به شما داد. نظام العلماء: من همین را می‌خواهم، مرا کافی است. ولیعهد: ما هم این مسند را به شما که بایید تسلیم می‌نمائیم. نظام العلماء: به قول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده است: العلم علمان علم الابدان و علم الادیان، در علم ابدان عرض می‌کنم که در معده [صفحه ۹۰] چه کیفیتی حاصل می‌شود که شخص تخمه

می‌شود؟ بعضی به معالجه رفع می‌گردد و برخی منجر به سوء هضم می‌شود یا به مراق منتهی می‌گردد؟ باب: من علم طب نخوانده‌ام. ولیعهد: در صورتی که شما باب علوم هستید می‌گویید علم طب نخوانده‌ام! با دعوی شما منافات دارد. نظام العلما: عیب ندارد این علم بی‌طره است، داخل علوم نیست، با باییت منافات ندارد. پس از باب پرسید: علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدأ دارد و معاد، بگوئید آیا سمع و بصر و قدرت عین، ذات هستند یا غیر ذات؟ باب: عین ذات هستند. ناظم العلما: پس خدا متعدد شد و مرکب. ذات با علم دو چیزند که مثل سرکه و شیره عین یکدیگر شدند. مرکب از ذات و علم یا از ذات و قدرت علاوه بر این ذات لاضدله و لا- ندله است، علم که عین ذات است، ضد ذات که جهل باشد، علاوه بر این دو مفسده، خدا عالم است، پیغمبر هم عالم است، من هم عالمم، در علم شریک شدیم، ما به الاشتراک داریم. علم خدا از خودش هست و علم ما از او، پس ما به الامتیاز داریم، در نتیجه خدا مشترک شد از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک و حال آنکه خدا مرکب نیست. باب: من حکمت نخوانده‌ام. ناظم العلما: علم فروع مستنبط از کتاب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف بر علوم بسیاری مثل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق، [صفحه ۹۱] شما که باید «قال» را صرف کنید. باب: کدام قال؟ نظام العلما: قال يقول قولاً، قال قالوا قال قلت قالتا قلن، آقای باب، باقی را شما صرف کنید. باب: در طفولیت خوانده بودم فراموش شده. نظام العلما: در هو الذی یریکم البرق خوفًا و طمعًا؛ خوفًا و طمعًا بر حسب ترکیب چیست؟ باب: در نظرم نیست. نظام العلما: معنی این حدیث را بگوئید لعن الله العیون الثلاثة فانها ظلمت عینا واحدا. باب: نمی‌دانم. نظام العلما: مأمون خلیفه از حضرت رضا علیه‌السلام پرسید: ما الدلیل علی خلافة جدک؟ قال آیه انفسنا قال لولا نساتنا قال لولا ابناثنا. وجه استدلال امام رضا علیه‌السلام چیست و وجه رد مأمون بر امام و رد امام بر خلیفه چیست؟ باب (با تحیر): این حدیث است؟ نظام العلما: بلی حدیث است. شأن نزول (انا اعطیناک الکوثر) معلوم است. حضرت رسول می‌گذشت، عاص گفت: این مرد ابتر است، عن قریب می‌میرد و اولادی از او نمی‌ماند. حضرت غمگین شد، از برای تسلیت آن حضرت این سوره نازل گشت، حال بگوئید این چه تسلیت است؟ باب: واقعا شأن نزول سوره این است؟ [صفحه ۹۲] نظام العلما: آقایان این طور نیست؟ حضار (همگی): بلی. باب: مهلت دهید فکر کنم. نظام العلما: ما در عهد جوانی به اقتضای سن شوخی می‌کردیم و این عبارت علامه را می‌گفتیم اذا ادخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الاثنی». باب: (پس از فکر) این عبارت از علامه است؟ حضار: بلی. ناظم العلما: از علامه نباشد، از من باشد، معنی آن را بیان فرمایید، آخر نه شما باب علم‌اید! باب: چیزی به خاطر نمی‌رسد. نظام العلما: یکی از معجزات پیغمبر قرآن است و اعجاز آن با فصاحت و بلاغت است. تعریف فصاحت چیست و با بلاغت چه فرقی دارد و نسبت بین آنها چیست؟ باب: در نظرم نیست. نظام العلما: اگر در نماز کسی شک کند بین دو و سه چه کند؟ باب: بنا را بر دو بگذارد. ملا محمد ماقامی: ای بی‌دین، تو شکیات نماز را نمی‌دانی، ادعای باییت می‌کنی؟ باب: بنا را بر سه بگذارد. ملا محمد ماقامی: پیداست دو نشد، سه است. تو نوشته‌ای که اول [صفحه ۹۳] کسی که به من ایمان آورد نور محمد و علی است؟ باب: بلی. ملا محمد ماقامی: پس تو متبوع و آنها تابع و تو از آنها افضل؟ علم الهدی: خداوند در قرآن فرموده پنج یک مال را در راه خدا دهید و تو گفته‌ای یک سوم مال را دهید! چرا؟ باب: ثلث هم نصف خمس است، چه تفاوت دارد؟ (خنده شدید حضار) ناظم العلما: چند ازین الفاظ و اخبار و مجاز سوز خواهم سوز با آن سوز ساز من در بند لفظ نیستم. کرامتی مطابق ادعای خود بر من بنما تا مرید شوم. باب: چه کرامت می‌خواهی؟ ناظم العلما: اعلی حضرت در پایش مرض نقرس است. او را صحتی ده. ولیعهد: دور رفتی! همین شما را تغییر حال داده، جوان کنند، ما این مسند را به او واگذار می‌کنیم. باب: در قوه ندارم. ناظم العلما: عزت بی‌جهت نمی‌شود. در عالم لفظ گنگ، در عالم معنی لنگ. چه هنری داری؟ باب: آیات فصیحیه می‌خوانم: (الحمد لله الذی خلق السموات و الارض) - و تاء سماوات را با «زبر» خواند. ولیعهد (با تبسم): و ما بتاء و الف قد جمعاً یکسر فی الجر و فی النصب معاً [صفحه ۹۴] باب: اسم من علی محمد است با رب موافق است. نظام العلما: هر علی محمد و محمد علی چنین است، گذشته از این، باید شما دعوی ربوبیت کنید نه باییت. باب: من آن کسم که هزار سال

است انتظار او را می کشید. نظام العلما: یعنی شما مهدی صاحب الامرید؟ باب: بلی. نظام العلما: شخصی یا نوعی؟ باب: شخصی. نظام العلما: نام او محمد فرزند حسن است و نام مادر او نرجس، صیقل، سوسن است و نام تو علی محمد و نام پدر و مادر تو چیز دیگر. زادگاه آن حضرت سامره است و زادگاه تو شیراز است. سن او بیش از هزار سال، سن تو کمتر از چهل سال است. وانگهی من شما را نفرستاده‌ام. باب: دعوی خدایی می کنید؟ نظام العلما: مثل تو امامی مانند من خدایی می خواهد. باب: من به یک روز دو هزار بیت می نویسم! کی می تواند چنین کند؟ نظام العلما: من در دوران توقف در عتبات، آدمی داشتم که هر روزی دو هزار بیت می نوشت. آخر الامر کور شد. شما هم این عمل را ترک کنید والا کور خواهید شد.

چگونگی توبه‌ی باب و توبه‌ی نامه او

مذاکره مجلس ولیعهد هر چه بود و به هر کجا انجامید سرانجام ولیعهد [صفحه ۹۵] برخاست و رفت و مأموران، باب را به منزل خود برگرداندند. پس از این رویداد، نوکران به دستور ولیعهد، باب را احضار کردند و به زمین انداختند و کتک مفصلی به او زدند. باب که سختی کتک و تلخی چوب و شلاق را چشید و نتوانست سخت جانی کند، ناچار از در توبه و انابه وارد شده، عفو طلبید.

متن توبه نامه‌ی باب خطاب به ولیعهد - ناصر الدین - میرزا

فداک روحی، الحمدالله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه‌ی عباد خود شامل گردانیده، بحمدالله ثم حمدا له که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده، اشهدالله من عنده، که این بنده‌ی ضعیف را قصدی نیست که بر خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است، ولی قلبم چون موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد. استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی أمر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت [صفحه ۹۶] خاصه حضرت حجه الله علیه السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را هیچ ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند، و السلام.

جواب توبه نامه

سید علی محمد شیرازی! شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا ولیعهد دولت بی‌زوال ایده الله و سده و نصره و حضور جمعی از علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شما است و موجب قتل. توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شده است شبهه‌ی خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری بر شما جاری می شود. حرره خادم الشریه المطهره ابوالقاسم الحسین الحسینی علی اصغر الحسین الحسینی پس از پایان گفتگو، ولیعهد نامه‌ای به شاه نوشته، ماجرا را گزارش داد و نامه خود را چنین آغاز نمود: به حکم همایونی، محمل فرستاده‌ی باب را با زنجیر از ارومیه آورده، به کاظم خان سپرده شد. سپس مشروح گفتگو را نوشت و در خاتمه چنین نگاشته: چون مجلس تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده، باب را [صفحه ۹۷] چوب مضبوط زده و تنبیه معقول نموده و از غلطهای خود توبه و

استغفار کرده و التزام پا به مهری سپرد که دیگر این غلطها را نکند و فعلا نیز محبوس است. منتظر حکم اعلی حضرت اقدس شهریار روح العالمین فداه است. پس از این جریانات باب را دست بسته به قلعه چهریق برگردانده، محبوسش ساختند. در دوران زندانی بودن باب، ماجراهایی به دست دستیاران وی به وقوع پیوست و فتنه‌هایی برانگیخته شد.

پایان کار باب

ناصرالدین شاه و صدر اعظم (امیر کبیر) چون دیدند هر روز در گوشه‌ای از کشور آشوبی بر پا شده، بلوایی راه می‌افتد و دانستند تا باب زنده است این فتنه انگیزی‌ها و آتش افروزی‌ها پایان نخواهد یافت، ناچار به والی تبریز دستور کشتن باب را دادند. او نیز به حسب دستور، باب و چند نفر یارانش را از قلعه چهریق به تبریز آورد و حبس نمود و پس از سه روز، فتوای ارتداد و حکم قتل او را از علما گرفته، تصمیم به کشتن باب گرفتند. پیش از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ باب را با محمد علی زوزی به چوب بستند که تیرباران نمایند. به هنگام شلیک، طناب چوب در اثر برخورد تیر پاره شده باب رها گشت و از دود تفنگ استفاده کرده، پنهان شد و پس از جستجو وی را در یکی از حجرات سرباز خانه پیدا کرده، بار دیگر به چوب بسته، تیرباران نمودند. [صفحه ۹۸]

حسین علی (بهاء)

میرزا حسین علی در سال ۱۲۳۳ ه. ق دو سال پیش از باب در تهران متولد شد. بهاییان می‌گویند حدیثی که از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده که: انا اصغر من ربی سنتین؛ من از پروردگارم دو سال کوچک‌ترم. اشاره است به اینکه سید علی محمد از حسین علی دو سال کوچک‌تر خواهد بود. معلوم نشده این روایت را از کجا نقل کرده‌اند. در کدام کتاب معتبر از راوی موثقی نقل شده است، و اگر هم چنین حدیثی باشد چه ربطی به حسین علی و علی محمد دارد؟! پاسخش به عهده‌ی دانشمندان بهایی است. او ادبیات و علوم مقدماتی را در تهران تحصیل کرده و با عرفا و فضلا و نویسندگانی که با پدرش دوستی داشتند معاشرت داشته و بنا به نوشته کشف الحیل که از میرزا ابوالفضل نقل می‌کند، مدتها نزد میرزا نظر علی حکیم درس خوانده است و مدت دو سال که در سلیمانیه کردستان بوده تحصیلات خود را نزد شیخ عبدالرحمن عارف ادامه داده است. در پیش بهاییان چون سخن از تحصیلات حسین علی به میان می‌آید خیلی مؤمنانه می‌گویند: حضرت جمال ابهی، روح من سواه فداه، تحصیلات خواندن و نوشتن نداشته است؛ یعنی امی بوده و همه علوم و کمالاتش لدنی بوده است. [صفحه ۹۹] میرزا حسین علی پیش از آنکه به باب بگردد در سلک متصوفه و دراویش بود و به قول پسرش عبدالبهاء در مقاله‌ی سیاح بر سر کلاه و بر دوش موی پریشان داشت. بنا به قول برخی هنوز نشانه‌های دوران درویشی او از قبیل تبر زین، جبه درویشی، کلاه ترمه‌ای سوزن زده و غیره در خانواده او نگهداری می‌شود. پس از آنکه آوازه داعیه سید علی محمد را شنید در سلک پیروان او در آمد، ولی تاریخ دقیق و صحیح بابی شدن او در دست نیست. میرزا عباس در مقاله‌ی سیاح همین اندازه نوشته است: چون مسأله باب شیوع یافت آثار میلان در او ظاهر گشت. و از نقطه الکاف استفاده می‌شود که گرویدن وی به باب در سال ۱۲۶۱ یا ۱۲۶۲ بوده است. زیرا بنا به نوشته‌ی حاج میرزا جانی در اوایل داعیه باب، برادرش میرزا یحیی چهارده ساله بود و پس از اتمام پانزده سالگی به باب ایمان آورد و در آن هنگام حسینعلی به باب گرویده بوده است. چنان که خود یحیی می‌گوید: من وقتی که بالغ (۱۵ ساله) شدم خواستم از یکی از علمای اعلام تقلید کنم و در فکر این مطلب بودم. در آن اوان برادرم حسین علی شبها پیروان باب را به خانه می‌آورد و آنها کلمات باب را می‌خواندند؛ تا اینکه یک شب مناجاتی از باب خواندند. من مجذوب شده، به او ایمان آوردم. مولف الکواکب الدریه می‌نویسد: چون به بیست و هفت سالگی رسید به باب ایمان آورد. [صفحه ۱۰۰] ولی ظاهرا یک سال یا یک سال و نیم تاریخ ایمانش را جلوتر گفته است. پس از انتشار خبر مرگ محمد شاه، حسین علی به تهران آمد و در این امر مردد شد که در تهران بماند و از دور تماشاگر انقلاب قلعه شیخ

طبرسی باشد - چنان که تا آن وقت چنین بود - یا به کمک یاران و هم مسلکان بشتابد. البته خود ترجیح می‌داد که در تهران باشد و راه سلامت پیش بگیرد. ولی چون برادر کوچک او میرزا یحیی عازم رفتن شد میرزا نیز به همراهی وی ناگزیر گردید. میرزا، به همراهی برادرش یحیی راه مازندران پیش گرفت و در راه حاج میرزا جانی کاشانی هم به آنها ملحق گردید. شاید کسان دیگری هم همراه بوده‌اند و هنگامی که به نزدیکی‌های آمل رسیدند به دست مأموران حکومت دستگیر و زندانی شدند. حسین علی پس از چند روز با نیرنگی از دام جسته، با ندامت به سوی تهران بازگشت و تصمیم قاطع گرفت پس از این، هیچ گاه چنین بی‌احتیاطی نکند. شاه و مرحوم امیر کبیر (صدر اعظم) که تصمیم داشتند هر آشوبی را سرکوب کرده، به هر نحوی اوضاع کشور را سامان بخشند؛ به کشتار بایبان کمر بستند. ۳۸ نفر از سران آنها که قره‌العین و سلیمان خان نیز در میان آنان بودند، گرفتار تصمیم شاه و صدر اعظم شدند. میرزا حسین علی که اوضاع را وخیم دید توقف در ایران را خلاف حکم خود تشخیص داده، احباب را در چنگ دولتیان گذارده، به هر نحوی بود خود را به عراق رساند و نفس راحتی کشید و به انتظار پایان کار نشست. [صفحه ۱۰۱] چون امیر کبیر از دنیا رفت و میرزا آقاخان نوری همشهری و آشنای حسین علی بهاء به مقام صدرات عظمی ارتقا یافت، میرزا را دعوت نمود و او به ایران بازگشت.

توطئه‌ی ترور شاه

میرزا حسین علی از عتبات برگشت و چندی در تهران بود و با یار و اغیار دیدن نمود و در روز بیست و هشتم شوال سنه‌ی ۱۲۶۸ هـ. ق به ده افچه رفت. درست در همین روز سه یا شش نفر از بابی‌ها در دوشان تپه به سوی ناصرالدین شاه تیراندازی کردند، ولی تیرها به خطا رفت، جز یک تیر که به شانه شاه اصابت نمود. آن هم زخمش چندان کارگر نبود و این هنگامی بود که او را بر اسب نشسته، به شکار می‌رفت. این سوء قصد سبب شد که بار دیگر در تهران دستگیری‌ها آغاز گردد. آنچه مسلم است این بار چهل نفر از مشاهیر بایبه دستگیر شدند. ۲۸ نفر را کشته، بقیه را پس از مدتی آزاد ساختند. بهایبان تعداد دستگیر شدگان و کشته‌ها را خیلی بیش از اینها نوشته‌اند. آواره در الکواکب الدریه می‌نویسد: می‌گویند تنها در یک شب هشتاد نفر را کشته در خارج شهر به چاله انداخته‌اند. قره‌العین و چند نفر دیگر که در رویداد پیشین دستگیر شده، در زندان به سر می‌بردند در این پیشامد، محکوم و کشته شدند. دستگاه حکومت که مصمم بود کار با بیان را یکسره کند همت خود [صفحه ۱۰۲] را به دستگیر کردن میرزا یحیی (صبح ازل) که در آن هنگام به عنوان سرپرست بایبان شناخته می‌شد، واداشت و برای کسی که او را دستگیر کرده تحویل حکومت نماید هزار تومان جایزه معین نمود. با این حال، او به دست نیامد و در لباس درویشی به عراق گریخت.

تحصن حسینعلی در سفارت روس

حسین علی بهاء که خطر را حتمی دید و لهیب آتش را در نزدیکی خود احساس نمود، چنان وحشت زده و متحیر گشت که قافیه را به کلی فراموش کرد و به سفارتخانه روس پناهنده شد. نماینده روسیه هم از وی پشتیبانی بی‌دریغی نمود و از تحویل دادن وی به مأموران دولت ایران به شدت امتناع ورزید و پس از کشمکش و گفتگوی زیاد، او را به نزد صدر اعظم فرستاد و درخواست نمود که باید سلامتی بهاء تضمین گردد، و بهاء را از خانه‌ی صدر اعظم به زندان روانه ساختند.

رهایی از زندان

پس از آنکه صدر اعظم با تعهد، حسین علی را از سفیر روس تحویل گرفته، روانه‌ی زندانش ساخت، بیش از چهار ماه این مرد در زندان به سر برد و نخستین روز ربیع الاول سال ۱۲۶۹ هـ. ق با حمایت دولت و سفارت روس و اعمال حق کاپیتولاسیون در مورد

وی، از زندان نجات یافته در معیت نمایندگان دولت ایران و روس رهسپار بغداد گردید. [صفحه ۱۰۳]

یحیی (صبح ازل)

وی برادر کوچک و نانتی حسین علی است که در اوایل بلوغش (سال دوم داعیه باب) مانند برادرش حسین علی، به باب گروید و به دلیل کمی سن و ناپختگی نتوانست راه و چاه را تشخیص داده مانند بهاء با احتیاط گام بردارد. شب و روز فکر و ذکرش بایبگری شد و در نتیجه تمرینهای متوالی توانست مانند باب، عبارات عربی درست کرده به اصطلاح آیات نازل نماید. طولی نکشید این تازه به دوران رسیده، در رشته‌ی نزول آیات چنان ترقی و پیشرفت نمود که از پیشینیان جلو افتاد و با نامه‌های متوالی خود را به باب شناساند. باب چون دریافت این جوان بر خلاف برادرش به راستی دل‌باخته و از روی صداقت طبع به او گرویده است، سادگی و صداقتش را پسندید و به آینده‌ی او امیدها پیدا کرد و او را با القاب صبح ازل، مرآت، شهره و وحید، مفتخر ساخت. سرانجام کار به جایی رسید که باب، صبح ازل را جانشین و وصی خود قرار داد و سفارش نمود تا کتاب بیان را که باید نوزده واحد و هر واحد نوزده باب می‌شد و در مدت بیش از سه سالی که باب در زندان ماکو و چهریق به سر می‌برد، نتوانسته بود بیش از باب دهم از واحد نهم را بنویسد، به اتمام برساند. صورت وصیت نامه باب را که صبح ازل به خط خود از روی خط باب [صفحه ۱۰۴] استنساخ کرده و برای ادوارد براون فرستاده بود و او نیز نمونه‌ی خط را کلیشه نموده و در نقطه‌ی الکاف منتشر کرده بود، بدین قرار است: الله اکبر تکبیرا کبیرا. هذا کتاب من عند الله المہيمن القیوم الی الله المہيمن القیوم، قل کل من الله مبدوءن، قل کل الی الله یعودون. هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین الی کل من یعدل اسمہ اسم الوحید ذکر الله للعالمین. قل کل من نقطه‌ی الیان لیبدوءن ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی الیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم. این نامه‌ای است از پیش خدای مہيمن و قیوم به سوی خدای مہيمن و قیوم. بگو همه از خدا آغاز شده‌اند. بگو همه به سوی خدای باز می‌گردند. این نامه‌ای است از علی پیش از نبیل (علی محمد) که ذکر خداست برای عالمیان به سوی کسی که نام او مطابق نام وحید است (یحیی) که ذکر خداست بر عالمیان. بگو همه از نقطه بیان (باب) آغاز می‌گردند. ای نام وحید (یحیی) چیزهایی را که در بیان نازل شده نگهداری کن و (مردم را) به او، امر نما. پس تو راه بزرگ حق هستی. این رویدادها سبب شد پس از کشته شدن باب، نام میرزا یحیی که در آن تاریخ بنا به گفته‌ی ادوارد براون نوزده سال بیشتر نداشت بر سر زبانها افتاده، همه‌ی بایبان او را به سمت ریاست بشناسند و در زیر پرچم زعامت او گرد آیند. مطلب به قدری واضح است که حتی بهاییان با همه دشمنی و ستیزگی که به وی ورزیدند، نتوانستند وصایت او را انکار [صفحه ۱۰۵] کنند و ناچار شدند بگویند این در ظاهر کار بود و حقیقتش یک توطئه بیش نبود که از طرف حسین علی و ملا عبدالکریم و باب به منظور حفظ و حراست جان حسین علی چیده شد. میرزا حسین علی در بغداد خواست به ابتکار تازه‌ای دست زده، صبح ازل را دور از انظار مردم نگه دارد و جز در مواقع حساس و بسیار نادر، نگذارد مردم با او تماس بگیرند و این کار را در پیش میرزا یحیی و سایر رؤسای بایبان چنین توجیه نمود که می‌خواهد جان صبح ازل از خطرهای احتمالی مصون مانده، اهمیتش در انظار بیشتر جلوه کند. زیرا اگر صاحب چنین داعیه‌ای در میان مردم و جلو چشم آنان زیست کند و با هر خودی و بیگانه خلط و ارتباط داشته باشد، رفته رفته از اهمیتش در انظار می‌کاهد و دیگر مردم حاضر نمی‌گردند او را به خدایی بستایند. این نقشه در نظر میرزا یحیی و برخی دیگر از صاحب نظران بابی پسندیده آمد. در نتیجه میرزا یحیی خود را تسلیم نظریه میرزا حسن علی کرد و در پرده‌ی خفا، جمال کبریایی! خود را پنهان ساخت. او به آسانی به کسی رخصت نمی‌داد به حضور باهر النور او مشرف شده، مستفیض گردد و بسیار کم اتفاق می‌افتاد که جمال بی‌مثال خود را در مجمعی ظاهر سازد یا کسی بتواند با او تماس بگیرد، مگر پس از افزایش و شدت درد طلب. بنابراین زمام امور به دست با کفایت میرزا افتاد و او در میان جمع مشغول رسیدگی به امور گردید. البته اوضاع و رویدادهای بعدی روشن ساخت که حسین علی در این کار حسن نیت نداشته است. او می‌خواست با

این دسیسه دست [صفحه ۱۰۶] ازل را از کارها کوتاه کرده، او را از انظار مستور دارد، تا خود حل و فصل امور را در دست گرفته با فراغت خاطر زمینه مساعدی برای آینده‌ی خویش فراهم سازد. بنا به نوشته ادوارد براون در مقدمه نقطه الکاف همزمان میرزا اسد الله تبریزی (دیان) که باب او را کاتب آیات صبح ازل قرار داده بود و زبان عبری و سریانی را نیکو می‌دانست، دعوی من یظهر اللهی نمود. بهاء با وی به مباحثه و مجادله بسیاری برخاست تا سرانجام دیان، به صورت مرموزی به دست بایان کشته شد و به روایت کنت دوگوبینو سنگی به پای وی بسته او را در اروند رود غرق نمودند. بابی‌ها از سال ۱۲۶۹ هـ. ق تا سال ۱۲۸۰ هـ. ق در حدود یازده سال در عراق اقامت داشتند و از هنگامی که در بغداد گرد آمدند؛ همه روزه میان آنان و مسلمانان اختلاف و کشمکش بود و این اختلاف و نزاع روز به روز سخت تر می‌شد.

تبعید دسته جمعی بایان به اسلامبول

به دنبال فساد و تباهی و قتل و غارت‌های گسترده‌ی جماعت بایه در بغداد، کربلا و نجف و به ویژه آزار و اذیت زائران ایرانی، حکم اخراج آنان از عراق صادر شد و با توافق دو دولت ایران و عثمانی، به اسلامبول تبعید شدند، لذا نزدیک به هشتاد نفر از آنان همراه بهاء راهی تبعیدگاه جدید شدند، اما صبح ازل از ترس اینکه مبادا گزندى به وی رسد در کسوت درویشی با ریش انبوه و گیسوان بلند تنها و ناشناس [صفحه ۱۰۷] حرکت می‌نمود و چون به نزدیکی اسلامبول رسیدند، او نیز به جمع ملحق گشت و همه با هم وارد اسلامبول شدند. پس از چهار ماه توقف در اسلامبول دولت عثمانی چنین صلاح دید که آنها را از اسلامبول بیرون برده، در ادرنه ساکن سازد. از این رو آنها را به آن شهر منتقل نمود.

انشعاب بایان به ازلی و بهایی و بر پا شدن رستاخیز

پس از ورود به ادرنه، میرزا حسین علی اوضاع را بر وفق مراد دید و دانست وقت آن رسیده است هوایی را که مدت‌ها در سر می‌پروراند و به امید آن روزها را شب و شبها را روز می‌کند، جامه عمل بپوشاند. سرانجام میرزا، دل به دریا زد و آنچه را که می‌خواست بگوید گفت. او خود را من یظهره الله خواند. قیامت باب را بر پا شده و آیین وی را نسخ شده دانست و با اصرار از میرزا یحیی خواست که بر اطاعت وی گردن نهد. میرزا یحیی که تازه فهمیده بود باید جریمه‌ی سنگین آن همه آسوده نشستن و در پشت پرده یا سرادق عظمت زیستن‌ها را بپردازد، دید بیش از دو راه پیش رو ندارد. یا باید هوای ریاست و وصایت و نزول آیات و سواری گرفتن از بایان را از سرش به در برد و مانند اشخاص عادی سر سپرده‌ی میرزا شود و ربوبیت وی را راست بشمرد، یا تا پای جان ایستادگی و مقاومت کند. او راه دوم را پسندید و بدون تردید از در مخاصمت بر آمد. در نتیجه گروهی به طرفداری میرزا حسین علی، یحیی را باطل شمردند و جمعی سر [صفحه ۱۰۸] به اطاعت یحیی گذاشته، از میرزا دوری جستند. این دو دسته رفته رفته تشنه‌ی خون یکدیگر شدند. تهمت و فحش و ناسزایی نماند که به همدیگر نثار نکنند. اگر کسی کتاب بدیع حسین علی را دیده باشد می‌داند داستان از چه قرار است. ازلی، انشعاب، سخنان و نوشته‌های میرزا را تأویلی، کارش را فتنه و خودش را ملعون می‌داند و می‌گوید: رفته بودیم قدری آسایش حاصل نماییم و از شر فتنه ایمن باشیم و فراغتی حاصل شود که وساوس شیاطین به هوای نفس سری برانگیخته، خلل در اعتقادات انداخته، فتنه نوی بر پا کرده: الفتنه نائمة لعن الله من أيقظها. و در جای دیگر گوید: دلم می‌سوزد که به جهت بعد زمان، امثال ماها به ادیان تأویلی متمسک بوده، چندی خوش کرده، خون جگر می‌خوریم به خیال آنکه از دین تأویلی زورکی فارغ شده‌ایم. میرزا نیز درباره‌ی سید محمد اصفهانی ازلی به میرزا مهدی گیلانی چنین می‌نویسد: «و الذی امرک بما ظهر من قبلک یلعنه کل الذرات و لکن هو لا یستشعر فی نفسه لأن الله ضرب علی قلبه غشاوة النار؛ کسی که تو را امر کرده به آنچه نوشته‌ای (مقصود سید محمد اصفهانی است) همه‌ی ذرات جهان به او لعن می‌کنند، ولی او خودش نمی‌فهمد.

زیرا خداوند به قلب او پوشش آتشین گذارده است. [صفحه ۱۰۹] و در جای دیگر گوید: آن عبادتی که منوط به عبادت عجل باشد (مقصود میرزا یحیی است) اصفیاء الله از آن منزّه هستند. باز در جای دیگر راجع به سید محمد و میرزا یحیی چنین می‌نویسد: «قد اتخذ لنفسه عجلا جسدا له خوار و يدعوا الناس اليه اعتراضا على مظهر نفس الله و اثبات الرياسة لنفسه؛ سید محمد برای پرستش خود گوساله‌ی صدا داری را (که جز یحیی کسی نیست) برگزیده و مردم را به سوی او می‌خواند، به منظور اینکه به مظهر خود خدا اعتراض کرده و برای خود ریاستی بسازد.

تبعید حسنی علی به عکا و فرستادن یحیی به قبرس

حکومت عثمانی دید اگر بین این دو گروه متخاصم تفرقه نیندازد و هر یکی را به جایی تبعید نکند، ممکن است فتنه‌ها بر پا می‌شود و کشتارهای دسته جمعی به راه افتد. از این رو حسین علی را با پیروانش که بنا به نوشته الکواکب الدریه ۷۳ نفر بودند، به عکا، و یحیی را با سی نفر از پیروانش به قبرس فرستاد. آواره می‌نویسد: هیچ کس از بایبان جریان تبعید را تا آن روزی که قشون و مأمورین حکومت آمده آنها را حرکت دادند نمی‌دانستند، به جز حسین علی که از همه چیز اطلاع داشت. [صفحه ۱۱۰] از سال ۱۲۸۵ ق که میرزا به عکا تبعید شد تا تاریخ ۱۳۰۹ در آنجا می‌زیست و بساط الوهیت و ربوبیت را بدون هیچگونه رقیب و مزاحم پهن کرده، مشغول نوازش بندگان ذلیل و گرفتن وجوه از آنان گردید. برای اینکه این بساط گسترده که به قیمت خون صدها نفر و بی‌خانمانی صدها نفر دیگر به دست آمده بود، پس از میرزا برچیده نشود و اولاد و نوادگانش نیز از این سفره‌ی رنگین بهره‌مند گردند؛ پس از خود پسر بزرگش عباس افندی و بعد از او فرزند دیگرش محمد علی را (برادر ناتنی عباس) جانشین خود ساخت و در «کتاب عهدی» که وصیت‌نامه‌ی میرزا است به این خلافت تصریح نمود و سرانجام در سال ۱۳۰۹ ه. ق در ۷۶ سالگی طومار عمرش برچیده شد و آن خدای ازلی و ابدی مهیمن قهار و... برای همیشه در زیر خاک مدفون گردید.

نبوت از نظر باب و بهاء

سید علی محمد و حسین علی در نوشته‌های خود، پیامبران را می‌پذیرند و همه را مظاهر اسماء و صفات خدا می‌دانند و خود را از زمره‌ی آنان، بلکه برتر و بالاتر از پیامبران پیشین و نسخ‌کننده‌ی آیین‌های سابق و کتابهای آسمانی قلمداد می‌کنند. سید علی محمد، خویشتن را پیغمبر مستقل و صاحب کتاب و شریعت مانند انبیای اولوالعزم چون ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌شمارد. گاهی می‌گوید من همان رسول الله هستم که رجعت نموده‌ام و بار دیگر خود را آدم بدیع و فطرت اول دانسته می‌گوید: انگشتی [صفحه ۱۱۱] من که دوست من است همان انگشتی است که در دست آدم بود و آیه‌ی نگین انگشت من همان آیه نگین انگشت اوست. ولی مانند این است که آدم در مقام نطفه بود و رفته رفته بلوغ و رشد پیدا کرد. زیرا هر ظهور پسین، درجه‌ی اکمل ظهور پیشین است. الان من که هستم مثل این است که همان شخصم در سنین دوازده سالگی و من یظهره الله که پس از من می‌آید محبوب چهارده ساله جهانیان خواهد بود. اما حسین علی او را مقدمه‌ی وجود خود و مبشر دعوت خویش دانسته، به عنوان حضرت مبشر از وی نام می‌برد و گاهی خود را به عیسی و او را به یحیی تعمید دهنده تشبیه می‌نماید.

نمونه‌ای از سخنان باب

باب گوید: رجوع محمد و مظاهر نفس او به دنیا شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار به وحدانیت او نموده، آیات باب او را به کل رسانیدند و خداوند به وعده‌ای که فرموده در قرآن (و نرید ان نم علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین) [۵۰] ایشان را ائمه گردانید و به همان دلیل که نبوت محمد از قبل ثابت است رجوع

ایشان به دنیا [صفحه ۱۱۲] عندالله و عند الوالعلم ظاهر است و آن دلیل آیات الله است که ما علی الارض از اتیان مثل او عاجز می‌باشند. [۵۱] حضرت حجت ظاهر شد به آیات و بیانات به ظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است. [۵۲] خداوند عالم - عز شانه - در هر کور به آنچه اعلی علو اهل آن کور است، تفاخر می‌نمایند، حجت را نازل می‌فرمایند؛ چنانکه در زمان نزول قرآن افتخار کل به فصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را به اعلی علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله قرار داد... و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب به علم توحید و دقایق معرفت و شؤونات ممتنعه نزد اهل ولایت بود. از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده. [۵۳]. او که شب و روز می‌خواند، اللهم اعطني کتابی بيمينی، حال که خداوند عطا فرموده، نمی‌گیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر بتواند از آنچه قلم حیا می‌کند در حق او مرتکب می‌شود و حال آنکه کتاب، کتاب خدای او بوده و رسول، رسول او. [۵۴]. [صفحه ۱۱۳] از این گفته‌ها به خوبی پیدا است که باب خود را رسول مستقل دارای شریعت، و نوشته‌های خویش را آیات خدا و کتاب آسمانی می‌داند. [۵۵] همچنین مدعی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مظاهر نفس و ائمه دوازده گانه و حضرت زهرا علیهاالسلام و نواب چهار گانه حضرت عجل الله تعالی فرجه رجعت نموده‌اند، و خود را رجعت رسول الله و ظهور حضرت حجت معرفی کرده، گروندگان اولیه هجده گانه‌اش را که از آنان به حروف حی تعبیر می‌نماید رجعت ائمه و نواب اربعه می‌نامد. باید پرسید این اصحاب هجده گانه که با خود باب ۱۹ نفرند، چگونه با رسول الله و حضرات معصومین و نواب اربعه که تعدادشان ۱۸ نفر است تطبیق می‌یابد؟ اگر باب و هر یک از حروف حی را رجعت یکی از حضرات معصومان و نواب اربعه حساب کنیم؛ یکی باقی می‌ماند و به این قسمت نه باب و نه حروف حی راضی نخواهند بود. افزون بر این، باب که به یک مقام قناعت نورزیده، خود را دارنده‌ی دو مقام رجعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور حضرت حجت علیه‌السلام می‌داند. پس آن ۱۸ نفر حروف حی چگونه رجعت شانزده نفر را انجام داده‌اند؟ حل این اشکال به عهده‌ی طرفداران باب است. مگر اینکه بگوییم چون رجعت امر مشکل و پر زحمتی است دو نفر دست به دست هم داده و رجعت یک نفر را فراهم کرده‌اند! باب هم چون حساب را نادرست دیده است فقط اسامی یکایک ائمه علیهماالسلام و نواب اربعه را شمرده و گفته است اینان رجوع کرده‌اند. دیگر از تطبیقشان با حروف حی سخنی به میان نیاورده است. [صفحه ۱۱۴] نوشته‌ها و کتابهای حسین علی نیز آکنده از ادعای نبوت و چگونگی نزول وحی بر وی و آغاز کار و سرانجام او و پیامبران پیشین است که آمدن او را وعده داده‌اند که پس از او تا هزار سال پیامبری نخواهد آمد و هر کس چنین ادعایی کند دروغ است و نباید پذیرفت و...

بخشهایی از گفته‌های حسین علی بهاء

ای گروه بیان، مرا با شمشیرهای اعراض نکشید. سوگند به خدا، خوابیده بودم که دست اراده‌ی خداوند رحمان شما بیدارم کرد و امرم نمود که میان آسمان و زمین ندا کنم. این از پیش خودم نیست، اگر شما بدانید. [۵۶]. ای گروه بیان، اگر اختیار این کار در دست خودم بود هیچگاه خود را آشکار نمی‌کردم. بترسید از خدا و اعتراض نکنید به کسی که از جانب خداوند با ادله و براهینی که شما از پیامبران دیگر دارید، آمده است و من نشسته بودم، خدای توانای شما مرا به پا داشت و من ساکت بودم او مرا به فرمان محکم و متینش به سخن آورده و خوابیده بودم، بیدارم ساخت و نازل کرد بر من آیات چندان که هر شمرنده‌ی توانا از شمردن آن ناتوان است. بگو آیاتی را که از قلم من نازل گشته و آیاتی که در پیش خودتان هست بخوانید و انصاف دهید و از تجاوزکنندگان نباشید. [۵۷]. [صفحه ۱۱۵] سوگند به خدا، بیان نازل نشده است مگر به خاطر من و هیچ بشارتی به مردم نداده است مگر بشارت ظهور مرا. به خداوند که محبوب (سید علی محمد) به ذکر و نام من خاضع بود، چه رسد به خودم. انصاف دهید و از ظالمین و ستمگران نباشید. [۵۸]. این دعوت من همان است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مژده‌ی آن را به شما داده

است. ای مردم، بترسید از خدا. این همان است که در قرون و اعصار گذشته همواره به یاد او بودید. [۵۹]. ای خدای من، تو حاضر و ناظری! چگونه در میان بندگانت گرفتار و مبتلا شده‌ام، در صورتی که چیزی نمی‌خواهم جز خضوع نزد در رحمت، چنان در رحمتی که آن را به روی همه‌ی موجودات زمینی و آسمانی باز نموده‌ای، من آنها را امر ننموده‌ام جز به چیزی که تو فرمانم داده‌ای و آنان را دعوت نکرده‌ام جز به چیزی که تو مبعوث نموده‌ای، و اگر گفته‌ام بیایید به سوی من، نظری نداشته‌ام جز چیزی که تو به او ظاهر ساخته‌ای و مبعوث کرده‌ای. [۶۰]. ای پسر سلطان، جناب شما پیش از این مرا دیده بودید. یکی از مردان عادی بودم و اگر امروز بیایی، مرا با نوری می‌بینی که هیچ کس نمی‌داند کی او را ظاهر ساخته و با آتشی می‌بینی که کسی نمی‌داند کی آن را افروخته است و لکن مظلوم خودش می‌داند و می‌شناسد و می‌گوید دست اراده‌ی خداوند که پروردگار [صفحه ۱۱۶] جهانیان است او را روشن ساخته است و دست قدرت خداوند که صدایش شنیده نمی‌شود، او را افروخته است. سوگند به خدا که وعده فرا رسید و مکلم طور در سدره ظهور سخن می‌گوید و بیشتر مردم از گروه بی‌خبراند. ای امیر، من کار خود را پوشانده بودم، خدا آن را برملا ساخت و خوابیده بودم که نسیم خدا بیدارم کرد. چون سرم را بلند کردم از همه جا می‌شنیدم که گفته می‌شد: ای سخنگوی سدره، مبارک باد زمینی که با قدم تو به شرف رسید و نفسی که به ندای تو لیک گفت و شخصی که به سوی تو آمد. برخیز و بگو ای گروه مردم که در روی زمین زندگی می‌کنید، افکار من مانند افکار شما نیست، راه شما را نمی‌روم، چیزی را که در کتابهای پیشینان وعده داده شده‌اید به یاد آورید. [۶۱]. کوتاه سخن اینکه جای هیچ تردید نیست که این دو نفر خود را از پیامبران شمرده و مردم را به خویشتن دعوت نموده‌اند. همچنین عباس افندی در کتاب مفاوضات، پس از آنکه از دعوت و تبلیغ و رسالت حضرت ابراهیم علیه‌السلام و حضرت موسی علیه‌السلام و حضرت عیسی علیه‌السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخن رانده؛ علی محمد باب را در شمار آنان در آورده، ظهور آثار عجیب و مشروعات عظیمه و تأثیر در عقول و افکار عمومی و... را از جوان تاجری، دلیل بزرگی گرفته بر اینکه او نیز مانند ابراهیم و موسی و غیره مربی کل است. سپس او را با همه‌ی طمطراقش مبشر ظهور بهاء دانسته و پدرش (بهاء) را هم از زمره‌ی [صفحه ۱۱۷] آنان و افضل و اکمل از همه‌ی آنها شمرده است. همچنین در کتابهای دیگر بهاییان به همین مطلب اعتراف شده؛ مثلاً-قائینی در کتاب الدروس الدیانه پس از آنکه همه انبیا را مظاهر خدا و هیاکل نورانیه می‌داند و فرقی در میان آنان نمی‌بیند - جز از لحاظ اقتضای زمان و تفاوت اوقات و استعدادها، و از این جنبه تابش انوار آنان را متفاوت می‌داند و برخی را بر برخی ترجیح و تفضیل می‌دهد - بهاء و باب را از مظاهر خدا می‌شمارد و آنان را صاحب دین و شریعت و کتاب معرفی می‌کند. به طوری که پیشتر اشاره کردیم، گلیایگانی در کتاب فرائد، در پاسخ پرسش شیخ الاسلام که می‌پرسد آیا اینان امام بودند یا پیغمبر، در تنگنا گرفتار شده نبوت و پیامبری آنان را انکار می‌کند و می‌گوید: اینان مقام ربوبیت را دارا می‌باشند، نه امامت و نبوت را! ولی در آخر کلامش گوید: مقام ربوبیت همان مقام شاریت است و این اعترافی است از وی به شاریت و پیامبر بودن اینان.

خاتمیت

عقیده‌ی مسلمین به خاتمیت رسول اکرم و اینکه پیغمبر اسلام آخرین پیامبر، و دین اسلام آخرین دین الهی است و تا پایان جهان باقی و جاوید خواهد بود؛ سخنی نیست که به دلخواه گفته شده و بر حدس و گزافه مبتنی باشد، بلکه عقیده‌ای است که ریشه‌ی محکم قرآنی و روایتی دارد. ما در اینجا به برخی از آیات و روایاتی که در این باره است [صفحه ۱۱۸] اشاره می‌نماییم: در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۴۰ چنین آمده است: (ما کان محمد أباً أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین) [۶۲]. محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست. همانا او فرستاده‌ی خدا و پایان دهنده‌ی پیامبران است. و در سوره‌ی مائده آیه ۳ می‌خوانیم: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً). امروز دین شما را به کمال رسانده، نعمت خود را بر شما تمام نمودم و

خشنود شدم که اسلام دین شما (جهان بشریت) باشد. در سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۱۵ می‌فرماید: (و تمت کلمت ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته) سخن راستین و موزون پروردگارت تمام شد. کسی را توانایی تغییر دادن آنها نیست. توجه به یک نکته، دلالت این آیات بر خاتمیت صریح‌تر و روشن‌تر می‌سازد و آن این است که از مسلمات قرآن است که از آغاز تا انجام در جهان [صفحه ۱۱۹] بیش از یک دین نبوده و همه‌ی پیامبران مردم را به سوی آن خوانده‌اند. این امر در منطق قرآن؛ اسلام (تسلیم بودن در برابر خداوند) نامیده شده است، چنان که در سوره‌ی بقره، آیه ۱۳۲ می‌فرماید: یعقوب به فرزندان خود سفارش نمود خداوند برای شما این دین را انتخاب کرده است. پس البته با اسلام از دنیا بیرون روید. در سوره‌ی آل عمران، آیه ۶۷ می‌فرماید: ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، و لکن مسلمان حنیف بود. همچنین در آیه‌ی ۱۳ شوری به مسلمانان چنین خطاب می‌کند: خداوند برای شما دینی قرار داده است که در پیش، به نوح و عیسی و موسی توصیه نموده بود. هر چند احکام ادیان با هم اختلاف داشته، لیکن از آنجا که ماهیت و هدف و اصول کلی یکی بوده است؛ این اختلاف در وحدت ادیان تأثیری نداشته است، بلکه اختلاف آنها مانند اختلاف مرتبه‌ی ناقص یک چیز است با رتبه‌ی کامل آن. جای تردید نیست که دین رفته رفته مراحل تکامل خود را پیموده تا اینکه در دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کمال و تمامیت خود رسیده و دیگر نیازی به آمدن پیغمبر جدید نبوده است. سخنان پیغمبر اکرم برای پیروانش، حجیت و قطعیت کامل داشت و طبق آیه‌ی قرآن؛ او از روی هوا و هوس سخنی نمی‌گوید و هر چه می‌گوید از طرف [صفحه ۱۲۰] خدا و به دستور اوست. [۶۳]. هر چه می‌فرمود از طرف خدا می‌فرمود. ایشان نه تنها اسمی از پیامبر و دین آینده نبرده، بلکه در روایات متعدد به پایان یافتن دوران تشریح و خاتمیت خویش تصریح نموده است. در حدیث منزلت می‌فرماید: ای علی، نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به موسی، جز اینکه هارون دارای مقام نبوت بود، ولی پس از من پیامبری نخواهد بود. در حدیث دیگر می‌فرماید: مثل من در میان پیامبران مانند آن است که کسی خانه‌ی بسیار خوب و زیبا و کاملی بسازد، ولی خشت آخرین را نگذارد. هر کس آن خانه را ببیند می‌گوید: خانه‌ی خوبی است، فقط جای این خشت باقی است. من همان خشت آخرینم و با من پیامبران ختم شدند. علی محمد و حسین علی با این اصل مسلم اسلامی مخالفت ورزیده و خود را ظهور مستقل خواننده، دوران اسلام را سپری شده دانسته و قرآن را منسوخ معرفی نمودند. سید علی محمد می‌گفت: ظهورات را نه ابتدایی است و نه انتهایی. الی ما لانهایه، شمس [صفحه ۱۲۱] حقیقت طالع و غارب می‌گردد و از برای او بدئی و نهایی نبوده و نیست و لم یزل و لایزال این شأن بوده و عندالله خواهد بود [۶۴] و قبل از آدم عوالم و اوادم مالانهایه بوده [۶۵] و بعد از من یظهره الله ظهورات دیگر خواهد بود مالانهایه. [۶۶] هر ظهور بعدی اشرف از ظهور قبل و مقام بلوغ آن می‌باشد و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد. چنانکه غین دارد نهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین را ندارد. [۶۷] هیئت اولیه در هر ظهور بعدی به نحو اقوی و اکمل از ظهور قبل ظاهر می‌شود. مثلا- آدم در مقام نطفه بوده و نقطه بیان در مقام جوانی دوازده ساله و من یظهره الله در مقام جوانی چهارده ساله. سید علی محمد برای اینکه راه را برای پیغمبر واپسین هموار سازد، دربارهی او بشارتها داده و مدیحه سرایی‌ها نموده و بارها پیروانش را سفارش می‌نمود که مواظب باشند هنگام ظهور من یظهره الله تأخیر و تعلل نورزند و همگی بی‌درنگ به او بگردند و الا نیست صرف خواهند بود. او احتمال نمی‌داد که به این زودی‌ها کسی پیدا شود و دعوی من یظهره الله کند و دین او را نسخ نماید و نامش را از سر زبانها بیندازد. از این رو می‌گفت: [صفحه ۱۲۲] پس از این معلمها در مکتب خانه‌ها بچه‌ها را نزنند، زیرا من یظهره الله در میان آنان خواهد بود. و گاهی می‌گفت: چون من یظهره الله به شکل من در اصلا ب پدرانم است خداوند به احترام او همه زمینها را پاک گردانید و گاهی از عدد غیاث (۱۵۱۱) یا مستغاث (۲۰۰۱) یا اسم الله الا غیث (۱۵۰۱) سخن می‌راند. در باب هفدهم از واحد دوم بیان فارسی چنین گوید: اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل می‌شوند، احدی در نار نمی‌ماند، الا آنکه کل مبدل می‌گردند به نور. نیز در باب پانزدهم از واحد سوم بیان فارسی چنین گوید: امید از فضل خداوند عطوف رؤف این است که در حین ظهور من یظهره الله به اوامر عالیه خود را در الواح خود، کل عباد خود را

از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که یا غیث یا مستغاث شده در نار بمانند. غیر از اینها نیز عبارات زیادی در بیان هست که دلالت می‌کند بر اینکه جناب باب وعده ظهور من یظهره الله وعده می‌داده و می‌گفته که غیر خدا کسی از وقت ظهور او اطلاعی ندارد. هر چند پیش بینی می‌کرده که این فرد پس از سالیان درازی، مثلا هزار سال یا دو هزار سال، پیدا شود. بر خلاف نظر باب، گروهی از پیروان نگذاشتند آب کفن باب خشک شود و یکی پس از دیگری دعوی من یظهره اللهی کردند. همچون: [صفحه ۱۲۳] میرزا اسدالله تبریزی که باب او را کاتب آیات ازل قرار داده و او را به اسم الله الدیان لقب داده بود، و میرزا عبدالله غوغا و حسین میلانی و سید حسین اصفهانی و محمد نبیل زرنندی و شیخ اسماعیل و ملاهاشم و غیر اینها. مولف هشت بهشت در صفحه‌ی ۳۰۳ می‌گوید: پس از کشتن میرزا اسدالله [۶۸]، میرزا عبدالله متخلص به غوغا، این مقام را ادعا نمود و او یکی از قلندران بی‌باک و صوفیان چالاک بود. پس از او حسین میلانی (حسین جان) در تهران ادعای مقام موعود را نمود و از دنبال او شخص نابینای کاشانی و از پی آن سید حسین اصفهانی و پس از آن میرزا محمد نبیل اخرس زرنندی، هر یک چنین ادعا کردند و کار به جایی رسید که هر کس بامدادان از خواب بر می‌خاست تن را به لباس این دعوی می‌آراست. حسین علی که بر مسند نبوت نشست و بر سریر من یظهره اللهی تکیه زد، رقبا و مخالفان را از میدان به در کرد و چون از زندگی باب پند آموخته بود، بهانه به دست کسی نداد و با صراحت کامل گفت: پس از من تا هزار سال هر کس با هر چیزی بیاید، نباید به حالش اعتنا کنند. زیرا تا هزار سال ظهور نخواهد آمد. [صفحه ۱۲۴]

پاره‌ای از سخنان میرزا

بگو که ظهورات منتهی شد. هر نفسی قبل از اتمام الف سنه ادعا نماید هر که باشد، هر چه بیاورد، باطل بوده و هست. حمد کن مقصود عالم را که تو را تأیید فرمود و راه نمود، اوست مقتدر و توانا یا بن دوست محمد. معنی استقامت آنکه ناس آگاه می‌شوند و به یقین مبین بدانند که بعد از ظهور اعظم، به ظهوری محتاج نبوده و نیستند. نقطه اولی، یعنی مبشر جمال کبریا ناس را بشارت داد تا قلوب را پاک سازد و مهیا نماید و قبل از اتمام امر، علمای ایران بر قتلش فتوی دادند و شهیدش نمودند و بعد نیز اعظم کشف حجاب نمود و عالم او و خالق به ظهورش کامل و محکم به آنچه مقصود کل بود، ظاهر شد. اگر موهومی یافت شود و ادعا نماید انه کذاب مفر. اگر نفسی به کل آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنه که هر سنه آن دوازده ماه است بما نزل فی القرآن، ابدا تصدیق ننماید. [۶۹]. این سخن میرزا که: بعد از ظهور اعظم به ظهوری محتاج نبوده و نیستند؛ چگونه با گفته‌ی دیگرش سازش پیدا می‌کند؟ آنجا که گفته است: پس از هزار سال ظهور نو ظهور دیگری خواهد آمد. زیرا آنچه از سخن اول او فهمیده می‌شود این است که دیگر پس از [صفحه ۱۲۵] میرزا نیازی به پیامبر و آیین گذار نیست و به وسیله‌ی او جهان و جهانیان به کمال رسیده‌اند و مقصود همه‌ی پیامبران هم او بوده است. اگر گفته شود که بعدها پس از هزار سال به پیامبر جدید خواهد افتاد؛ آن وقت معلوم می‌گردد هنوز عالم امر و خلق به کمال مطلوب خود نرسیده و بایستی حوصله نمود تا جهان به حد کمال خود برسد و پیامبر کامل‌تری ظهور نماید. زیرا هر ظهور پسین، اکمل از ظهور پیشین است. پس در این صورت مقصود کل، او (آن شخص آینده) می‌شود و مژده‌های انبیا بر او تطبیق می‌یابد، نه بر این مرد. زیرا اگر بناست این بشارت و اشارات به آخرین ظهور تطبیق شود؛ میرزا آخرین ظهور نیست، و اگر آخرین ظهور بودن لزومی ندارد، چرا وقتی مسلمین همه‌ی آنها را به پیغمبر اسلام تطبیق می‌کنند، میرزا نمی‌پذیرد و می‌گوید مقصود منم؟ حال که بناست به یکی از پیامبران وسطی تطبیق شود، آیا بهتر نیست که همان پیامبر اسلام که نبوتش را خود آقایان هم می‌پذیرند تطبیق دهیم و هر روز دنبال کسی نگردیم؟ اگر قبول نمودیم که هر چه از پیامبران درباره‌ی ظهور بعدی بیان داشته‌اند، مقصود و منظور همه، حضرت بهاء الله بوده و بس؛ چرا درباره‌ی این ظهور بعدی که اکمل و اتم از حضرت بهاء الله خواهد شد، هیچ یک چیزی نگفته‌اند و نه بشارت، که اشارتی هم نکرده‌اند؟ حتی بهاء الله خود کلمه‌ای درباره‌ی او

نکفته و تنها کاری که کرده‌ی اجازه‌ی آمدن پیش از هزار سال را، از او سلب نموده است؟ دیگر اینکه اگر کسی نعره‌ی جان خراش انی انا الله العزیز الحکیم یا انی [صفحه ۱۲۶] انا الله الفرد القدیم یا امثال آن را کشید و دعوی تجدید دور و مظهریت نمود و ما هم سخن میرزا را در دست گرفته، به او عرض نماییم که بر طبق نص شریف، جناب عالی تا هزار سنه باید صبر کنی و گر نه کذاب و مفتری خواهی بود و او به ما پاسخ دهد که حق - جل جلاله - با علم یفعل ما یشاء و رایت یحکم ما یرید خود؛ اگر به سماء حکم ارض نماید و به شب، نام روز گذارد؛ به کسی نمی‌رسد فضولی کرده و سخنی بگوید، باید چه کرد؟ یا اگر گفت: ای مطرود، هزار سال در یک لحظه گذشت و نفهمیدی. یا گفت: من اقدس و الواح میرزا را نسخ کرده‌ام و همه‌ی آنها هیچ شده و به کسی نمی‌رسد با آنها به من اعتراض نماید؛ مردم چگونه به سخنانش پاسخ گویند؟ اینان در مورد اسلام می‌گویند چون مقتضیات زمان و مکان مختلف و شرایط زندگی و روابط ضروری عصر در تغییر و تبدیل است، نمی‌شود یک دین در همه‌ی این احوال جاری گردد و بایست بر طبق تغییرات و تبدلات دوران، دین هم سپری گشته، دوره‌ی جدیدی در دین آغاز گردد؛ ولی در آیین بهاء می‌گویند جهانیان باید دست کم تا هزار سال به این دین و شریعت عمل کنند. اگر کسی بگوید دین بهاء که بر حسب مقتضیات زندگی صد سال و دویست سال پیش ساخته شده و در این مدت دگرگونی‌های زیادی حاصل گشته، به طوری که دگرگونی این مدت خیلی بیش از آن دگرگونی‌ها است که در دوران هزار ساله اسلام حاصل گشته، پس باید دوران این دین نیز سپری شده باشد؛ حضرات می‌گویند: حضرت بهاء الله صریحا فرموده‌اند تا هزار سال هر [صفحه ۱۲۷] کسی ادعای مظهریت کند دروغگو و کذاب است.

قائم یا مهدی موعود

فرق مختلف مسلمین به ویژه شیعه عقیده دارد به این که پس از آنکه آلودگی و فساد و تباهی سراسر روی زمین را فرا گرفت و آشوب و اغتشاش و اضطراب و نگرانی و ستم جای آسایش و آرامش و عدل را گرفت؛ خداوند، مصلح بزرگ و پیشوای بلند مرتبه‌ای را بر می‌انگیزد تا با تشکیل حکومت جهانی خود در سایه حق و عدالت به کالبد بی‌جان جوامع بشری روح تازه بخشد و درهای سعادت و صلح و صفا و آرامش را به روی بشریت بگشاید. اوضاع نکبت بار و نابسامان را سامان بخشد و وحشت و نگرانی را بر طرف سازد. نام مبارک این شخص نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنیه‌اش ابوالقاسم، فرزند برومند امام حسن عسکری علیه‌السلام و او دوازدهمین پیشوای شیعیان است که در سال ۲۵۵ هجری در روز نیمه شعبان، هنگام طلوع فجر، از رحم نرگس خاتون در شهر سامرا متولد شده و پس از فوت پدرش در سال ۲۶۰ از نظرها ناپدید گشته و خداوند او را برای چنان روزی ذخیره نموده است.

آیا باب مهدی موعود هم هست؟

علی محمد در آغاز جز بابت داعیه‌ی دیگری نداشت، یا آن را ابراز نمی‌کرد و تنها می‌گفت: من از طرف امام غایب به دعوت برخاسته‌ام [صفحه ۱۲۸] و گفته‌های من از طرف اوست. گواه این سخن آنکه او در همان وقت خود به احکام اسلام عمل می‌نمود. چنانکه برای ادای مناسک حج به مکه رفت و نمازهای پنجگانه را می‌خواند. کتاب نقطه‌الکاف از نمازهای او به هنگام رفتن به آذربایجان داستان‌ها نقل می‌کند. همچنین پیروانش مانند ملا حسین بشرویه‌ای - که عقل منفصل او و به اصطلاح باب‌الباب بود - تا دم مرگ نمازهای شبانه روز را هر چند در ظاهر می‌خواندند. اولین کتابی هم که از قلم باب صادر شد، احسن القصص است که در شرح و تفسیر سوره‌ی یوسف قرآن نوشته شده، و این خود گواه است بر این که او خود را پیرو قرآن می‌دانسته، و گر نه معنی ندارد که کسی خود را پیامبر صاحب شریعت بداند و قرآن را کتاب منسوخ معرفی کند کتابش عبارت باشد از شرح یکی از

سوره‌های قرآن و خود در آن کتاب حتی یک کلمه درباره‌ی نسخ قرآن و رسیدن دوران کتاب دیگر دم نزده باشد. در همان کتاب درباره‌ی اما غایب، ناله‌ها سر داده و نام او و نام پدرش را طبق معتقدات شیعیان محمد بن الحسن العسکری علیه‌السلام گفته و نیاکان او را تا علی بن ابی طالب علیه‌السلام شمرده است. باید دانست که ادعای باییت در آن دوره چندان دشوار نبود. زیرا با بدآموزی‌های شیخ احمد احسائی که به پیروان خود می‌گفت باید در هر دوره‌ای شیعه‌ی خالصی باشد که به حضور اما برسد و از او کسب فیض کند و آن را به مردم برساند؛ پذیرش باییت تا حدی هموار شده بود. او پیوسته جمله‌ی سمعت عن الحجّة را می‌گفت و بدین وسیله به پیروان خود [صفحه ۱۲۹] تلقین می‌کرد که به حضور حضرت می‌رسد و کسب فیض می‌نماید. لیکن این مرد به این ادعا (باییت) کفایت نکرد و چنانکه نوشتیم در تبریز با صراحت کامل و سماجت عجیبی مدعی مقام مهدویت شد و پس از آن بارها می‌گفت: من همان مهدی موعود آل محمد هستم که مدت‌ها انتظار او را می‌کشیدید. وی می‌گفت: حضرت حجت علیه‌السلام ظاهر شد به آیات و بینات، به ظهور نقطه‌ی بیان که عین ظهور نقطه‌ی فرقان است. [۷۰] اگر مؤمنین به رسول الله و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم علیه‌السلام و بیان، همان ظهور رسول الله است به نحو اشرف در آخرت، و این کتاب بعینه همان فرقان است که به نحو اشرف نازل شده در آخرت، احدی از مؤمنین به قرآن خارج از دین خود نشده، و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان می‌نمودند. آنچه خداوند بر عیسی نازل فرموده، تحفه‌ای بود من قبل الله از برای محمد رسول الله و آنچه بر رسول الله نازل فرموده تحفه‌ای بود من الله به سوی قائم آل محمد علیه‌السلام و آنچه در بیان متکون می‌شود تحفه‌ای است از قبل نقطه بیان به سوی من یظهره الله. [۷۱]. حسین علی هم در تأیید این سخن می‌گوید: نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات، ادعای قائمیت نموده، الی حین قریب صد هزار نفر اطاعتش نمودند و به خدمتش [صفحه ۱۳۰] قیام کردند. قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود، شهیدش نمودند و بر اطفای نورش همت گماشتند. [۷۲]. مقصود میرزا از آن نفس، غلام احمد قادیانی است که در هندوستان ادعای مهدویت کرد و مقصودش از قائم حقیقی سید علی محمد باب است. میرزا با این سخن خواسته هم حقانیت باب و باطل بودن رقیبش غلام احمد را برساند و هم دلسوزی کند که مردم چگونه سخن شخصی را که باطل است به جان و دل پذیرفتند و حق را تنها گذاشته، در حقش ستم روا داشتند. او چون خواسته راه را برای مهدویت حضرت مبشر هموار سازد وارد تحقیقات علمی که تنها شایسته‌ی مقام ربوبیت و الوهیت وی می‌باشد گشته و با یک دلیل دندان شکن وجود حضرت محمد بن الحسن را از اساس منکر می‌شود و می‌گوید: قسم به آفتاب حقیقت که از اعلیٰ افق عالم اشراق نموده، لوجه الله می‌گویم تو آگاه نیستی. در قبل تفکر نما که راوی وجود قائم یکی از انات بوده، چند از اهل عمائم با او اتفاق نموده و جعفر را تکذیب نمودند و ناحیه مقدسه جابلقا و جابلسا ترتیب دادند و ناس بیچاره را از نفحات وحی ربانی در ایام الهی محروم نمودند. خود وی در کتاب احسن القصص و تفسیر کوثر و نیز در بیان فارسی، (محمد بن الحسن) را در زمره‌ی امامان دوازده‌گانه شمرده و حتی دوران [صفحه ۱۳۱] غیبت صغرای او و نواب چهارگانه‌اش را پذیرفته و یکایک را نام برده است. همچنین میرزا جانی کاشانی که از بایبان متعصب و معاصر باب بوده و نامش در این کتاب زیاد ذکر شده است: در کتاب نقطه‌الکاف، در صفحه‌ی ۸۵ می‌نویسد: خلاصه شمس ولایت در دوازده برج طالع گردید. اول آن شاه ولایت بوده و آخر ایشان محمد بن الحسن العسکری بوده علیه‌السلام. و در صفحه‌ی ۸۶ همین کتاب تصریح کرده که: تاریخ تولد حضرت قائم علیه‌السلام عدد «نور» دویست و پنجاه و شش از هجرت می‌شود. سپس دوره غیبت صغری و کبری و تاریخ نواب اربعه از حسین بن روح و دیگران را نقل می‌کند و می‌گوید: دوره غیبت کبری هزار سال شد. بعد می‌گوید: علی محمد همان محمد بن الحسن العسکری است! به همین سبب آیتی در کشف الحیل می‌گوید: بای‌های قدیم معتقد بودند که حضرت حسن عسکری فرزند داشت، ولی بعدها منکر شدند. آری، اول خیال می‌کردند می‌شود گفت محمد بن الحسن العسکری علیه‌السلام وجود داشته و او همان علی محمد باب است که بعدها خروج کرد. لیکن وقتی دیدند این سخن از بی‌پایگی به حد مسخره رسیده است، [صفحه ۱۳۲] ناچار شدند بگویند که حسن عسکری اصلاً فرزندی

نداشت و راوی وجود حضرت، تنها یک زن است. هر کس اهل اطلاع باشد می‌داند که راوی وجود قائم یک زن نیست، بلکه روایاتی که تنها در کتابهای سنیان درباره‌ی این موضوع نوشته شده خیلی بیش از همه‌ی نوشته‌های بها است. چنانکه برخی از آنها را بعضی از دانشمندان جمع کرده و فهرست‌نامه‌های بزرگی تألیف نموده‌اند. [۷۳]. روایاتی که در کتابها و نوشته‌های شیعیان است خود چندین برابر روایات اهل تسنن بوده و ده‌ها مجلد شده است. تنها مطالعه‌ی جلد سیزدهم بحارالانوار برای پی بردن به حقیقت کافی است. [صفحه ۱۳۵]

اشعار شیوا در رد باب و بها

اثر طبع مرحوم آیة‌الله حاج ملا محمد جواد صافی گلپایگانی (قدس سره) اشعار شیوا منعمی را شکر افزون از شمار که ز فیض او خرد شد آشکار داد زیب آفرینش از خرد و از خرد کرد آدمی را اختیار از خرد گردید تحصیل شرف شد خرد بر عزت و شوکت مدار زاد عقباً از خرد گردید جمع عیش دنیا از خرد شد برقرار شد خرد شمع طریق معرفت شد خرد ره سوی قرب کردگار ای خوش آنکو رفت در حصن خرد یافت از هوش طبیعی اعتبار رست از بند هوا و قال و قیل بست دل عقل فطری استوار [صفحه ۱۳۶]

گر چه ناشد بی‌خرد کس آدمی نر خرد تنها توان شد رستگار هم خرد باید که باشد مستقیم ورنه از او فتنه‌ها آید به بار نیک آموز ار بیاموزی همی تا ملک باشد تو را آموزگار نه ز روی وهم و تسویلات نفس پشت پا بر شرع زن بوجهل وار امر باطل یافت از نقص خود یا ز وهم و سفسطه رنگ و نگار یا ز راه اعوجاج و شبه‌ای که نماید مردکی ابلیس سار زین سبب گشتند بعضی احمقان منکر مهدی سلیل هفت و چار حجت یزدان امام منتظر سرور دوران شه گیتی مدار مهدی موعود سبط مصطفی خسرو مسعود فخر روزگار داور کون و مکان قطب زمان شبل حیدر مصطفی را یادگار قائم آل محمد آنکه هست بر وجودش قائم این نیلی حصار [صفحه ۱۳۷]

آنکه آیاتش [۷۴] فزون شد از حساب بر وجودش نص قاطع بی‌شمار [۷۵]. در کتاب خود «نفیس» شمه‌ای گفته‌ام ورچه بود یک از هزار غیبت مطلق چو نورش مظهر است در حجاب غیب شد خورشید وار غائب است و نفع او چون آفتاب در ورای ابر باشد برقرار دشمنش را گر پدر بودی نبود منکر خورشید در نصف النهار صافیا چون دیدش با چشم دل گر کسی شد منکر او غم مدار هم به چشم ظاهر ار داری خلوص باش اندر دیدنش امیدوار [صفحه ۱۳۸] گر شعاع آفتاب نوربخش هست اندر دیده‌ی خفاش تار سهل باشد، پرتویی زان نور نیست نیست سنخیت چه باید کرد کار نوریان هستند چون جویای نور ناریان را دل بود هم سوی نار ماه را با گل تواند کس نهفت گر بگیرد از نم دریا غبار موشک کور ار نبیند آفتاب یا سگی بر ماه بنماید عوار نزعی آن نقص بیند آفتاب نه ز عوعو این شود مه لکه‌دار دیدن ما هم بقدر بینش است فهم کن گر دانشت آید به کار هست چون عالم مقام امتحان تا تمیز گل دهد دانا زخار ابلهی چند از غیابش مغتنم گشه و کردند بی‌شرمی شعار دعوی باب و نیابت ای عجب سر زد از بعضی سبک مغزان خوار [صفحه ۱۳۹] چون شریعی [۷۶] و نمیری [۷۷] بن هلال [۷۸]. شلمغانی [۷۹] و جز اینها از شرار در زمان پادشاهان مغول نیز شیادان بدند از هر کنار قصه عباس شاه و خاکیان هست در تاریخ آن شه برقرار ملحدانی دیگر از بس حرص و آز با همه اخلاق رذل و حال زار با صنوف عیب و نقص و فرط جهل دم زدند از مهدویت آشکار [صفحه ۱۴۰] قائد هر یک در این حرف سخیف شور شهوت حرص جاه و اقتدار تازگی هم گفت مصروعی منم [۸۰]. آنکه او را داشت عالم انتظار احمقی نادان و عاری از شرف پست طبعی سست مغزی بی‌مهاری [۸۱]. چون فساد قول و فعلش بد عیان لاجرم سوی درک بر بست بار گشت رسوا شد به دار انتقام و از وجود او نحس شد چوب دار گر نمی‌بودی مخبط از چه روی هر زمان زو نغمه‌ای شد آشکار [صفحه ۱۴۱]

گفت اول سید ذکرم سپس گفت باب حجتم در روزگار پس بگفتا نائب خاصم چو دید شد به بعضی مردم نادان سوار بعد از آن گفتا که من خود مهدیم قائمیت یافت بر من انحصار زان سپس بالا زد و گفتا به من کرده حق امر نبوت واگذار اولین کس بد که شد مؤمن به من احمد و پس حیدر والا تبار [۸۲]. تا به آنجا رفت حرف یاوه‌اش کز خدایی دم زد آن عاری ز عار

طرفه‌تر این بد که گه از خوف و بیم ز ادعای خویش می‌جستی فرار گفت در شیراز در مسجد صریح من نیم حجت نه بایم نه مدار [۸۳]. [صفحه ۱۴۲] از برای ناصر الدین شه نوشت [۸۴]. توبه‌اش را با کمال انکسار نقطه‌ی اول گر این نادان بود جهل پس باشد ملاک اعتبار و به مکر و حيله کس می‌شد ولی پس به شیطان بایدت کرد افتخار از عبارات سخیفش در بیان [۸۵]. وانهمه اغلاط بی حد و شمار و آنکه گوید بعد داود و زبور بود موسی در مرور روزگار [صفحه ۱۴۳] من چه گویم هست ممکن امتحان بهر آن کو هست حق را خواستار دین اگر شد اذن دادن بهر زن در زنا تا بلکه گردد باردار [۸۶]. ای دو صد لعنت بر این آئین و دین که از آن چون صاحبش آید بیار گر بدی برهان به تطبیق عدد هر مطابق بد ولیی کامکار [۸۷]. [صفحه ۱۴۴] و بود تطبیق را رسم و اثر هست اینان را ضرر کن اختبار هست تاریخش ضلالت کز خری دم زد از اضلال مردم در چهار ساغر حافظ کجا گردد دلیل کز ضلالت یافت بی‌شک انکسار هست کور بی‌بها نام و لقب از بها کن جمع یابی بی‌غبار هم بود اندر شمار گرگ بد گشته اغنام ضعیف او را دچار هست هم عباس و سواس ای پسر چون ز الخناس آمد یادگار نیز شوقی هست شیطان پلید گر کنی تطبیق گردی شادخوار باری او چون رفت، یارانش ز پس مسلکی کردند هر یک اختیار گفت او را نائیم صبح ازل [۸۸]. بودم او را همچون همیشه مستشار بر خلافش مردکی شاید دون [۸۹]. نطفه‌ی شیطان پلید نابکار [صفحه ۱۴۵] دزد مال و دزد جان و دزد دین بد لعاب و بد شعار و ناگوار قره‌العین ار بها گفتش، نداشت نزد دانایان بها و اعتبار تا خورد از شیر برخی گوسفند تا شود بر پشت مثنی خر سوار بی‌حیایی کرد کامل پا نهاد در مقامی کش محال آمد گذار گفت در باطن که نک پیغمبرم با کتاب تازه‌ای از کردگار باب در «من یظهر» [۹۰] ار گفته سخن نیست قولش را چو بولش اعتبار و ازل را کرد نائیم بر خطاست کز جنون او را بند گاهی فرار یعنی از این ره شکر خورده است باب که مرا تعیین نکرد و داشت خوار [صفحه ۱۴۶] نا گذشته زان پیمبر مدتی نسخ دینش داد این یک انتشار نه به دانش متکی نه بر دلیل از توانایی و معجز بر کنار با چنین حال و چنین اخلاق زشت کرد اندر خفیه دینی برقرار بی اصول و بی فروع و بی اساس نزد خرد چیزی مر او را انتصار لاف معشوقی زدن با روی زشت پیش طبع پاک آمد ناگوار با قد خم بوی بد موی سفید راستی شد عشق بازی خنده‌دار دین مخفی چیست دام و حقه‌ای که از او شد ابلهی در زیر بار رفت تا جایی که نزد ابلهان خواند خود را خالق لیل و نهار حمق مردم بین که برخی از عوام پیروش گشتند، اف بر روزگار زین گروه عامی انعام خو معنی «بل هم اضل» شد آشکار این جهالت نیست امر تازه‌ای ای بسا کس از خرد بیگانه‌وار [صفحه ۱۴۷] احمقانی چند در عالم هنوز گاو را داند حی کردگار این دغل را مردمان با خرد بارها کردند هر یک اختبار از دلیل ملزم خصمش نبود غیر تلبیس و حیل راه فرار بس که دارد مختلف هر جا سخن بس که دارد گفته‌های او غبار بر مریدان مدعایش تا کنون مانده است اندر حجاب استار زین هزاران رنگ بوقلمون صفت هر زمان طوری دگر شد آشکار گاه گفتی من حسینم آنکه سر داد در راه رضای کردگار از تناسخ پای خود برتر نهاد با مریدان گفت اینان در چهار این سر من آن بود کاندرا تنور جای دادش خولی ملعون خوار گاه گفتی من مسیحم من مسیح آنکه از دست جهودان شد به دار گاه گفتی نه حسین و نه مسیح من رسولم مرسل پروردگار [صفحه ۱۴۸] گاه می‌گفتی که من خود مرسلم جسته‌ام در کسوت انسان قرار من خداوند عزیز قادرم کرده‌ام در عالم امکان گذار [۹۱]. گاه گفتی نه من اینها نیستم مسلمم مرسلان را در قطار از شنیعه [۹۲] بس که بد بر من رسید کرده‌ام لابد سوی عکا فرار گاه می‌گفتی ازل مولا بود هست همچون باب بر من شهریار [۹۳]. گاه می‌خواندیش زندیق فضول تابعینش را شمردی ز اهل نار گاه گفتی من همان «من یظهرم» شد مبشر باب ما را در چهار گاه گفتی باب خود آقای ما است جان و جسم صد چو من بادش نثار [صفحه ۱۴۹] این تذبذب وین دعاوی زین فضول وین مریدان خر بی‌ننگ و عار آدمی را راستی مدهش کند می‌شود هر عاقلی آشفته‌وار باز گردید از خطای جاهلان تا شوید اندر دو عالم رستگار گر پیشیزی بد بهای این بها عاقلی کردی ولایش اختیار ای که هستی عامی و غافل ز راه جستجو ز اینان تو را ناید بکار چون نباشد احتمال راستی در کلام این گروه نابکار از چه گردی گرد دام و دانه‌شان؟ یحتمل زین جستجو یابی ضرار جمله می‌گویند موعود رسل چون عیان سازد به امر حق عذار پر ز عدل و داد

می‌سازد جهان یابد از او دین یزدان انتشار می‌شود بر شرق تا غرب زمین خود به نفسه فاتح و فرمان گذار [۹۴]. [صفحه ۱۵۰] نه هر آن کس دعوی این مقام ور ندانندش یمینی از یسار سیما آن کس که شد کارش به عکس گشت ز اول حبس و آخر شد به دار قریه‌ای ناکرده نورانی ز عدل روز روشن شد به چشمش شام تار بالضروره ختم شد پیغمبری بر رسول هاشمی کامکار مهدی مهد دماغت روز و شب گوید این بیت متین با اختصار بی دلیل و مدرک و بی‌مستند ادعا از هیچ کس باور مدار نزد کل، خاتم به معنی آخر است و جز او باشد مجاز و مستعار [صفحه ۱۵۱] اهل تفسیر و لغت در مثل آن مرجعند آخر نه و هم و اعتبار آخر مکتوب چون خوردی همی یافت اندر مهر این لفظ اشتها خاتم آن پس شد که نقش نگینش نام صاحب کاین تناسب شد به کار پس به انگشتر بشد خاتم مقول در نگینش مهر چون شد برقرار بعد از آن بر مطلق انگشتری گفته شد اندر مرور روزگار پس اگر زان قصد شد زینت بود از تجوز چارمین اندر شمار هست این سبک مجازی از مجاز و از مجازی وین بسی تیره است و تار نیز ربطش نیست با معنی اصل در وضوح و طبع دارد انزجار زین سبب در هیچ جاش اطلاق نیست شاهدهی از شعر و نثار ار شد بیار این تجوز فرض کن جایز چه سود تا نباشد صارفی یا اضطرار [۹۵]. [صفحه ۱۵۲] فضلهی گلپایگان چون دید نیست چاره جز تسلیم پس بیچاره وار زاد فی الطنبور اخری نغمه تا کند بنیان جهلش استوار گفت می‌باشد نبی منباء ز خواب زد به نهر ژرف بی‌راه و گذار [۹۶]. [صفحه ۱۵۳] ورنه ناخورده به گوش یک عرب این چنین حرفی که شد وهمش مدار چون عرب عبری نمی‌داند چسان می‌توان کرد این عبارت اختیار خاتمیت را فقط این آیه نیست مستند تا راه یابد انحصار هم دلیل اوست آیهی «ابتغاء» [۹۷]. هم بود برهان نصوص بی‌شمار هست کافی خطبه‌ی یوم الغدیر و از حدیث منزلت هم آشکار [۹۸]. بد ضروری و مسلم نزد کل خاتمیت ز ابتدا همچون نهار زین گذشته بعث بهر حاجت است نه جزافی ای عزیز هوشیار شرح احمد را چه نقصی دیده‌ای کز پی تکمیل داری انتظار وانگهی این گونه دین و مسلکی کی شود با نوع ادیان هم قطار [صفحه ۱۵۴] بر اساس ظن و تأویل و خیال کس ندیده دینی اندر روزگار شعر شاعر نظم فاتر حرف پوچ نقل میلی خواب ناشی از بخار خود بده انصاف آیا می‌شوند ناسخ دین نبی ذی الفخار با دو صد من از سریشم یک سخن زین گروه آخر نگرده استوار از رجز خوانی بر عامی چه سود وانگهی اندر خفانه در چهار گر هنر داری بر صاحب هنر گوی مردی زن چو مردان آشکار هست جنگی آنکه در میدان جنگ پا نهد بی‌بیم روز کارزار اشک چون جاری شود ظاهر شود فرق چشم خشک و چشم اشکبار گر به تأویل کتاب است و خبر پس بود فرعون ابتر کردگار گوی در بحر فنا شد غوطه‌ور لا-جرم بنمود از الا-گذار یا هر آنچه گفته‌ام یا گفته‌اند بر علیهت نیست باعث بر نقار [صفحه ۱۵۵] زانکه تأویل تمامی ممکن است می‌توانی گشت با ما یار غار نصف لوح فاطمه گر شد دلیل بعضی دیگر از چه نبود پایدار [۹۹]. آیهی تدبیر امر، ار شد دلیل [۱۰۰]. بعد تاویلات و گفتاری قصار [صفحه ۱۵۶] در میان موسی و عیسی چرا فاصله شد پانصد بعد از هزار تا ظهور باب بیش از الف بود چون نه تاریخ است فرع اختیار فرق ناکرده میان فی و بعد کی کند حق در حجاب استتار شعر منسوب بیا ظاهر است نیز اینسان با شدت گر ابتصار از حدیث ابالبید و غیر آن کی شود مقصود ایشان برقرار [۱۰۱]. [صفحه ۱۵۷] اولاً نبود سند قطعی و نیست هر خبر را نزد اهلش اعتبار وانگهی در اصل دین چون در فروع بود و می‌باشد محل گیر و دار ثانیاً تاریخ با مضمون او برخلاف آمد، در او فکرت گمار ثالثاً مبدأ چرا شد هفت سال قبل هجرت کر بود عقلت شعار رابعاً لفظ المرأ از چه کردی در عبارت اختیار خامسا محجوج باشد این خبر نزد دانا با نصوص بی‌شمار یظهر فی شبهة لیستین [۱۰۲]. سنه الستین نباشد هوش دار [صفحه ۱۵۸] هست آیهی لو تقول [۱۰۳] بعد از آن که نبوت شد به معجز آشکار [صفحه ۱۵۹] مقصد از او شد نبی نه هر که او نسبتی باطل دهد بر کردگار لازم آید دور واضح گر بود راه صدق این آیه نزد هوشیار منع ناکردن ز فعل ناکسان نیست تقریرش گرت هست افتکار ورنه شد نقض غرض بی‌گفت و گو بر خلاف حکمت آمد اضطرار هم شود لازم که هر کس ادعا کرد چیزی صدق را باشد مدار لازم آید نیز افحام نبی بعث می‌گردد عبث در روزگار استناد ادعایش بر نفوذ [۱۰۴]. جمع ضدین است روشن چون نهار بت پرستان را بود بی‌شک نفوذ بیشتر ز اینان هزار اندر هزار انقیاد جمعی ار باشد دلیل پس بهر منقاد باید شد شکار [

صفحه ۱۶۰] و شود تسلیم پس ما بر حقیق قول ما زین اصل گردد پایدار چهار صد میلیون مسلمان این زمان بر مسلمانی نمایند افتخار پیروان حجه بن عسکری آنکه شد بر ما سوی الله شهریار قرن‌ها باشد که اندر راه او جملگی دارند چشم انتظار مدعی را مستند با ادعا لازم آمد ورنه یابد انکسار ز اول امر استقامت یا نفوذ نیست پس باید نمودن اصطبار در میانه چیست تکلیف و کدام مذهبی را مرد سازد اختیار این دو را کی بود رأیی مستقیم تا شود هر استقامت را مدار جز تذبذب در خیال و قول و فعل کس ندید اندر چهار و استتار گر پیمبر پس تقیه از چه روایت خدعه و کذبش چرا آمد شعار [صفحه ۱۶۱] عقل بیزار است از آن پیغمبری کز تقیه نیست او را ننگ و عار و بود منتج نباشد ورنه هست مقنع [۱۰۵] و امثال را شرع استوار هم شریعت نیست و باشد کدام جز خرافاتی که باشد خنده‌دار گر شریعت هست تحلیل حرام حق بود با ملحدان رود بار [۱۰۶]. و به بیت العدل تفویض است حکم پس چه حاجت بر بها از این قرار نسخ و تأسیس شریعت در جهان نیست امر شوروی را در قطار بود از وضع قوانین چون به عجز لاجرم گفتا چنین بیچاره‌وار در کتاب نامقدس امر چند کز بیان کرده است آن مردود خوار با رسول ظاهر و باطن همه شد مخالف نزد اهل ابتصار [صفحه ۱۶۲] و مجازات زنا نقدی بدی پس زنا بر اغنیا شد و گذار بلکه باشد بر گدا تفویض امر زانکه او را نیست مالی مستعار هر که شد شهوت پرست از مرد و زن می‌رود زین حکم طبعاً زیر بار چون زنا هر گونه شد تجویز شد کس زن خود را ندارد اختیار تا شود گستاخ هر جا دختری است بر زنا اندر مرور روزگار بگر نبود شب اول عروس حکم او را کرد عفو آن نابکار از چه واجب گشت سوزاندن کسی که بسوزانید بیتی را به نار قتل نفس از بهر مستی چوب و نی به به از این حکم و این حکمت مدار غمس در بحر طهارت گر نمود آنچه از اشیا است تا روز شمار فضله‌ی سگ با بها دارد چه فرق؟ پاک و پاکیزند هر دو زین قرار سم مسری شد ولوغ سگ چرا ناکند پرهیز زان پرهیز کار [صفحه ۱۶۳] نیز باشد اتفاقاً بول سم ز ارتکاب او خرد سازد فرار و چنین پس از چه حکم سجده کرد در خصوص طاهر این قانونگذار نقض این حکم ار نماید عیب نیست میلی است آخر نباشد عیب و عار منع تنها از نکاح زن پدر کرده این بی‌شرم بگسسته مهار شرم از حکم لواطه از چه کرد من نگویم سر او را در چهار شارع احکام و شرم از حکم نیست جز تناقض نزد دانا در شمار از چه شد ممنوع تحصیل علوم و از چه باید کور و کر آورد بار و بود ممنوع شوقی از چه روی [۱۰۷]. در مدارس سالها افکند بار [صفحه ۱۶۴] گر ولی عباس می‌بودی نبود بر «سری» از انگلیسش افتخار [۱۰۸]. یا اولی الابصار آخر بنگرید سوی این دین ساز و این مستی... و این تقلبها و انواع حیل رنگ گوناگون و وضع ناگوار آری اینسان باشد آن شرع کثیف که به دست اجنبی شد ابتکار باری اندر پیش با انصاف مرد جز ضرر نبود نتیجه زین چهار و بود عصمت به فعل ما یشاء هست شیطان را طریق اعتذار و به صلح کل بدی او رهنما جز مریدان را چرا خواند اهل نار با مسلمانان خصوصاً اهل علم این عداوت از چه باشد وین نفاق مرد دانا را ملاقات از چه کرد منع سخت ار نیست بر قلبش غبار زین بها و این بهائیه قلم گر کند تحریر گردد شرمسار [صفحه ۱۶۵] گر دهم شرح مزخرف‌ها به من خورده می‌گیرند اهل افتکار پاره‌ای گویند کس هرگز ندید بر سمند رهنمی چون وی سوار من همی گویم که کس خرت‌تر ندید از مریدان وی اندر روزگار بس مدارا کرد قهر ایزدی تا ز حد خویشتن بگذشت کار هر چه را رشتند این قوم دغل داد بر باد فنایش بود و تار بهر رسوایی این قوم فضیح مردمانی برگزید از هر کنار باد از اسلام ایشان را جزا اجر هر یک باد با پروردگار خجلتم آید که چرخ دون نمود بازی خود را به ما هم برگذار بهر ترویج چنین بی‌شرم مرد و از برای خنده تا روز شمار فضله‌ای را کرد از گلپایگان [۱۰۹]. کرمکی تا رفته رفته گشت مار [صفحه ۱۶۶] بی‌بهای پیرو دین بها بر خر نادانی و ذلت سوار مردکی نادان بعکس نام خویش از فضایل چون مرادش بر کنار فاضلش خواندند گر برخی ز جهل یا ز روی مصلحت پوچش شمار فضل کی باشد عبارت بافتن یا نمودن باطلی رنگ و نگار فاضل از این پس دگر مفضول کیست جز بها و هر که او را در قطار فضل باشد حل اشکالات قوم نه به هر مشکل نمودن خود دچار آنکه از هر علم بهره‌ور فاضلش گویند اهل اعتبار [صفحه ۱۶۷] از بزرگان شهر ما گرد جهان داشتی وقتی چو خورشید اشتهار و اسف کاین فخر و این نام و نشان زین وجود نحس شد در استتار آب و خاکی کاین چنین کس پرورید مر

مرا از این وطن ننگ است و عار صافیا خوش باش کز اهل کمال هست سنگین باز طرف این دیار گر نباشد کس منم بس کز دم زنده گردد قلب مرد هوشیار این منم کز غایت فضل و هنر بر وجودم دانش آرد افتخار چرخ چون من غانصی در بحر علم دیده بس کم در مرور روزگار این بسم کز روی هوش و معرفت رد باطل یابد از من انتشار قول من خود شاهد حال من است چون نسیمی کایدت از لاله‌زار خودستایی گر چه گاهی لازم است از توای صافی نشاید هیچ بار تو کجا و کیستی و چیستی تا شوی با اهل دانش هم قطار [صفحه ۱۶۸] الغرض کوتاه می‌سازم سخن باز گویم نکته‌ای با اختصار این عجب باشد که با این ملحدان از جهالت برخیا هستند یار وانگهی آرند در سرو علن خویش را از مسلمین اندر شمار گفت دشمن بر سه قسم است ای پسر حیدر صفدر ولی کردگار دویمی زیشان محب دشمن است سیمی باشد عدو دوستدار بر مفاد نص نقل و حکم عقل بغض فی الله گشت ایمان را مدار بایدت صافی تبری زین گروه خواهی ار باشی به گیتی رستگار بد مگو و بد مخواه و بد مکن پیشه کن نیکی که ماند پایدار دین بی‌تحصیل زر از کف منه تا نگریدی در دو عالم خوار و زار روزی آید کز من و تو نام نیست در کجا شد آنکه با ما بود پار هر که بینی در جهان از نیک و بد بر خر خود می‌شود آخر سوار [صفحه ۱۶۹] کیست هالک آنکه از ره شد برون کیست ناجی آنکه شد پرهیزکار گر بمانی بر صراط مستقیم به که ماند از تو قصر زرنگار از پی مدح ولی حق ز طبع ریز دایم درهای شاهوار ای شه دین مهدی صاحب زمان ای فروغ دیده‌ی امیدوار ای خرد مانند من خاک درت ای ز جودت هر دو عالم برقرار ای ولی عصرای غوث زمان اسم اعظم آخرین هشت و چار رفت دین از دست شاهای همتی دستی آخر، ز آستین دستی بر آر صبر ما در انتظارت شد تمام جان ما اندر فراق شد فکار نیست ما را جز تو کس فریاد رس رس به فریاد ای به هر بیچاره یار ای فدایت آنچه در عالم وجود برخی تو آن چه آید در شمار روزها در هجر رویت گشت شام روز کن بهر خدا این شام تار [صفحه ۱۷۰] دیده امید بر در تا به کی رفت دیگر تاب و از حد انتظار از ستم پر گشته اقطار جهان مسلمین هستند در رنج و فشار تا جهان را پر کنی از عدل و داد عدل حقا پای در میدان گذار صافیا بی‌خوف بر گو حرف حق و از توکل پوش درعی استوار

پاورقی

- [۱] کتاب شناسی آثار گرانسنگ ایشان در کتابنامه‌ی حضرت مهدی علیه‌السلام آمده است. ر. ک: نگارنده، کتابنامه‌ی حضرت مهدی، ج ۲، ص ۵۶۳، الهادی، قم، ۱۴۱۷ ق.
- [۲] همان، ص ۷۶۳.
- [۳] نهایندی، عبقری الحسان، ج ۵، ص ۴۱۶ - ۴۱۳، از انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶ ش.
- [۴] طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۸، موسسه‌ی اعلمی، بیروت، ۱۴۰۱ ق.
- [۵] نعمانی، الغیبه، ص ۲۴۵، مکتبه‌ی الصدوق، تهران، ۱۳۹۷ ق.
- [۶] محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادی‌های اصفهان، ص ۶۸۹، فرهنگ مردم، اصفهان، ۱۳۸۲ ش.
- [۷] یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۱۸، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۹ ق.
- [۸] یاقوت، معجم الادباء، ج ۱۵، ص ۴۸۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت، افست دار المامون، ۱۳۵۷ ق.
- [۹] ر. ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۱۳۰ - ۱۲۸، تهران، ۱۳۷۴ ش.]
- [۱۰] سمعانی، الأنساب، ج ۸، ص ۴۰۱ و ج ۱۰، ص ۳۸۶ - ۳۷۹، محمد امین دمج، بیروت، ۱۴۰۱ ق.
- [۱۱] یاقوت، معجم الادباء، ج ۸، ص ۷.
- [۱۲] زواره‌ای، تذکره‌ی مآثر الباقریه، ص ۱۶۵ - ۱۶۲، شهرداری اصفهان، ۱۳۸۵ ش.
- [۱۳] معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۵، ص ۱۵۷۰ و ج ۷، ص ۲۷۱۰، انتشارات نقش مانا، اصفهان.

- [۱۴] خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۲۳، دار انوار الهدی، قم، ۱۴۱۸ ق.
- [۱۵] آیة‌الله صافی، آفتاب مشرقین، ص ۵۷ - ۵۱، نشر راسخون، قم، ۱۳۸۴ ش.
- [۱۶] مرعشی نجفی، المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۲۶۹.
- [۱۷] تهرانی، نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۳۱.
- [۱۸] حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۸، ص ۲۹۴۹، نقش مانا، اصفهان، ۱۳۸۱ ش.
- [۱۹] مرعشی، همان.
- [۲۰] در مورد نقش مکتب سامرا در توسعه و ترویج فرهنگ مهدوی، ر. ک: حسین مفید، فصلنامه‌ی سفینه، شماره‌ی ۱۱، ص ۱۴۰ - ۱۰۳، تابستان ۱۳۸۵ ش. تهران.
- [۲۱] به تاریخ ذیحجه الحرام، ۱۳۱۰ ق.
- [۲۲] برای آشنایی با جایگاه رفیع آیة‌الله حاج آقا نور الله، ر. ک: سید مصلح الدین مهدوی، تاریخ علمی اجتماعی اصفهان، ج ۲، ص ۲۱۷ - ۹.
- [۲۳] همان، ص ۱۹.
- [۲۴] برای آشنایی با مقام علمی آیت‌الله آقا نجفی: ر. ک: همان، ج ۱، ص ۵۳۲ - ۲۴۱.
- [۲۵] مرعشی، المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۲۷۱ - ۲۶۹.
- [۲۶] آیة‌الله صافی، صافی‌نامه - مقدمه - ص ۷ ش ۹، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- [۲۷] علامه‌ی حلّی، متوفای ۷۲۶ ق. بر حسب تقاضای فرزندش: فخر المحققین، کتابی در چهار مجلد در اصول به نام: «نهایة الوصول الی علم الاصول» نوشته، سپس آن را تلخیص کرده و «تهذیب طریق الوصول الی علم الاصول» نام نهاده، که اختصاراً: «تعذیب الوصول» و «تهذیب الاصول» نیز نامیده می‌شود. این کتاب پیش از معالم کتاب درسی حوزه‌ها بود، و لذا شروح و حواشی زیادی بر آن نوشته شده است، علامه‌ی تهرانی ۲۳ عنوان شرح (الذریعه: ۱۳ / ۱۶۵ - ۱۷۰) و شش عنوان حاشیه (الذریعه: ۶ / ۵۴) برای آن یاد کرده و محقق طباطبایی ۲۳ نسخه‌ی خطی آن را در کتابخانه‌های عمومی جهان، چون: آستان قدس رضوی، اصفهان، الهیات تهران، خوی، سپهسالار، شیراز، کاظمین، کرمان، لندن، لوس آنجلس، مرعشی، مرکزی تهران، نجف اشرف، و هاروارد شناسایی کرده و گزارش داده است. (مکتبه‌العلامه‌الحلی، ص ۱۱۱ - ۱۰۹) یکی از شروح سودمند آن به قلم آیة‌الله صافی می‌باشد که نسخه‌ی دست‌نویس آن به خط زیبای مولف در ۲۰۲ صفحه در کتابخانه آیة‌الله حاج آقا لطف الله صافی مدظله‌العالی موجود است. در بسیاری از منابع عنوان آن را «منیة الأریب» آورده‌اند ولی مولف آن را «غنیة الأریب فی شرح التهذیب» ثبت کرده است.
- [۲۸] سد ابن طاووس، کشف المحجّه، ص ۱۷۴، شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۲۳۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۷؛ میانجی، مکاتیب الائمه، ج ۲، ص ۷۵.
- [۲۹] شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۳.
- [۳۰] سوره‌ی فرقان (۲۵)، آیه‌ی ۳۱.
- [۳۱] کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- [۳۲] آیة‌الله صافی، صافی‌نامه - مقدمه - ص ۱۳ - ۱۱.
- [۳۳] علامه‌ی مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۶ ق.
- [۳۴] آیة‌الله صافی، نغمه‌ی مشتاقان، ص ۳۹، موسسه‌ی نشر و تبلیغ، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- [۳۵] همان، ص ۵۳ و ۵۹.

[۳۶] در مجله‌ی «اخبار امری» ارگان رسمی فرقه‌ی بهائیت، که در دی ماه ۱۳۴۰ ش. منتشر شده، مصاحبه‌ی «روحیه ماکسول» همسر آمریکائی «شوقی افندی» رهبر بهائی‌ها منتشر شده، وی در این مصاحبه به صراحت اعلام کرده: «سرنوشت آینده‌ی اسرائیل و بهائیان چون حلقه‌های یک زنجیر به هم پیوسته است». متن کامل این مصاحبه با اسناد و مدارک در جزوه‌ای به نام «حلقات من سلسله واحد» گرد آمده است (ر. ک: نگارنده، کتابنامه‌ی حضرت مهدی علیه‌السلام ج ۱، ص ۳۰۷). حمایت یهود منطقه از مبلغ بهائیان در گلپایگان نیز از نشانه‌های همین پیوند مستحکم یهود و فرقه‌ی بهائیت می‌باشد.

[۳۷] بانو قدس ایران، بانوی شجاع و با فضیلتی است که در میان بهائیان نشو و نما کرده، به بطلان آن پی برده به آغوش اسلام آمده و کتاب «بارقه‌ی حقیقت» را در رد فرقه‌ی بهائیت نوشته است، این کتاب به تاریخ ۱۳۴۵ ق. (۱۳۰۵ ش) در تهران به طبع رسیده است.

[۳۸] از افادات مرجع عالیقدر حضرت آیه‌الله حاج شیخ لطف الله صافی به نگارنده، به تاریخ شنبه دوم رجب المرجب ۱۴۲۹ ق (۱۵ / ۴ / ۱۳۸۷).

[۳۹] شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴۳.

[۴۰] علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۳۱ - ۲۷.

[۴۱] سید ابن طاوس، مصباح الزائر، ص ۵۳۹ - ۵۳۶، مؤسسه‌ی آل البیت، قم، ۱۴۱۷ ق؛ و علامه‌ی مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۴ - ۲۳۱ به نقل از مصباح الزائر؛ و ج ۹۴، ص ۲۶ - ۲۳، به نقل از قبس المصباح شیخ طوسی.

[۴۲] شبرای، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۸۶، منشورات رضی، قم، ۱۳۶۳ ش.

[۴۳] از افادات آیه‌الله صافی، همان.

[۴۴] آیه‌الله صافی، گنج دانش - مقدمه - ص ۱۵.

[۴۵] تهرانی، نقباء البشر، ج ۱، ص ۲۳۱، دارالمرتضی، مشهد، ۱۴۰۴ ق.

[۴۶] استادی، دانشمندان گلپایگان، ج ۱، ص ۱۰۷، چاپ کنگره، قم، ۱۳۸۱ ش.

[۴۷] انصاری، ستارگان حرم، ج ۴، ص ۲۲۷، انتشارات زائر، ۱۳۷۸ ش.

[۴۸] خان بابا مشار تاریخ وفات ایشان را به جای ۱۳۷۸ به سال ۱۳۶۸ ق. ثبت کرده که سهو القلم می‌باشد. (مشار، مؤلفین کتب چاپی، ج ۲، ص ۴۲۱، تهران، ۱۳۴۰ ش).

[۴۹] این کتاب از سوی سال ولایت به عنوان بهترین کتاب برگزیده شد و مقاله‌ای به قلم اینجانب در این رابطه منتشر شد. (نگارنده، مشعل جاوید، ص ۱۸۹ - ۱۶۹، دبیرخانه‌ی کتاب سال ولایت، قم، ۱۳۸۰ ش).

[۵۰] سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.

[۵۱] بیان، واحد اول، باب دوم.

[۵۲] بیان، واحد اول، باب ۵.

[۵۳] بیان، واحد دوم، باب اول.

[۵۴] بیان، واحد سوم، باب ۱۴.

[۵۵] ما راجع به آیات در آینده مفصلاً بحث خواهیم کرد.

[۵۶] اقدس، ص ۱۴۵: «قل یا ملاء البیان لا تقتلونی بسیوف الاعراض. تالله کنت نائماً ایقظنی ید ارادة ربکم الرحمن و امرنی بالنداء بین الارض و السماء. لیس هذا من عندی لو انتم تعرفون».

[۵۷] اقدس، ص ۱۴۹.

[۵۸] اقدس، ص ۱۶۱.

[۵۹] اقدس، ص ۱۶۴.

[۶۰] اقتدارات، ص ۲۱۳.

[۶۱] اشراقات ص ۱۴۳.

[۶۲] خاتم در لغت، چیزی که به وسیله‌ی آن چیزی را پایان می‌دهند. به همین علت به انگشتر، خاتم گفته شده است. زیرا بر روی نگین انگشتر، نام یا عنوان مخصوصی حک می‌کردند و در پایان نامه آن را به جای مهر روی نامه می‌زدند.

[۶۳] سوره‌ی النجم (۵۳)، آیه‌ی ۴ - ۲.

[۶۴] بیان، واحد سوم، باب پانزدهم و نیز واحد چهارم، باب چهاردهم.

[۶۵] بیان، واحد سوم، باب سیزدهم و نیز واحد چهارم، باب چهاردهم.

[۶۶] بیان، واحد چهارم، باب دوازدهم و نیز واحد هفتم، باب سیزدهم و نیز واحد نهم، باب نهم.

[۶۷] بیان، واحد سوم، باب سیزدهم و نیز واحد چهارم، باب دوازدهم.

[۶۸] ادوارد براون به نقل از کنت دو گوینو، در مقدمه‌ی نقطه‌ی الکاف گوید: پس از آنکه بها با دیان بر سر این ادعا به مباحثه برخاست، سرانجام سنگی به پای وی بسته و او را در اروند رود غرق نمودند.

[۶۹] اشراقات، ص ۱۹۶.

[۷۰] بیان، باب ۱۵ از واحد اول.

[۷۱] بیان، باب ۱۵ از واحد دوم.

[۷۲] اشراقات، ص ۱۶۴.

[۷۳] صدر (آیه‌الله) سید صدر الدین، کتاب المهدی؛ صافی (آیه‌الله)، لطف الله، منتخب الاثر.

[۷۴] معجزات و خوارق عادات منقول‌ه‌ی از آن حضرت از حد تواتر خارج بلکه معجزات و آیات آن بزرگوار در هر یک از زمان حضرت عسکری علیه‌السلام و غیبت صغری و کبری به تواتر معنوی ثابت و مسلم است و برای کسی که مختصر مراجعه به کتب احادیث و تواریخ نماید جای تردید باقی نخواهد ماند.

[۷۵] نصوص و اخبار معتبر که دلالت بر تعیین آن جناب و اینکه فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام است دارند و همچنین معترض سایر خصوصیات و غیبت طولانی و علائم ظهور آن حضرت می‌باشند و از حضرات پیغمبر و ائمه طاهرين هر یک روایت شده بسیار و به مراتب بالاتر از تواتر است.

[۷۶] نام او حسن و کنیه او ابو محمد است و اول کسی است که ادعای مقام نیابت خاصه امام زمان را نمود و بر آن حضرت افترا بست و توقیع رفیع بر لعن و براءت از او صادر شد و شیعیان از او کناره‌گیری کردند.

[۷۷] نام او محمد بن نصیر است و ادعای نیابت و وکالت و مقام محمد بن عثمان را نمود. پس مدعی شد که من از طرف امام علی نقی علیه‌السلام که خدا است پیغمبرم و قائل به تناسخ بود و ارتکاب اعمال شنیعه را حتی با مادر و خواهر حلال می‌گفت و از او مانند همین رؤسای مسلک بهایی بعضی اعمال قبیحه نقل شده که ذکرش خلاف نزاکت است.

[۷۸] نامش احمد بن هلال و مدعی مقام محمد بن عثمان در باب وکالت بود و توقیع رفیع در رد او بدست حسین بن روح شرف صدور یافت.

[۷۹] اسمش محمد بن علی است. شرح حال و عقاید باطله عجیبه و کارهای ناپسند و قبیحه‌ی او مفصل است. بالاخره بطلان حرفش بر همه ظاهر و در سال سیصد و بیست و سه هجری کشته گشت و غیر از اینها هم اشخاص دیگری مانند حلاج و محمد بن بلال و

غیره در زمان غیبت صغری و بسیاری هم در زمان غیبت کبری ادعا کردند.

[۸۰] مقصود علی محمد شیرازی پسر سید رضای بزاز است که سنه ۱۲۶۰ ادعای ذکریت کرد. سپس ادعای بابت و نیابت حضرت امام عصر را نمود. بعدا داعیه‌ی مهدویت در او پیدا شده و خود را امام زمان و مصلح موعود معرفی کرد. پس از آن ادعای پیغمبری نمود و در ۱۲۶۶ تمام دعاوی خود را منکر شده توبه کرد، و توبه نامه خود را نزد ناصرالدین شاه فرستاد و در همان سال به مجازات خود رسید و اعدام شد. بعضی این اختلاف دعاوی او را راجع به خبط دماغ او دانسته‌اند که بر اثر تابش آفتاب در وقتی که می‌خواست تسخیر شمس نماید مخبط گردید.

[۸۱] شاید بعضی گمان کنند بعض کلماتی که در این اشعار است فقط به عنوان مذمت و هجو آورده شده در حالی که اهل اطلاع می‌دانند همه این کلمات و مطالبی که به این طایفه نسبت داده می‌شود بیان واقع و نسبت به آنچه تاریخ و مردمان مطلع از این طایفه نقل کرده‌اند بسیار مختصر است. کسی که بخواهد دزد یا چاقوکش یا آدم کشی را به این اوصاف معرفی کند ناچار باید به لفظ دزد و آدم‌کش او را بشناساند.

[۸۲] در مجلس معروفی که در حضور ناصر الدین شاه زمان ولیعهدی او در تبریز با حضور علماء تشکیل شد و سید علی محمد شیرازی از عهده جواب مسائل خیلی آسانی که هر شاگرد مکتبی می‌داند بیرون نیامد از او پرسیدند که تو گفته‌ای: «اول من آمن بی نور محمد و علی». این عبارت از تو است؟ جواب داد: بلی از من است. ملاحظه کنید کسی که ادعای بابت داشت یاوه‌گویی را به جایی می‌رساند که از همان امامی که خود را باب علم و یا نائیش می‌داند؛ خویش را بالاتر بشمارد و نفهمد که یک نفر نمی‌شود نسبت به شخص دیگر هم تابع باشد و هم متبوع.

[۸۳] پس از اینکه در حکومت حسین خان آجود انباشی چوب بسیار بر پای او زدند و به مسجد وکیل رفت؛ اظهار توبه و انابه کرد و پای شیخ ابوتراب را بوسید. قریب شش ماه در حبس بود تا سواران معتمدالدوله گرجی او را به اصفهان بردند. او به سیاست خود یا حسب الامر دولت روسیه که مطابق نوشته کینازدالقوقرکی روسی مؤسس بایبگری بودند، او را مخفی نمود (به تاریخ روضه الصفا مراجعه شود).

[۸۴] توبه نامه‌اش عینا در بسیاری از کتابها چاپ و منتشر شده است.

[۸۵] آنقدر اباطیل و سخنان بی‌معنای غلط اندر غلط که هیچ شخص مستقیم المشاعر به آن تفوه نمی‌کند در بیان است که انسان متحیر می‌شود که برای نمونه کدام یک را بنویسید، با این همه جرح و تعدیلی که بهایی‌ها در آن کرده‌اند هنوز از بیم رسوایی آن را در دسترس عموم نگذاشته‌اند. برای اطلاع خوانندگان این چند فقره نوشته شد (قل کل ليقولون لا اله الا الله الذی امنه به کل الوصافین قل کل ليقولون لا اله الا الله الذی امنه به کل النعاتین - الحمد لله الذی قد ظهر ذاتیات الحمدیات باطر از طرز طراز طرزائته و اشراق الکونیات باشراق شوارق شراق شراقیته جلا کملا رفعا بهیا بحیانا جملا نا جمولانا عظامانا).

[۸۶] یکی از قوانینش آن است که اگر از کسی فرزند نمی‌شود زنش با بیگانه هم بستر شود (زهی خجالت و رسوایی).

[۸۷] اشاره است به استدلال علی محمد باب و جواب آن در مجلس معروف، گفت: اسم من علی محمد به حساب ابجد (۲۰۲) است و با رب وفق دارد. نظام العلماء جواب داد که هر علی محمد و محمد علی با رب وفق دارد، پس هر علی محمد و محمد علی می‌تواند این ادعا را بنماید و علاوه بر این شما باید ادعای ربوبیت کنید نه بابت! در جواب گفت: من آن کسم که هزار سال انتظار ظهور او را می‌کشید. نظام گفت: یعنی شما مهدی صاحب الامرید؟ گفت: بلی. نظام گفت: شخصی یا نوعی؟ گفت: شخصی. نظام جواب داد که نام مبارک او محمد بن الحسن و نام مادر او نرجس و نام تو علی محمد و نام پدر و مادرت چیز دیگر است. در همین مجلس بود که علی محمد باب را امتحان کردند و او از عهده جواب هیچ یک از سوالات که بسیار سهل و ساده بود بیرون نیامده مشتت باز شد. باری غرض این است که اگر تطبیق علی محمد با رب یا وفق لفظ ساغر که در شعر حافظ است با تاریخ ادعای او

دلیل باشد؛ پس همه کس می‌تواند دعوایی کند و صدها از این گونه تطبیقات ارائه دهد، پس چنانچه ذکر شده ضلالت هم مثل ساغر مطابق با تاریخ ظهور علی محمد است (۱۲۶۱) و حسینعلی بها مطابق است با کور بی‌بها و همچنین با گرگ بد و عباس که مقصود عباس افندی است مطابق با وسواس و شوقی مطابق با شیطان پلید است.

[۸۸] میرزا یحیی صبح ازل برادر کوچک بهاء است که خود را جانشین علی محمد باب می‌شمرد.

[۸۹] مقصود حسینعلی نور است که قره‌العين به او لقب بها داد.

[۹۰] باب گفته بود من يظهره الله بعدد مستغاث - دو هزار و یکسال بعد - ظاهر می‌شود و بی‌مطالبه‌ی دلیل و معجزه باید دعوايش را پذیرفت. از این جهت بدست عده‌ای مانند حسین میلانی و میرزا اسد الله ملقب به دیال و مکنی به ابوالشور و سید گوهری هندی و بعضی دیگر از جمله حسینعلی بهاء، بهانه افتاد و هنوز چند سالی نگذشته بر خلاف گفته‌ی باب خود را من يظهر خواند.

[۹۱] نه تنها خود را خدا خواند بلکه پسر خود را هم به خدایی معرفی کرد و در یکی از الواح خود نوشت: من الله العزيز الحكيم الى الله العزيز الحميد، و در این جهت از باب تقلید نمود که به ازل نوشت: هذا كتاب من عند الله الميهم القيوم الى الله العزيز المحبوب.

[۹۲] برای خوش آمد اهل سنت شیعه را شنیعه می‌گفت و تسنن اظهار می‌کرد و همه هفته در نماز جمعه سنیان حاضر و به پیش نمازشان از روی تقلب و حيله اقتدا می‌کرد.

[۹۳] بها در ضمن کاغذی به ازل می‌نویسد که: مرا چون مگسی در خانه خود بشمار، اما بعدا او را زندق و گوساله سامری خواند.

[۹۴] میرزا ابوالفضل گلپایگانی هم در اول کتاب فرادش به این مطلب اعتراف نموده، حتی خود سید علی محمد باب هم در تفسیر سوره کوثر به صراحت به بسیاری از خصایص حضرت امام زمان که فرزند امام حسن عسکری است و آیات و اخباری که در خصوص آن بزرگوار رسیده و شرح حال و معجزات آن حضرت؛ اعتراف کرده و ائمه را از حضرت امیر تا امام دوازدهم نام برده و به صراحت اقرار به وجود مبارک آن بزرگوار نموده و می‌گوید: امر او مانند آفتاب در وسط روز روشن است. و برای خودش تقریبا می‌خواسته همان دعوایی را که شیخیه دارند بنماید. منتهی بعدا در اثر شدت مرض خبط دماغ و تحریک اجانب و بعضی از شاگردان سید کاظم مانند ملا حسین بشرویه و غیره که می‌خواستند مقابل دکان حاج کریم خان و حسن گوهری دکان دیگری باز کنند دعاوی بالاتر نمود.

[۹۵] خلاصه مطلب آنکه به اتفاق تمام مفسرین و اهل لغت مراد از آیه (و لکن رسول الله و خاتم النبیین) این است که پیغمبر اکرم آخر همه پیغمبران است و از زمان نزول آیه تا کنون کسی غیر از این نگفته است، چه آنکه خاتم به قرائت عاصم؛ به فتح تا یا به قرائت سایر قراء به کسر قرائت شود اما به کسر که واضح است و اما به فتح، برای آنکه معنی خاتم آخر و پایان است. پس خاتم النبیین یعنی کسی که به او فرستادن پیغمبران خاتمه یافت و نمی‌شود مراد از خاتم را زینت گرفت. زیرا اول استعمال خاتم در مهر مجازا به مناسبت وقوع آن در آخر مراسلات است و اطلاق آن بر انگشتری که نقش نگینش نام صاحبش باشد به مناسبتی است که با معنای مجازی اول دارد که: مهر بودن نگین آن است و اطلاقش بر هر انگشتری مجازا به مناسبت شباهتی است که با معنی مجازی دوم دارد. پس تا اینجا سه مجاز لازم شد. و اگر خاتم را بگوئیم و از آن به مناسبت آنکه انگشتر زینت است اراده زینت کنیم چهار مجاز لازم آید که علماء ادبیات آن را اجازه نمی‌دهند. و ثانیاً از این گونه مجاز طبع و ذوق سلیم که عمدتاً ملاک در صحت تجوز است منتظر است و ثالثاً سابقه ندارد که احدی از عرب این چنین استعمال کرده باشد. و رابعاً فرضاً این مجاز گویی جایز باشد، چرا باید بدون قرینه و صارفی از معنی حقیقی صرف نظر نمود.

[۹۶] اشاره است به شبهه‌ی بی‌مبنای دیگر که می‌گویند نبی در لغت عبری یعنی خواب بیننده. پس خاتم النبیین یعنی آخر خواب بینندگان. واقعا انسان از این مزخرفات عصبانی می‌شود. اولاً: کی در لغت عبری معنی نبی این است؟ و ثانیاً: لغت عبری چه ربطی به لغت عربی دارد؟ و الا- ممکن است نبی به لغت ترکی یا چینی و هر لغت دیگر یک معنی داشته باشد. تمام عربها و اهل لغت بر

خلاف این حرف واهی اتفاق دارند.

[۹۷] و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین (آل عمران، آیه ۸۴).

[۹۸] اشاره است به حدیث مسلم معروف که پیغمبر به امیرالمؤمنین فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

[۹۹] حسینعلی برای اثبات حقانیت باب در ایقان به ذیل خبر لوح حضرت فاطمه که می‌فرماید (فتذل اولیایی فی زمانه ویتهدی رؤسهم کما یتهدی رؤس الترك و الدیلم فیتقلون و یحرقون) تشبث جسته و راه مغالطه و فریب عوام را پیموده و گفته دوستان خدا را در قلعه شیخ طبرسی و زنجان و غیره کشتند و باقی خبر را که صریح است به امامت همه ائمه اثنا عشر تا حضرت حجة بن الحسن، انداخته است. به این حدیث رجوع کنید تا از مغلطه کاری رئیس بهایی‌ها در کتابش مطلع شوید. در ذیل حدیث قبل از فقره مذکور پس از تصریح به امامت حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام پدر حضرت حجة می‌فرماید: «و اکمل ذالک بانه م ح م د رحمة للعالمین» یعنی و به کمال می‌رسانیم امامت را به فرزند امام حسن عسکری که اسمش محمد است و از برای اهل عالم رحمت است.]

[۱۰۰] آیه‌ی شریفه (یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرجع الیه فی یوم کان مقداره ألف سنة مما تعدون) به ظاهر چنان که در تفسیر است دلالت دارد بر اینکه امر خلق و رزق و نحو آن که خدا مقدر می‌فرماید به توسط ملک به سوی زمین انزال می‌شود، و سیر آن ملک و عروجش به مقام خود در مقداری است که اگر انسان بخواهند سیر کند هزار سال طول می‌کشد. در این آیه مقصود معلوم نیست و آیه از متشابهات است. به هر حال چه مناسبتی با ادعای اینان دارد؟ و به چه جهت مراد از امر، دین و شریعت است؟ و چگونه دین عروج می‌کند؟ و چرا مدت بقاء ادیان مختلف شده؟ برای آنکه با تاریخ دعوی علی محمد شیرازی مطابق شود ابتدا دین اسلام را دو بیست و شصت و یکسال بعد از هجرت و ۲۷۴ سال بعد از بعثت حساب کنیم. از اینها گذشته چرا میان (فی) و (بعد) فرق نمی‌گذارد و کلمه فی یوم را بعد یوم معنی می‌کند.

[۱۰۱] گویند به مقتضای این خبر چون از «الم ذلک الکتاب» تا «الم» را بشماری ۱۲۶۷ می‌شود و مطابق با ظهور میرزا علی محمد می‌گردد. اما باید مبدأ تاریخ را هفت سال پیش از هجرت گفت تا این حساب دل‌بخوایی درست شود. در جواب می‌گوئیم این خبر هم از حیث سند و هم از جهت دلالت بسیار ضعیف و به ویژه در فروع دین بی‌اعتباری این گونه اخبار قطعی و مسلم است. سند روایت ضعیف است برای آنکه از زمان عیاشی تا زمان ابی‌لبید - که زمان حضرت باقر است - تقریباً به فاصله‌ی ۲۱۵ سال مجهول بوده و کسانی که واسطه عیاشی در نقل خبر از ابالید هستند معلوم نیستند. اما ضعف دلالت و مغالطاتی که در این خبر نموده‌اند محتاج به شرح مفصلی است که اینجا محل آن نیست. به طور احتمال می‌گوئیم خلفاء بنی‌عباس سی و هفت نفر بودند و اگر خلفاء بنی‌عباس مصر هم ضمیمه شود ۵۴ نفر می‌شود، نه ۱۲ نفر، چنان که در خبر ۱۲ نفر ذکر شده. سفاح در سنه ۱۳۲ قیام نمود نه ۱۴۲ و امامت سیدالشهداء در پنجاه و یک و شهادتش در ۶۱ بوده نه ۷۱ و اگر مبدأ تاریخ، بعثت هم باشد ۷۴ می‌شود نه ۷۱. از اینها گذشته چرا ابتدا تاریخ را ۷ سال پیش از هجرت می‌گیرند تا با ادعای میرزا علی محمد موافق شود؟ به علاوه در نسخ موجود بحار و غیره «الرا» است نه «المرا». بالاخره می‌گوئیم ۱۲۶۷ چه ارتباطی با دعوی علی محمد شیرازی دارد؟ آنقدر استنادشان به این روایت فاسد است که انسان متحیر می‌شود کدامش را بنویسد! و راستی شگفت‌آور است که در مقابل این همه روایات معتبره و متواتره که راجع به مهدی موعود و امام دوازدهم است؛ کسی پیدا شود و به این خبر که پس از هزاران توجیه، مقصود صحیحی که با یک تاریخ معتبر و یا غیر معتبر موافق باشد از آن به دست نمی‌آید، متشبث شود.

[۱۰۲] اشاره است به اینکه در ایقان نوشته فی حدیث «المفضل سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهور فقال سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره» بها با این مغالطه خواسته استدلال کند. ببینید رهبر بهایی‌گری که خود را پیغمبر می‌خواند چطور حقه‌ها و حیل‌ها برای فریب عوام به کار برده؟ همین یک استدلال واهی برای اثبات بطلان همه حرفهایش کافی است. زیرا اولاً «سئل عن الصادق»

غلط است و باید نوشته شود: «سئل الصادق» و ثانیاً در جلد ۱۳ بحار عبارت این فقره از روایت این است «فقال یظهر فی شبهة لیستین» و این مرد «فی شبهة لیستین» را «فی سنه الستین» می‌نویسد.

[۱۰۳] می‌گویند این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه هر کسی چیزی به خدا نسبت داد. بر خدا لازم است که او را هلاک و وتین او را قطع نماید. و حال آنکه به شهادت آیات شریفه قبل این آیه در مقام تأکید حقانیت تعالیم پیغمبر و صدق دعوت آن حضرت است و نمی‌شود پیغمبر اکرم که خدا به صریح آیات کثیره قرآنی و اخبار و تواریخ معتبره مسلمه با معجزات ظاهره او را به سوی مردم فرستاده دروغی بر خدا بنهد و از پیش خود و هوای نفس چیزی گوید: «و ما ینطق عن الهوی». نه اینکه مقصود این باشد که هر کس چیزی گفت و به دروغ ادعای مقام نبوت کرد خدا دهنش را می‌گیرد و هلاکش می‌سازد. زیرا این حرف خلاف حکم عقل و ضرورت و نیز آیات بسیار قرآن که راجع به انبیاء گذشته و پیغمبر اکرم نازل شده است می‌باشد. برای آنکه همه دلالت دارند که خدا به وسیله اظهار معجزه به دست پیغمبرانش حق را از باطل و صادق را از کاذب آشکار می‌سازد. لذا به پیغمبر خاتم خطاب می‌فرماید: اعجاز قرآن را که یکی از معجزات او است اعلام فرماید و بگوید: «لئن اجتمعت الانس و الجن علی أن یاءتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا» علاوه بر این اگر مراد از جلوگیری و منع خدایی، منع تشریحی است که به صریح ادله حرمت، تکذیب گردیده، و اگر منع، تکوینی است و جلوگیری تا حد الجاء و اجبار بر ترک، نقض غرض و خلاف حکمت است. چرا که انسان فاعل مختار است و اگر بنا بر جبر باشد پیغمبران لغو می‌شود. علاوه بر این اثبات نبوت پیغمبر با این آیه، مستلزم دور است.

[۱۰۴] جواب است از اینکه می‌گویند چهار چیز دلیل حقانیت است: ادعا، استقامت، نفوذ و شریعت. خلاصه جواب است که نه این چهار چیز دلیل است و نه در علی محمد و حسینعلی موجود بوده است.

[۱۰۵] حالاتش مفصلاً در تواریخ ضبط است.

[۱۰۶] مانند ابوعبدالله حسن که به علی ذکرة السلام معروف است. دعوت الحاد کرد و در ۱۷ رمضان سنه ۵۵۹ مردم را جمع کرد و نماز عید گذارد و به مردم اعلام کرد که تکلیف برداشته شده و اکثر قهستان و رودبار را گمراه کرد و بیست و دو سال پادشاهی نمود.

[۱۰۷] شوقی پسر ضیائیة دختر بزرگ عباس افندی است. پدرش بنا به قول بهائیهایی که بعد از عباس افندی جانشینش را شوقی افندی می‌دانند؛ میرزا هادی افنان بوده و بنا به گفته اتباع میرزا محمد علی برادر کوچک عباس افندی که میان بهایی‌ها به غصن اکبر معروف است پدرش خود عباس افندی بوده!! او آنقدر به عیاشی سرگرم بود که از تحصیل بازماند و در امتحانات اکسفورد و بیروت رفوزه شد.

[۱۰۸] عکس مجلس جشنی که عباس افندی تشکیل داده و ژنرال آلبی الامبی حاکم انگلیسی به او لقب و نشان سر (Sir) داده در دسترس عموم و سند افتضاح او است.

[۱۰۹] مقصود ابوالفضل گلپایگانی است. وی چنانچه بسیاری از موثقین که با او معاشرت داشته‌اند نقل می‌نمودند از همان ابتدا که در گلپایگان بود فاسد العقیده و بی‌مبالات بوده و تنها داعی او بر تقویت امر این دین سازان و شیادان عصر حاضر، اعوجاج و حب جاه و سیر کردن شکم و اعمال مقاصد حیوانیه بوده و الا مکرر مخصوصاً در موقعی که در اصفهان بوده بی‌عقیدگی خود را به این بساط شیادی به چندین نفر از اهالی گلپایگان از اهل علم و غیره اظهار داشته بود و در مواقع دیگر هم این مطلب از او آشکار گردید. چنانکه در استنطاق نامه که از بایبها در سال ۱۳۰۰ قمری در زمانی که کامران میرزا وزیر جنگ و حاکم تهران بوده در نظمیة به عمل آمده، وی یکباره پرده از کار برداشته و بی‌عقیدگی خود را به این مسلک فاسد اعلام کرده است و مخفی‌نماند که مشارالیه بر خلاف آنچه مشهور در بین بهائیهها است کمال و معلوماتی هم نداشته. بلی با این وصف او را باید استاد باب و بها و

شوقی گفت.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

